

فرستاده  
در سال ای ۱۲۴۹  
طبت

۳  
۱۲۶۶

۱۳۳۳  
۱۳۳۳

فرستاده

رساله طبر

۱۲۴۹

۸۷۹۴

۱۳۱۳  
۱۷۴۹۳

فرستاده

نسخه باله ابر

طبر در باب

نظر الدین احمد

محمد حنفی

۱۲۴۹

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

۱۷۴۹۳



۱۳۱۳

کتابخانه مجلس سنا







بیتن نام کادر در جلوی کلاه  
 در جلوی کلاه کلاه  
 در جلوی کلاه کلاه  
 در جلوی کلاه کلاه

دور مقام اختلاف مذاهب قدیم از مرتبه تقلید فراتر گذشته  
 پروری رای روشن بیناید و در عوم حقایق و معارف که  
 معروض ضمیر اقدس گشته به مقرب عذب تحقیق نرسند و جمیع ملک  
 و طرق که بنظر اکتبر رسیده بوسیله رخس فلک فرمای همت  
 بلند بپایان میرساند از انچه در نیوقت که خیلی از بخدی نژادان  
 اهو تک نیز کام محبت نون و ش لیلی خرام بانعام عساکر منصوره نام  
 زد شده معروض نظر اشرف همایون می گشت باین تقریب  
 مایل در غرایب هر صنف ایزدی که در عوم حیوانات خصوص  
 آن پریشان زیبا جلوه چه مخفی و چه ظاهر است نموده  
 فرمان جبرایان بنام فهم و خرد نظام الدین احمد صادر شد که آنچه  
 در باب اسب از آیات و احادیث و خلاصه اقوال پیشوایان  
 این فن و سایر آنچه از فرس نامها و کتب معتبره سنجیده شیرازه ایام  
 بخشد و او نامه فرمان معلی طاسر نه دیده امید گشته غنچه دل  
 کل کل شگفت و هزاران عقده و از پیشانی خاطر گشاده همچون

همایان  
 در آن بود  
 در آن بود  
 در آن بود  
 در آن بود

بند کرده و آن بینه را سرخ کرده  
 و در دیوان اسب انداز و تا عطف  
 و گاه در جوارب سر و نگاه دار و قمار  
 بدانکه سر فراسب سبک است  
**علاج شقاق اسب**  
 چون این علت در اسب بهر  
 قدری است در وی باید بعد از آن  
 بشوید و بارش کنج جرب کند  
 که بشود  
**علاج شقاق اسب**  
 شقاق شقاق کن که کند باید که  
 انجا را بس که بشوید که شقاق  
 بشوید و بارش کنج جرب کند  
 و آب بر آن گذارند چون  
 پیوسته

همایان سجده شارب اسب کذاری شد  
 توفیق اللهی  
 و مساعدت توجیه پادشاهی راجله خامه تکا و مقصود کردید و این  
 رساله شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این  
 فن از اسباب و آلات جنگ و جهاد است چنانکه قسمت  
 جنود با مقام خمس مقرر گشته این نسخه بر سه مرحله که بمنزله قلب  
 که بجای ساقه است اشمال یافت امید که پسند  
 خاطر ارفع اعلا گشته روزگار فرخنده آثارش لظهور دولت  
 صاحب الزمان علیه الصلوٰه من الملک النشان بوند دولت  
 سعادت جاودانی چون سلطنت و شوکت شادمانی روز  
 بروز ترزاید و مضاعف گردد و ذکر **افرنیش اسب** و غیش  
 رام شدن و اول اسبی که در میان عرب یافته شد بر ضام  
 اولوالالباب ستور و پوشیده نماید اگر نه راییض حکمت ایزدی  
 کند سهولت برگردن صعب دواب افکندی بقدم تدبیر  
 انسانی این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار کران بمنزل  
 که بهتر شود

همایان سجده شارب اسب کذاری شد  
 توفیق اللهی  
 و مساعدت توجیه پادشاهی راجله خامه تکا و مقصود کردید و این  
 رساله شریفه بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این  
 فن از اسباب و آلات جنگ و جهاد است چنانکه قسمت  
 جنود با مقام خمس مقرر گشته این نسخه بر سه مرحله که بمنزله قلب  
 که بجای ساقه است اشمال یافت امید که پسند  
 خاطر ارفع اعلا گشته روزگار فرخنده آثارش لظهور دولت  
 صاحب الزمان علیه الصلوٰه من الملک النشان بوند دولت  
 سعادت جاودانی چون سلطنت و شوکت شادمانی روز  
 بروز ترزاید و مضاعف گردد و ذکر **افرنیش اسب** و غیش  
 رام شدن و اول اسبی که در میان عرب یافته شد بر ضام  
 اولوالالباب ستور و پوشیده نماید اگر نه راییض حکمت ایزدی  
 کند سهولت برگردن صعب دواب افکندی بقدم تدبیر  
 انسانی این راه دشوار چگونه سر آمدی و این بار کران بمنزل  
 که بهتر شود

همایان  
 در آن بود  
 در آن بود  
 در آن بود  
 در آن بود

علاج سفیدی چشم  
 بستاند کفکال علی و نرم  
 و قدری آرد جو خیم کند و در  
 چند بار زد و در وقت گذارد  
 چندان تا شود از کاه قدری  
 از آن نرم بای آب چشم  
 در دم سفیدی آید شود  
**علاج سفیدی چشم**  
 بر زردار و خشک کند با قدری  
 مشک و قدری کنک اندازد  
 با هم نرم کند روز هر روز سه بار  
 و چشم اسب کن و دیگر کن و باز  
 سه روز دیگر کن که بهتر شود  
**علاج آماش چشم**



**علاج درد کمر**  
 زانند تا کمر او را در  
 نگاه هوار شوند  
 هم در کوی آب باران  
 بران فتنه و فزونی  
 باز نماند و آب باران  
 در دریا با هم  
 یا در باره دارد  
 یا در باره دارد

ای چهار پادشاه که خار میکردم بسبب تو که فراز او شکستی کردم  
 گردنهای ایشانرا و پرسیارم گوشه های ایشانرا می ترسم و دلتنگ  
 ایشانرا در کتاب امام جعفر صادق علیه السلام مرویت که  
 کانت الحبل و حوثانی بلاد العرب ضعدا برهم و اسمعیل  
 ابی قیس فناد بالاهل الا هلم فی فرس الا اعط بقاده و لم یکن  
 یعنی ایان وحشی بودند و رویا عرب و پیکس را دست تسلط  
 و تصرف برایشان بود پس ابراهیم خلیل و اسماعیل و حج علیه السلام  
 بر او پیس که گوئیت در شرقی مکه معظمه بر آمدند و او از دادند  
 که اگاه گردید و رام شوید بیا نید پس نماز ایگی که داد اطاعت  
 خود را و اگذاشت نموی کامل خود را و مراد از این دو عبارت  
 تسلیم و فرمان برداریست و این حدیث نیز در کافی مذکور است  
 و اندک تفویذ عبارت دارد و از آنجمله بجای ابی قیس  
 جل صا آوردند و آن نیز گوئیت در حوالی مکه مشرفه در بعضی  
 از فرس نامها بنظر رسیده که ایان در دریای بودند تا هفت  
 ماه که آنهمه

بب درو کمر بسبب از خاک  
 خوردن بهر سدر چون این علت  
 بهر سدر قوری نکت در کتبند  
 و مقدار زمین از این آب در  
 کلوی آب بریزد تا کمر او بریزد  
 بعد از آن علف دهند و اگر کمر  
 باورند که بیشتر کند سوار شود  
 بداند  
**اگر در شکم از تو فوج باشد**  
 علامت آن بود که خود را بر زمین زند  
 و استاده دست را بر زمین زند  
 موی کند و دم بر میدارد و زور  
 می کند و کسب می تواند انداخت  
 علاج ده سیرهای بنوی ترشی از او  
 بگوید و یکی گوشه نماند  
 اندک مانند

شرط با ایشان بگردند بیرون نیامدند آنکه جنب زن و مرد  
 سوار شوند باز نماند خورش باز نگیرند در جای پاکیزه  
 نماند دارند نعل در چهار پا بچندند موی یال و دم بزنند  
 گوش و پیشانی معیوب و زخم نکند ایگی که در میان  
 عرب یافته شد در کتاب اقوال کافیه مذکور است که ظایفه از عربان  
 عثمان نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمدند و مسئله چند از امور دنیا  
 خود پرسیدند بعد از آن که جواب شنیدند و کار ایشان ساخته  
 شد و اراده بازگشتن نمودند بجزمت آنحضرت آمده معروض داشتند  
 که بلاد ما بسیار دور است و توشه ما کم شده امر فرماتا قدری  
 توشه ما بدهند که بشهر خود رسم پس حضرت یکی از اسبان ایشی  
 خود را بایشان داد و فرمود این توشه شماست بهر منزلی که  
 فرود آئی یکی از مردم باین اسب سوار شوئی و نیزه بدست او  
 دهید و خود اتش بفرزید هنوز می جمع کرده باشید که آن مرد  
 شکار جهته شما می آورد پس انقوم بهر منزلی که فرود می آمدند  
 می داد

**علاج کوبیدن بول آب**  
 از اضطرار بول کوبیدن از آن جهت  
 بود خانه آب  
**علاج کوبیدن بول آب**  
 بوی همان آب بپزند و بگویند که در کوهستان  
 بگردان بگردان آب بنیازد  
**علاج کوبیدن بول آب**  
 در کوهستان بگردان بگردان آب بنیازد  
**علاج کوبیدن بول آب**  
 در کوهستان بگردان بگردان آب بنیازد

علاج کبکب  
باز نماند  
بهرین علاج  
باید بود  
باز نماند  
بهرین علاج  
باید بود

بفرموده عمل میکردند چون مگر تجربه کردند و اعتقاد بقول حضرت  
آوردند آن اسب را زاده از آنکس نامیدند یعنی نوشته سوار  
و آن اول است که میان عرب پیدا شد و باقی اسبان عربی  
از آن بهم رسیدند **مرحله اول در ذکر و محمد و ذمام** و سایر  
آنچه تعلق بشاخص اسب دارد و این مرحله مشتمل بر نه باب  
**باب اول** در ذکر آیات و احادیث که دلالت کند بر همان  
اسب قال الله تعالی واعدبتم ما استطعتم من قوته  
ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوكم  
یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه از آلات جنگ که  
شکر بران قوت یابد و اسبان بسته که برسانیده بسبب آن  
دشمنان خدا و دشمنان شمارا کفراد گرفتار است و آخرین من  
دویم که لا یعلمونهم الله یعالیهم و نیز برشانند ظایفه دیگران  
از دشمنان که شما ایشانرا نمیدانید و ضامی داند و مراد متعین  
است که دشمنی در لباس دوستی کند و در بعضی روایات آمده  
۹۶

چنانکه میباید و مجال و بر خن  
دنبه گرم و بلوغ از رنگ تانگ  
کرد اگر جوید پس در روی کبکب  
دارد و اگر به درش رخ نکند  
بسیار نماند که رود سود  
و آرد البته **علاج کبکب**  
بجمله کند تا و بپوشند برابر  
بهم برسد چند روز در میان هم  
و کفچه ای گرم بر روی نه تا بگذرد  
هر دو چنین کن که تیر کرد اگر در  
باشی و درنگ نتوان کرد شکر  
سیمانی کوب و کف هم بپوشند  
و کفچه برودنه تا بگذرد اگر شکر  
خضر نباشد

بهرین علاج  
باید بود  
باز نماند  
بهرین علاج  
باید بود

که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شکایت کرد و گفت که  
خان من می اندازند پد آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود ای بی گناه  
به بند بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت نمود و مراد از کافران  
که شما نمیدانید و ضامی داند فرقه از جنابیت پس آمد و بفرموده  
علمند و سنگ انداختن بر طرف شد و ما ننفقوا فی سبیل الله  
یوف الیکم و انکم لا تظنون و هر چه در راه خدا بدهید خواه  
قیمت اسلحه و خواه نفقه اسب تمام میرسد شما و مظلوم نخواهید شد  
و در کتاب من لا یخضر الفقیه از سر کائنات علیه السلام در محسنی آیه  
الذین ینفقون أموالهم باللیل و النهار سیرا و علانیه  
فلم یجزم عند ربهم ولا خوف علیهم و لا هم یحزنون  
یعنی آنانی که میدهند مال خود را شب و روز پنهان و آشکارا  
ایشانرا ترس و پروردگارشان هیچ گونه ترسی نیست این ترا  
و ایشان اندوهناک نمیشوند چنین وارد شده که ترکش فی  
التفقه علی الخیل یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دادن اسب  
نماند

چنانکه میباید و مجال و بر خن  
دنبه گرم و بلوغ از رنگ تانگ  
کرد اگر جوید پس در روی کبکب  
دارد و اگر به درش رخ نکند  
بسیار نماند که رود سود  
و آرد البته **علاج کبکب**  
بجمله کند تا و بپوشند برابر  
بهم برسد چند روز در میان هم  
و کفچه ای گرم بر روی نه تا بگذرد  
هر دو چنین کن که تیر کرد اگر در  
باشی و درنگ نتوان کرد شکر  
سیمانی کوب و کف هم بپوشند  
و کفچه برودنه تا بگذرد اگر شکر  
خضر نباشد





اهل کمال عالم اهل کمال عالم  
 گویند نیزندت ایلی ببول بود  
 این کلمه بر لای  
 میشود و چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه صوت  
 و جمال و سرعت حرکت و انتقال و تسلط دشمنان در معارک  
 و خلاص از عمارت و عمارت و مورد خرید و فروخت و ساختن  
 و کوه و تاج گرفتن و از کثرت کوه منافع و غیرات اطلاق لفظ خیر  
 بر اب در کلام عرب شایع و متعارف شده در قرآن مجید در قصه  
 فوت نما حضرت سلیمان این لفظ مذکور است اینجا که می فرماید  
 اِنَّهُ اَوْثَابٌ یعنی بنده خوبی بود سلیمان بر سینه او جگر کشنده  
 بسوی پروردگار خود اذْ عَرَّضَ عَلَيْهِ بِالْعِثَّةِ از این جهت که معرفتی  
 شد در وقت محصر که هنگام نماز بود وَالصَّافَا لِلْجِيَادِ اسبان  
 خوب که در میدان برود دست و یکپا بر زمین قرار می دادند  
 و از پای دیگر که رسم بر زمین گذاشته در حدیث آمده که حضرت  
 مشغول ملاحظه اسبان شد تا وقت نماز گذشت و اقباب عزوب کرد  
 فَقَالَ لِيْ اَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ حَتَّى تُوَارَتْ بِاَلْحِجَابِ بَرَكْتُ  
 بدستی که من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار خود تا افق  
 برنگردم

و نیز بر لفظ خیر  
 افظ مریکین  
 و لفظ البلیا  
 علی الخیر

**افسون اب**  
 فردی موی دنبال آب و این  
 حرفها گفت با بران بخوان  
 و بیت و پای آب بند که همان  
 دم آب اندازد روز و شب شود  
 الماد بالماء والی رفوق الماء  
 و المای باین بلاد اسکن یا  
 ماء اذ السماء انقثت و  
 اذنت لو تمنا حقت و اذ  
 الارض مدت و اللقت  
 فینما طلقت

این آیه از کتب معتبره است

منزهت کجای  
 منزهت کجای  
 منزهت کجای  
 منزهت کجای

در حجاب مغرب مخفی شد مراد از دوستی خیر محبت اسبان است که  
 بسبب استقال آنها از نماز غافل شد بعد از آن استعدا از طلاله  
 نمود گفت روؤها علی یعنی بازگردانید آنها برابر من فطریق  
 مسحا یا السُّوقِ وَاَلْعِثاقِ شروع کرد در مسح کردن با قضا  
 و کردنها هم انحضرت و هم یاران او که باین تفریب نماز نشانی  
 فوت شده و این مسح کردن بجای وضو ساختن بود و درین ایثاق  
 لفظ سوق و اعناق که بصیغه جمع وارد شده باعتبار این جهات  
 این است تفسیر آیه چنانکه از ائمه معصومین وارد شده ممکن است  
 دین با سد اساس ایمان و رجوع عبادات مقدم است و چون  
 در جهاد هیچ خیر مانند اسب باعث توفیق و ایمنی از دشمن نیست پس  
 همانا کل خیرات مختصر است در آن و از این جهت در وقت غنائم  
 پیاده را یک سهم میدهند و سواره را دو سهم یا سه سهم بنا بر  
 اختلاف مذاهب فقها در این مسئله و اگر شخصی دو اسب داشته باشد  
 بجهت هر یک حصه جدا می کرد و احتمال دیگر در این مقام است که چون  
 اسب بلادی او

اسب بلادی او  
 اسب بلادی او  
 اسب بلادی او

اگر آب سکنین خواند از دست  
 و بول نوازند که در باغ با باوی  
 در شکم باشد عیادت این حالت  
 ان بود که هر دم بگذرد و بنیزد  
 مورد ط شراب گفته باب با بیتر  
 بوده بر داند از  
 و در طبق او بریزد اگر سگ  
 و آب شیرین تر از خاندان بدتر است  
 اگر از زنبی آب میزد  
 نوشادر و زعفران و عروق  
 هر یک دو درم آب نیدهم  
 بیامیزد و جبار گفت که تفسیر  
 از آن در زنبی او چکانند باغ  
**در آب نمانند**  
 اول چون

در روزی که در آن روز و ایات دیگر مستقام میشود و معنی  
 بیست است که در هر ماه و مستقیم هر روزی از منفعت باشد  
 پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله اعلم درکت بگوید  
 از آنحضرت است تسعة عشر اذ لوزق مع صاحبها لثاثة  
 یعنی عالم از ده صحر و دهم از آن مخصوصان صاحبان چهار پانجا  
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب یکی از اصحابی فرمود  
 اشرة ائمة فان منفعها لك و ذقها على الله یعنی خردبار کن  
 چهار پانجا که بستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی او  
 با صدای قالی است و نیز از آنحضرت نقل است که من سماء و  
 المؤمن ذابرة و يقضه عليها الحوق  
 انما انما زجده سما و تمای مومن است که چهار پانجا داشته باشد  
 که سوار شود و او را در کارهای خود و بر آوردن حقوق برادران  
 یا یا فی خود را مراد است که در پاری و آمدن از سفر و سایر اموری  
 مستقیم بریدن ایشان رود و در کافیه از آنحضرت روایت شده که  
 ما من مؤمن من لم يترك  
 و در روزی که در آن روز و ایات دیگر مستقام میشود و معنی  
 بیست است که در هر ماه و مستقیم هر روزی از منفعت باشد  
 پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله اعلم درکت بگوید  
 از آنحضرت است تسعة عشر اذ لوزق مع صاحبها لثاثة  
 یعنی عالم از ده صحر و دهم از آن مخصوصان صاحبان چهار پانجا  
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب یکی از اصحابی فرمود  
 اشرة ائمة فان منفعها لك و ذقها على الله یعنی خردبار کن  
 چهار پانجا که بستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی او  
 با صدای قالی است و نیز از آنحضرت نقل است که من سماء و  
 المؤمن ذابرة و يقضه عليها الحوق  
 انما انما زجده سما و تمای مومن است که چهار پانجا داشته باشد  
 که سوار شود و او را در کارهای خود و بر آوردن حقوق برادران  
 یا یا فی خود را مراد است که در پاری و آمدن از سفر و سایر اموری  
 مستقیم بریدن ایشان رود و در کافیه از آنحضرت روایت شده که  
 ما من مؤمن من لم يترك

کسب اشرف ذابرة کان له فلهها و علی الله و ذقها یعنی  
 هر کس خریداری کند چهار پانجا پشت او خواهد بود و روزی او  
 با صد است و در کافیه من لا یحضره الفیة از آنحضرت منقول است که خلفا  
 بشیمان فرمود اتخذوا لثاثة فانها ذین و یقضی علیها  
 لثاثة و ذقها علی الله جل جلاله یعنی بگردید و پدید آمدن چهار پانجا  
 بر کسی که آن زمین است و کار با بایب آن ساخته می شود و  
 روزی آن با صد است بزرگ با نام او در کتاب من لکثیره  
 الفقیه از حضرت امام رضا ام ویست که من و یطفر ساعفنا  
 محبت عنده فی کل یوم ثلث سنات و کتب له احد عشر  
 حسنة و من ارتبط بهیئتنا محبت عنده فی کل یوم ستمائة و  
 له ثمن حنات و من ارتبط بوزن نایبید بر جلال او  
 قضی لاجنه او دفع علقه محبت عنده فی کل یوم ستمائة  
 و احدى و کتب له سن حنات یعنی هر کس بر بندد آب  
 بچینی که مدهو ما و شش عریط باشد خود کرده میشود برای او ستمائة  
 در روزی که در آن روز و ایات دیگر مستقام میشود و معنی  
 بیست است که در هر ماه و مستقیم هر روزی از منفعت باشد  
 پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله اعلم درکت بگوید  
 از آنحضرت است تسعة عشر اذ لوزق مع صاحبها لثاثة  
 یعنی عالم از ده صحر و دهم از آن مخصوصان صاحبان چهار پانجا  
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب یکی از اصحابی فرمود  
 اشرة ائمة فان منفعها لك و ذقها على الله یعنی خردبار کن  
 چهار پانجا که بستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی او  
 با صدای قالی است و نیز از آنحضرت نقل است که من سماء و  
 المؤمن ذابرة و يقضه عليها الحوق  
 انما انما زجده سما و تمای مومن است که چهار پانجا داشته باشد  
 که سوار شود و او را در کارهای خود و بر آوردن حقوق برادران  
 یا یا فی خود را مراد است که در پاری و آمدن از سفر و سایر اموری  
 مستقیم بریدن ایشان رود و در کافیه از آنحضرت روایت شده که  
 ما من مؤمن من لم يترك

در روزی که در آن روز و ایات دیگر مستقام میشود و معنی  
 بیست است که در هر ماه و مستقیم هر روزی از منفعت باشد  
 پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله اعلم درکت بگوید  
 از آنحضرت است تسعة عشر اذ لوزق مع صاحبها لثاثة  
 یعنی عالم از ده صحر و دهم از آن مخصوصان صاحبان چهار پانجا  
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب یکی از اصحابی فرمود  
 اشرة ائمة فان منفعها لك و ذقها على الله یعنی خردبار کن  
 چهار پانجا که بستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی او  
 با صدای قالی است و نیز از آنحضرت نقل است که من سماء و  
 المؤمن ذابرة و يقضه عليها الحوق  
 انما انما زجده سما و تمای مومن است که چهار پانجا داشته باشد  
 که سوار شود و او را در کارهای خود و بر آوردن حقوق برادران  
 یا یا فی خود را مراد است که در پاری و آمدن از سفر و سایر اموری  
 مستقیم بریدن ایشان رود و در کافیه از آنحضرت روایت شده که  
 ما من مؤمن من لم يترك

بافتن الصل العظم  
 در کله و کلاه  
 موسی سول  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه

و نوشته میشود بجهت او یا زده خوب هر کس بر بندد ای پنهان یعنی  
 پدرش و مادرش یا بو باشد چو میشود از او بدی و نوشته می  
 شود برای او نه خوب و هر کس بر بندد یا بو بقصد زینت قضا  
 حاجت یا رفع دشمن چو میشود از او هر روز یک بدی و نوشته  
 میشود شش خوب این حدیث تمه دارد که مثل است بر بیان بعضی  
 علامات برجای خود مذکور میشود ان شاء الله **باب دوم است**  
 در شاخن سال اسب از دندانها بدانکه اسب پنج راز روز  
 پنج تولد تا نهم شروع در برآمدن دندان میشود شش زیر شش تا  
 برمی آید چهار راز جمله که دو میان واقع است دو از پائین و  
 دو از بالا در لغت عرب آنها را <sup>شاید</sup> گویند و چهار دیگر را وسط  
 و چهار دیگر را که بر اطراف است رباعیات در سال اول مجموع  
 دندانهای کوچک نرم و سفید پیش بزرگ صد در سال دوم میل  
 بزردی شود و در اواسط سال نیم شروع در افتادن شش شود  
 و در اخر همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ برآید و در سال

اگر بول آب بند شده باشد  
 بنوک کار دین هم را بر هم  
 او بنویس که ده کرد این  
 عطر طو عرش طاحلا  
**مقاله پنجم است** از ان  
 بود که نگاه ناپاک بو چون  
 این گوشت پیدا شود باید که  
 در برزی و دم را بر آشی تا بگوشت  
 برسد که نه بخت نرم باشد از  
 خنجر بدن نگاه نفا سفید بود  
 اندازد و دروغن کاویم کم در و  
 مال چون داند که بتر باشد  
 تا زنده تا خون برود پس راب  
 اندازد تا باید بسیار دارد  
 بهتر شود

در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه

چهارم و اسطه افشاده در عوض برآید و در سال دیگر رباعیات  
 در اخر سال پنجم تمام دندانهای دو از زده کانه افشاده مخصوص  
 دندانهای مایل بزرگی برآورده باشد و تا این مرتبه بسبب  
 کثرت و تو اثر تجربه در دلت علامات معلوم میشود اما مراتب  
 بعد از این از بعضی کتاب این فن مفهوم میشود که چون شش ساله  
 شود سرهای دندانها سیاه شود و در سال هفتم سیاهی شایع  
 شده برنگ عمیق تبدیل گردد و در هشتم و اسطه بدان رنگ  
 گردد و در نهم رباعیات و چون ده ساله شود دندان بالا  
 از رباعیات سفید شود و در پانزدهم مجموع رباعیات سفید  
 باشد و در شانزدهم و هجدهم و اسطه و شش یا بر ترتیب رنگ  
 گردیده و در هجدهم تمام دندانها سفید باشد و در نوزدهم شش  
 مثل رنگ فاختری شوند و از بیست تا بیست و پنج ترکی دندانها  
 زیاده شود باین ترتیب که اول از شایو اخر رباعیات رسد  
 و سه سال دیگر کجی و پستی و دندانها بدید آید بمان ترتیب سال  
 یکی دندان سفید  
 دشت اگر در بعضی  
 باشد که نباید  
 باشد که نباید  
 باشد که نباید  
 باشد که نباید

بافتن الصل العظم  
 در کله و کلاه  
 موسی سول  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه  
 در کلاه و کلاه

و این است که در این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن

باز ماند و نادر می باشد که اسب باین رسد و در باب این  
علامات اختلافی بسیار در سخنان نظر رسیده آنچه با عماد نزد دیگر  
بود نوشته شد و طاهر در این معنی بسیار نیز تفسیر می باشد و در گذر  
این مراتب حکم حزم می توان کرد و اسب را در اندام چند غیر از این  
دو از ده دندان می باشد و چهار از آنجمله که از ربا عیانت آن  
سوز است ثواب و تندر را اضراس گویند و چون احوال آنها مضبوط  
نیست از آنجمله مذکور شد و غایه قوت اسب در و آرد هم  
است چون از آن مرتبه گذشت شروع در متنزل می کند مشهور  
است که اگر اسبی را سعی کند بهمان نشانه می ماند و دندانها  
چندان متغیر نمی شود **باب بیستم** در ذکر رنگهای اسب چهره پردازان  
حقایق کونا کون چنین تصویر کرده اند که الوان از دو طرف می باشد  
یک سیاه محض که از آن تیره تر نباشد و دیگری سفید بخت که  
هیچ شایبه از رنگ دیگری نداشته باشد و میان این دو طرف  
بزرگ و درشت شدن  
و بزرگ

و این است که در این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن

و این است که در این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن

رنگها بیض و مرکب غیر محصور تصور است که بعضی از آنها در بعضی  
نغات مستعمل می باشد اند مانند بخش و سبز و بعضی را چون مانی  
معلوم نیست هنگام تقریر بجزئی که شپه باشد نسبت می دهند چون  
عسلی و جوزی و برغم محرزان حروف اصل رنگها در اسب پنج است  
سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی رنگها با آنها  
باز میگرد و یا از اینها مرکب می باشد چنانکه از ملاحظه تفضیل این معلوم  
می شود اما سیاه که عرب انرا ادهم می گوید آنچه در کمال تیرگی و  
همچنان برنگ فیلی و کاه همیشه باشد خوب میدانند مگر بعضی را که سرخ  
در چشم داشته باشد در انصورت دیوانه و لکدزن و سرکش  
خواهد بود و آنچه در حوالی سوراخ و ماخ سرخی داشته باشد و  
شکمش بر زردی زرد عوب انرا اهوون گویند نیز می آید و از  
رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی و یال و دم او سیاه باشد  
او را کیت خوانند از همه رنگها بهتر است در کرامت و سرما و گزند  
پشه و زنبور و کبک و کرسنیک و تشکی و مرض از همه صبورتر باشد  
و این است که در این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن

و این است که در این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن  
بسیار است که از این زمان از آن

از میان اینها که در این کتاب مذکور است  
 و بعضی از آنها را در این کتاب مذکور است  
 و بعضی از آنها را در این کتاب مذکور است

و ان چند قسم است یعنی بسیاری یال و بعضی بسری و بعضی صاف و بعضی  
 تیره و ضابطه در جمع اقسام است که هرگاه یال و دم این سیاه  
 باشد کمیت و اگر سرخ یال سفیدی باشد اشقر و بهترین رنگها  
 اشقر است که کل از منی شیه باشد و کسبان اشقرند و دونه  
 میخا و آنچه از رنگت و اشقر کم رنگتر باشد مثل سرخ کل که از آن  
 کلا سیاه میگردد اگر چه سیاه از رنگ دیگر نماند باشد خوبت  
 و از رنگهای زرد که سمن گویند آنچه بر زده تخم مرغ مانند و گاهما  
 از اصل بدن بقدر در هم رنگ زرد تر داشته باشد و آنچه  
 بزرگ صندیل زانو و دم و یال و دم سیاه باشد و بر پشت  
 از یال تا دم سیاه کشیده باشد بسیار خوبت و آنچه که  
 و سیاه بود و خشک است و گنود نیز گویند و رنگت غنیتر است  
 از سیاهی و سفیدی است یعنی بعضی از نار یالی و سیاه  
 و بعضی سفید است خوب میدانند حضرت بعضی را که گاهما یال  
 بسری بقدر در هم داشته باشد و گنود و فاکتری که هر تاروی  
 رنگها را در این کتاب مذکور است

سالمه بویار  
 علاج است که از دم و کسبان  
 و در اسیر یال و یالی خوبتر است  
 بند و در اشقر کم رنگ  
 اندوخت زرد و دونه  
 کثیر کرد و علاج دیگر است  
 سینه خورم با سفید بویار  
 برانجا مالیدن که در دفع دیگر  
 اگر سیاه بویار است  
 او را بر آب روان با شکر  
 جای که شکر نماند نام دارد  
 علاج دیگر که کاه و کاه  
 و در این احوال یعنی بویار  
 بهر چه باشد

از میان اینها که در این کتاب مذکور است  
 و بعضی از آنها را در این کتاب مذکور است  
 و بعضی از آنها را در این کتاب مذکور است

او خاکستری باشد بدست و این قسم است از جمله اصول است  
 الوان شمرده اند و از کسبان سفید که اشقر گویند بعضی  
 که دهن و پشت یال و دست و پا چشمها و دم و یال و دم او  
 سیاه باشد بسیار خوب و بناگردد و اگر دست با سمن آن  
 سفید باشد ضعیف دست باشد و از رنگها آنچه برش باشد  
 یعنی تقطعهای کوچک مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد چنانچه  
 خوب نیست و همچنین بهتر آنچه بجای تقطعهای کوچک بزرگ  
 داشته باشد قطع معنی آنچه بجای تقطعهای بزرگ باشد مثل اینکه  
 بیاست و همچنین ابلق چنین است و هر است که بسیار خوب  
 قطع بر ابلق نمی باشد نیست خلاصه الوان و عوامان کاتبه هر  
 از رنگهای مذکور اقسام اشبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار  
 داده اند و چون در خوبی و بدی فرق چندان ذکر کرده اند  
 از این جهت مذکور گشته و مآلف اقوال کافی چنین ذکر کرده اند  
 که شبیان این عبد العزیز بعد از آنکه با مروان حمار جنگ و جلال  
 از ابلق بود اتفاق بر آنکه  
 سفید بویار  
 کاه

بویار که در اشقر است  
 فیه و در اشقر کم رنگ  
 رنگت کم است  
 یک در علاج دیگر است  
 اشقر در سیاه بویار  
 بزرگ است که در دفع دیگر  
 سینه خورم با سفید بویار  
 در این احوال یعنی بویار  
 بهر چه باشد

فیروز در آب مالده با ناله کرد  
مردان را که بر پشت او افتادند  
در غلایه ناله کردند  
مردان را که در غلایه ناله کردند  
مردان را که در غلایه ناله کردند

پشمار نمود و کرد لشکر گشته شدند قرار بفرار داد و لشکر مروان  
از پی او می رفتند در اثنای کربلای کربلای غلام خود را فرمود  
به پهن از لشکر مروان کسی با نزدیک شده یا نه غلام گفت  
مردی بر آب سفیدی سوار و از لشکر پیش افتاده و با ما  
نزدیک است شبان با قشاب شد غلام را گفت رو  
با قشاب بران که آب سفید با قشاب ندارد بعد از  
ساعتی باز غلام فرمود ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت  
شخصی بر آب سیاه سوار است و از همه لشکر نزدیک شده  
شبان گفت میان کل وزمین هست بران که آب سیاه  
در کل توانایی ندارد بعد از زمانه باز غلام پرسید گفت  
نواری بر شمر میرد شبان گفت سنگستان و زمین صعب  
بران که هم شمر هست شبان بعد از آن باز پرسید باز غلام  
گفت شخصی بر آب کیت سوار میرد بحسب اتفاق غلام نیز  
بر کیت سوار بود چون شبان می دانت که از کیت کربلای  
خزده باشد قدری

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

باینه و او جان کند می شود اما  
سوار میکند قطعه کنگار و کت  
و پادرب بند علاج بیکر  
چون این حرکت بس سیده  
سر کین خشک خوش بر کت  
و بران موضع مالده که نیک کرد  
علاجی که خزر و خورده  
دوین خرمای و کیت سوار  
بکوشان زان می شود الحاکم از سر  
فرود در و خرمای بدت مالده  
دوران آب ریزد که نافع است  
گفته اند که هر کسی که کیت سوار  
خزده باشد قدری

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

میرت و هیچ گونه عاجز نمی شود آب خود را بخلام داد و آب  
او را گرفت سوار شد و دشمنان بازگشت و امروز را بقتل  
رسانیده و باز سرور گریز نهاد تا از دشمن نجات یافت  
در ذکر غره تجلیل و سایر علامات که از اختلاف  
الوان یافت هر سبی که یک رنگ و پد نشان باشد از ما هم  
و صحت می گویند و سفیدی که بر پی تالب بالا شام تراشیده و  
اب را رشم گویند و سفیدی پیشانی از اب قدر در هم یا کوه کمر  
باشد از اقرح و اب را قرح گویند و اگر بزرگ است از  
غره و اب را غره گویند و اگر تا پنی رسیده باشد از  
غره سیله گویند و سفیدی که بر چهار دست و پایا و پا و پلک  
یا کپا باشد از تجلیل و اب را تجلیل گویند و چون ذکر بعضی  
از علامات در احادیث وارد شده مناسب چنان است  
که در اقول شرح احادیث پرداخته بعد از آن اقوال علماء کلف  
مذکور نمایم در کتاب من لا یحضره الفقیه از سر و کاینات چنین منقول  
گزارده اند

بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
بسم الله الرحمن الرحیم

ان حرکت مانند شفق است  
که سبوی است و پای آب رسد  
از آب زبون بشود و کوفی  
توب در وقت زیت نیکو باید  
سرور بر آب چیده قدری با خمر در  
بکشد از روز باقیات زین  
سوره همان موضع را همان سر که  
بگوید و آن آنچرا چون مریم  
در آنجا بنزد که نافع است  
سوره که تمام بر روی است  
بسیار است در روی که چو شانه  
بجز چهار دست و پای آب مالده تمام  
نعم شود و بر روی بعد از آن بکنند  
کنند و در سیر کوفه  
بسم

عبدالله از زمان پس از آنکه در آن روز کعبه را ساختند که تخم کعبه بنواصحا الخیر الی یوم القيمة علیها فی سبیل الله کا الباسط یدہ بالصّدقة لا یفضها فاذا اعدت شئنا عدوا قرح اثم <sup>تغتم</sup> یحجل الثلثة الیمین کیشانم اغترت سلم یعنی خیر و برکت در کل کلامی اسباب بسته است تا روز قیامت و هر کس نفقه دهد اسباب را در راه خدا ماند کسی است که دست تصدق دادن کشته باشد و هرگز دست ازان بندد پس هرگاه اسبی برای خدمت یا سازی آماده کن آنچه اقرح و اثم و یحجل الثلثة مطلق الیمین است باشد یعنی که اسبی که پشانی و سر پنی و دو پا و دست چپ بخید اما دست راستش همان رنگ بدنش کیست باشد بعد از پنهان علامات مفرطاً ثم کفر یعنی بعد از آن مرتبه است که غوغه داشته باشد بازمی فرماید سلم و تغتم اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و غیرت و در کتاب مذکور از صد رششند

ارفضی امام رضایی علیه الخیر و الثنا و روایت که فرمود که در آن روز که کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

بنزد و پس هرگاه اسبی برای خدمت یا سازی آماده کن آنچه اقرح و اثم و یحجل الثلثة مطلق الیمین است باشد یعنی که اسبی که پشانی و سر پنی و دو پا و دست چپ بخید اما دست راستش همان رنگ بدنش کیست باشد بعد از پنهان علامات مفرطاً

ثم کفر یعنی بعد از آن مرتبه است که غوغه داشته باشد بازمی فرماید سلم و تغتم اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و غیرت و در کتاب مذکور از صد رششند

ارفضی امام رضایی علیه الخیر و الثنا و روایت که فرمود که در آن روز که کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

بیهوشی و غوغه در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

اهدی امیر المؤمنین علیه السالم الی رسول صلی الله علیه و آله افراس من الیمین فاتاه فقال یا رسول الله اهدیت لک امیرا افراس قال صفیها فقال هی الوان مخلطفه قال فیها افوخ قال نعم فیها اشقرها و افوخ قال فامسک لی قال و فیها کیشان او بخار فقال اعطها ابنیک قال و در اب اثم بهم قال بعمره و استخلف به نفعه لعیالک انما بوک الخیل فی دوابت او ضاع یعنی هدیه آورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چهار اسب از شهر یمن بخدمت آنحضرت آمد گفت ای فرستاده خداوند هدیه آوردی

از برای چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها گفت رنگهای مختلف دارد پرسید آیا در آن میان اوضاع است یعنی آنچه سفیدی در دست و پایا پشانی داشته باشد حضرت است جواب گفت آری از آنکه اوضاع است آنحضرت فرمود که چگونه

نگاهدار امیر المؤمنین گفت دو کیت موضع نیز هست فرمود که یکبار در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

باز در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

نویسند که در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

نویسند که در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند

نویسند که در آن روز کعبه را ساختند در آن روز کعبه را ساختند



نارینا در  
ازین دندان از دندان  
لکه از دندان در  
فی ابواب که بیان در  
ان پرده بجای رود  
در کمال نودین از دندان  
خاست بر تمام دندانها باشد

انهارا بفرزندانی یعنی امام حسن و امام حسین بده گفت چهارم  
او هم بهم است یعنی سیاه و میزنک فرمود از آن بفرش و نشسته  
عیال خود کن بدستی که مبارک است منصرف در آنکه اوضح باشد

این حدیث در کافی نیز مذکور است باندک تفاوتی از امام  
رضا علیه السلام روایت کرده که بعد از نقل این حدیث فرمود  
که هذا الیه من الدواب کلها الا اللخار و البغل و کوهنت

شبه الاضاح فی اللخار و البغل الا لونه و کوهنت الفرج  
فی البغل الا ان یکون به عزة سائله ولا قسمها علی حال  
یعنی مکرده و ناخوش است نزد ما آنچه میزنک باشد از چهار پایان  
مگر استر و الاغ و من ناخوش میدانم نشانه سفید را در اول غ  
و استر میزنک و ناخوش میدانم سفید را در پستان استر مگر تا سرنجی

رسیده و خواه نرسیده باشد خواه آن ان غنیمت و نیز در کتاب  
لکچر الخیه از ان امام معصوم مرویست که من اقبط فرسا  
اشقر اغرا و افرح فان کان اغر سایل العجبه و ضح فی قوا

سایه پاره کرده  
دو کله باز کشند  
بها پیوسته  
در کمال نودین از دندان  
خاست بر تمام دندانها باشد

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری

فصولی است و لویدخل بینه لم یفقر ما دام ذلك الفرس فی  
وما دام فی ملک صالحه لم یدخل بینه جنف یعنی هر کس  
بند است اگر صاحب قره یا غره پس اگر سایه داشته باشد و

سفیدی در دست و پای آن باشد و دست میدارم او را داخل  
خانه او میشود و فخر احتیاج تا آن آب در آن خانه باشد و تا مالک  
ان آب باشد فاطم داخل خانه او میشود این حدیث تمه ان حدیث

که در باب اول گفته شد و نیز در کتاب مذکور است از حضرت  
که من خرج من منزله او منزل غیر منزلی فی اول الغداة  
فلقی فرسا اشقر به اوضاح بومرک له فی یومیه فان کانت

به غن سالیله فهو عیش و لیکن ذلك الیوم الا سرور او  
یعنی هر کس از خانه خود یا خانه غیر بیرون رود در اقل روز  
و بر خورد بر سب اشقر که سفیدی در پستان یا پوست و پای  
ان آب باشد مبارک است از روز برای او اگر ان آب غره سایه

باشد تمام عیش و شادمانیت و نمی چند از روز بدی مگر خوشی  
و پاره پاره کرده  
دو کله باز کشند  
بها پیوسته  
در کمال نودین از دندان  
خاست بر تمام دندانها باشد

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری  
بیماری

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

فوق دیگر از فویج  
اقت که در خلف خوردن گاه  
یا برکت از گویه در روده است  
از این سبب این حجت بدیداید  
علاج دیگر باب که حقه کن اگر  
چیزی در روده باشد بگذرد و در  
ساک شود کرم که در فویج  
بسی خوردن خاک میشود و علاج  
بترانه بر دهن نیم گرم کرده و کلوی  
بیزد و او سکن کرد و علاج  
دیگر از فویج

در مقدار آب اند  
 بعد از آن بی نی  
 مقدار آب باید  
 در مقدار آب باید  
 کدورت در دم در  
 بیت باید نگاه دارد  
 بیت که در آن آب باشد بر آن  
 ناهم بودی که در آن آب باشد بر آن  
 این غلت بسیار از اجزای است  
 و خون سفته باشد علاج دیگر  
 از کردن کت کت بید و از  
 هر دو دست نیز همین طریق است  
 علف تر باشد باید و از بعد از  
 آن موضع که گری بدیده باشد  
 بغیر و خسته باید مالید تا ختم  
 کرد که زخم نکند و جوهر در زخم  
 زیت جو شامیده بر آنجا مالده تا  
 زخم کرد و خون سپارد و نگاه  
 پس بپاره  
 در مقدار آب اند  
 بعد از آن بی نی  
 مقدار آب باید  
 در مقدار آب باید  
 کدورت در دم در  
 بیت باید نگاه دارد  
 بیت که در آن آب باشد بر آن  
 ناهم بودی که در آن آب باشد بر آن  
 این غلت بسیار از اجزای است  
 و خون سفته باشد علاج دیگر  
 از کردن کت کت بید و از  
 هر دو دست نیز همین طریق است  
 علف تر باشد باید و از بعد از  
 آن موضع که گری بدیده باشد  
 بغیر و خسته باید مالید تا ختم  
 کرد که زخم نکند و جوهر در زخم  
 زیت جو شامیده بر آنجا مالده تا  
 زخم کرد و خون سپارد و نگاه  
 پس بپاره

در مقدار آب اند  
 بعد از آن بی نی  
 مقدار آب باید  
 در مقدار آب باید  
 کدورت در دم در  
 بیت باید نگاه دارد  
 بیت که در آن آب باشد بر آن  
 ناهم بودی که در آن آب باشد بر آن  
 این غلت بسیار از اجزای است  
 و خون سفته باشد علاج دیگر  
 از کردن کت کت بید و از  
 هر دو دست نیز همین طریق است  
 علف تر باشد باید و از بعد از  
 آن موضع که گری بدیده باشد  
 بغیر و خسته باید مالید تا ختم  
 کرد که زخم نکند و جوهر در زخم  
 زیت جو شامیده بر آنجا مالده تا  
 زخم کرد و خون سپارد و نگاه  
 پس بپاره  
 در مقدار آب اند  
 بعد از آن بی نی  
 مقدار آب باید  
 در مقدار آب باید  
 کدورت در دم در  
 بیت باید نگاه دارد  
 بیت که در آن آب باشد بر آن  
 ناهم بودی که در آن آب باشد بر آن  
 این غلت بسیار از اجزای است  
 و خون سفته باشد علاج دیگر  
 از کردن کت کت بید و از  
 هر دو دست نیز همین طریق است  
 علف تر باشد باید و از بعد از  
 آن موضع که گری بدیده باشد  
 بغیر و خسته باید مالید تا ختم  
 کرد که زخم نکند و جوهر در زخم  
 زیت جو شامیده بر آنجا مالده تا  
 زخم کرد و خون سپارد و نگاه  
 پس بپاره

زخم زخم زخم زخم

زخم زخم زخم زخم

زخم زخم زخم زخم

درد چشم از آنکه  
عظم مردم  
کلوی آب اندازد  
نور دیده نگاه  
بوزله از برون  
کرده یا قدری  
باید آن خون کند بقدر کرده  
درد کلوی آب در کند

و بقدری بلند و لرزیدگی کرد و رتنگ سوراخ چنی باشد و اندرونش پر موی نباشد و سرش بطرف راست یا چپ و پنجه بر تبه که مایل باشد با فادان باشد نباشد و بلندی استخوان میان دو گوش که محل رسن موی کاکل است از هر دو یکسان دور باشد و یکی نزدیکتر نباشد و موی کاکل بلند و پشانی پد گوشت و چون پشانی شیره کاد و پهن و دور فرو رفته یکی که در استخوان بالای چشم است تنگ و برآمده یکی بالای چشم زیاده بلند نباشد و چشم هر چند سیاه و صاف باشد مانند چشم اهو بهتر است و دور وقت نگاه کردن باید نظر را بلند و چشم را کشیده و دارد و تمد نگاه کند و اگر بعد از عقب ماندگی بی چشم استنگ و نظر افاده داشته باشد باید چشم نگاه کند و روی آنرا بجانب چشم مایل دارد و چندان غیب و پاک چشم بر قوت و تنگ باید و اگر غلیظ تر تبه که هنگام چشم بسن دشوار بکند که رتنگ عیب عظیم است و باید که نظرش ضعیف نباشد

**کرم**  
زهر است باشد عاقل است  
روز نشسته سوزند  
شیر تازه و کبک و کبک و کبک  
کینه اسوده بر او افکند و بکلوی آب  
برزد **علاج** یک نیمین روغن کبک  
و قدری سداب در آب بجاوشاند  
چند که عظم سداب از او برود  
صاف کند و بکلوی آب بزنند  
**فوج** یک نیمین که در روغن کاد  
ببین شکر کرده بکلوی آب  
تدریج بریزد

بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن

بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن

کوز نباشد و استخوان چنی راست بهج وجه برآمده کی و فرو رفته کی  
نداشته باشد و سوراخهای چنی هر چند گشاده و نزدیک بکدیگر  
باشد بهتر است و بسیار باریک و بلند و همان فراخ و موضع  
بر آمدن دندانهای اخرش یعنی اطراف استخوان قوی و پهن باشد و  
میان لب و پشانی هر چند دور تر و صفیرو کشیده تر باشد بهتر است  
و مجموع سرور و پگوشت و نازک پوست و بلند و افراخته  
و قرصه میان دو استخوان زیر کلو فراخ باید چنانکه دو انگشت  
سراسر گذرد و از گردن چنانکه بسر پوسته است که عیب از آن  
کونید بلند باید که اگر آنجا بلند باشد تمام کردن بلند خواهد بود  
و گردن هر چند بلند تر باشد بهتر است و موی یال نیز بلند باید  
و دو گوشت پاره که در دو طرف کردن آنجا که موی ضعیف یال  
پرون آمده هر چند قوی تر باشد بهتر است و دلیل قوت کردن  
خواهد بود و گردن پهن باید نه زیاده و ابسی که گردنش باریک  
و کونا و کرد و باشد محبوب است و مجموع کردن از پشت افراخته  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن  
بسیار از آن

**فوج** یک نیمین که در روغن کاد  
ببین شکر کرده بکلوی آب  
تدریج بریزد  
**علاج** یک نیمین روغن کبک  
و قدری سداب در آب بجاوشاند  
چند که عظم سداب از او برود  
صاف کند و بکلوی آب بزنند  
**فوج** یک نیمین که در روغن کاد  
ببین شکر کرده بکلوی آب  
تدریج بریزد







درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

نزدیک میشود و این همه علامات جلدی و تمدنی است پرسیدند  
 که چون دانستی که خواهد مرد گفت سوراخ و دماغ او تنگ بود و در  
 نفس کشیدن عاجز میشد **باب هفتم** در دایره و سایر علامات  
 هر چش که در موی بهم رسد باعث شامت است از دایره گویند دایره  
 در چهار موضع با تفاق شوم و مذموم است اول در میان سینه  
 و دوم سر و دوش سیم و در طرف از راست و چپ آنجا که آب دم خود را  
 میزند یعنی تپه گاه چهارم میان پشانی و گوشه اندک اگر در پیشانی  
 یکدایره باشد خوب است و اگر دو دایره بسیار بد است و دیگر دو  
 دایره که در آب میباشند بعضی مکره و میندازند طایفه از مستخرین  
 گوشه اندک بر دو استخوان که از طرف راست و چپ زیر گوش بلند  
 اگر دایره باشد بد است و در بالای پشانی زیر کاکل اگر دو دایره  
 باشد بسیار خوب است و اگر یکدایره باشد و یا اصلا در موضع  
 دایره نباشد بد است و جهان است که یک چشم یا چشم باشد  
 و در عرض کردن دایره باشد گوشه اندک بر دوش نزدیک است مکره

درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

**علاج سفیدی چشم**  
 استخوان سردم بسیار سرد است  
 چشم آب کش که نیک کرد  
 در میان کوزه سفالین موی آب  
 را در آن کند سر کوزه را محکم بندد  
 یکشنبه صبح که نور کند آرد را  
 بر آن آورد موی سوخته را  
 چشم

درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

و اگر بسند یا سر نزدیک باشد مبارک است و بر سبیل آنجا که پای هوا  
 است دایره مکره است خصوصاً جانب راست و بر زراع از  
 طرف پروان یا اندرون اگر دایره باشد بعضی مکره دانسته اند  
 و اگر سر را به جانب راست یا چپ حرکت دهد اکثر اوقات بد  
 میدانند و ابی که هر دو جانب کردن یا سینه چون دو با و ام فرو  
 رفته کی داشته باشد مبارک و از اهل هند منقولست که دایره  
 زیر موی کاکل خوب می دانند اگر بر لب بالا دو دایره باشد  
 نزدیک یکدیگر خوب میدانند و ابی که بر روی سینه اصلا دایره  
 نداشته باشد بد میدانند و همچنین دایره و زاجیه و دایره زیر گوش  
 و اگر در زیر چشم یا بر زانو دست و پا از طرف اندرون یا بر  
 زیرین دایره باشد مکره می دانند و دندان بلند که از لب بلند  
 باشد یا آنکه دو دندان از سایر دندانها بلند تر باشد و همچنین آنجا  
 پهلو و دست بر زمین زود بد میدانند و بعضی علامات دیگر  
 گمان دارند خوب میدانند و دعوی می کنند که اگر کسی تصفیه  
 بسیار

درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

درد دم و کوفت آورد و درد در موضع  
 علاج در کوفت آورد و درد در موضع  
 از غلبه باز کرد

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

**در علاج ناخنه**

ناخنه بر باید گرفت از ابروین کلان  
 چرب کند روی او را بر بندجی تمبک  
 کرد اگر کسی که زخم ناشی و باید زعفران  
 دست نایل صبر سبیل و شکر  
 از هر یک و انگلی اکسیر بود در دم  
 بلند نزدیک عدویک  
 با بدیون

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

و همان طوطی رسته حیات که شیرازه ایام نفس بدست گسسته شد  
 و آن خرمی بسو کواری مبدل گشت این معنی تپه است این قسم اعجاز  
 نباید داشت **باب هشتم** در بیان مقام اسبها و خواص هر یک  
 بدانکه بهترین اسبان اسپت که پدر و مادرش عربی اهل باشد و  
 اسبان طوائف عرب چندانی تفاوت با یکدیگر نداشته باشد  
 و از همه اسب جماعت که در حوالی کوستان و زمین صحرایی  
 داشته باشند از این جنه که دست و پای او از تولد بگلگون  
 و زمینهای سخت عادت میکند و مشق ریاضت میکند و این اسب  
 عربی خالص است کوهنورد و درویدن از همه اسبان پیش است و  
 در اقام جنگ و بازی که محتاج بجرگتهای مختلف باشند تا  
 و فرمان برداری بیشتر از همه اسبها میباشد شکل و جانش در نظر  
 از همه خوشتر جلوه گر است و در طلب هر کونه خواهش و گریختن  
 از هر قسم گروه و سایر مراب بگردش نرسند اما چون نازک  
 اندام میباشد و اکثر در صحراهای هموار و زمینی نرم نشو ثانی  
 او را بر یک می رود و زمین را در آن گام بر زمین علامت آن بود

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند

**در علاج اسب که در سینه می کشد**

باز در وقت که در آن زمان بود  
 علامت باشد هرگز پارس شود و پیرمین کرد و در نیمه روز از این وقت  
 سخن که مسج عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی در این  
 در این مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسوم اند و شدگشی  
 در عدل بودند و شخصی آسی در معرض فروخت داشت مردم  
 سند که آن آب را دیدند بر عجت تمام و قیمت اعلا خریدند شخصی  
 از ایشان سوال کرد که این آب چه خوبی دارد گفتند هر  
 گاه پادشاهی آسی باین علامت داشته باشد صد سال عمر میکند  
 و هرگز پیر و غمناک و پمار میشود بعد از آن بجانب هند روانه  
 شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود کس و نستاند  
 بفرده پادشاه احکامها نوشت مشتمل بر سفارش و تاکید و خدگام  
 در ماده آب تا هنگامی که بدرخانه پادشاه رسیدند و او را  
 خبردار کردند از غایت خرمی با حضار مجلس استقبال شافت و  
 چون نظرش باسب افناد سجده کرد پس متوجه ملاحظه اعضا می شد  
 و قتیکه تعجب آمد و گفت او را بلند کرد تا گاه که می بر سینه پادشاه  
 می کشیدند



بعضی از دردی که در وقت زود از جادو آید و زود عاجز شود بخلاف اسبان ترکی که عذاب برزون کونند در اصل خلوت کوتاه خانه کوتاه چشمه درشت استخوان میباشند در غمیش و شدی و ج و خم حرکت با تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر جهت پشتر دارند چون تولد ایشان که هستان وز مینهای صلب است از آغاز تولد دست و پایی ایشان بسنجی خوش گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عذاب کم از این جهت که محل مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و درشت پشتر آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نقطه بالوان مختلف صورتی بریزد و اگر همین رنگ روان یا محرق هموار یکسان در نظر است نقطه جزینک صورت غنی بند و گوشتی که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق با ملع محل داشته باشد با

بعضی از دردی که در وقت زود از جادو آید و زود عاجز شود بخلاف اسبان ترکی که عذاب برزون کونند در اصل خلوت کوتاه خانه کوتاه چشمه درشت استخوان میباشند در غمیش و شدی و ج و خم حرکت با تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر جهت پشتر دارند چون تولد ایشان که هستان وز مینهای صلب است از آغاز تولد دست و پایی ایشان بسنجی خوش گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عذاب کم از این جهت که محل مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و درشت پشتر آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نقطه بالوان مختلف صورتی بریزد و اگر همین رنگ روان یا محرق هموار یکسان در نظر است نقطه جزینک صورت غنی بند و گوشتی که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق با ملع محل داشته باشد با

**علاج اسپر که دیوانه باشد**

غذا را بپوشانند بریان است

اسب را خنک پس پشتر جوی

و کلاب و قدری کافور بکشد

پاییز در دماغ اسب کرب پشتر جوی

که نیک کرد بر آنکه جودنی

نوعی از دیوانگی است که مادر زاد

بود علت وی آنست که از پشتر جوی

باید که کفار باید داد

تا عقده برود

**علاج** که در وقت زود از جادو آید و زود عاجز شود بخلاف اسبان ترکی که عذاب برزون کونند در اصل خلوت کوتاه خانه کوتاه چشمه درشت استخوان میباشند در غمیش و شدی و ج و خم حرکت با تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر جهت پشتر دارند چون تولد ایشان که هستان وز مینهای صلب است از آغاز تولد دست و پایی ایشان بسنجی خوش گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عذاب کم از این جهت که محل مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و درشت پشتر آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نقطه بالوان مختلف صورتی بریزد و اگر همین رنگ روان یا محرق هموار یکسان در نظر است نقطه جزینک صورت غنی بند و گوشتی که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق با ملع محل داشته باشد با

**علاج اسب**

که در وقت ازدواج جامه یا چیز رنگارنگ و آنهایی که اسب را با و الفنی باشد بطریقی که خواهد بنظر ملک بردار که این معنی وسیله اختلاف الوان کرده و اسبان ترکی که اکثر از جوار و بر سپلند بعضی تند و دنده میشوند چنانکه نقل کرده اند که یا بود در شب و یکروز نود و نرسنگ تاخت کرده اما پشتر کند و کامل می پشند و عرب طلق مرکب کند خصوصاً یا بورا کودن می گویند و آدم کم شعور را با این اعتبار تشبه پایا بومووه اند کودن می گویند و قسم نیم از اسب است که پشتر عذاب و مادرش کودن باشد و از همچنین قسم دیگر که عکس این باشد یعنی پدر کودن و مادر عربی منصرف گویند و این دو قسم در بعضی صفات پشتر تشبه و در بعضی با در و در ثواب دشمن همچنین برزون آمده چنانچه در باب اول

این مرحله مذکور شد و در کتاب کافی از ابن طهیر روایت شده  
سألني ابو الحسن اني شئت نركب قلت حما و افعال بكم  
ابن عنه قلت بشلا ثلثه عشر دينا و اربع بود و در کتاب  
کافی در وقت زود از جادو آید و زود عاجز شود بخلاف اسبان ترکی که عذاب برزون کونند در اصل خلوت کوتاه خانه کوتاه چشمه درشت استخوان میباشند در غمیش و شدی و ج و خم حرکت با تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر جهت پشتر دارند چون تولد ایشان که هستان وز مینهای صلب است از آغاز تولد دست و پایی ایشان بسنجی خوش گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عذاب کم از این جهت که محل مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و درشت پشتر آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نقطه بالوان مختلف صورتی بریزد و اگر همین رنگ روان یا محرق هموار یکسان در نظر است نقطه جزینک صورت غنی بند و گوشتی که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق با ملع محل داشته باشد با

بعضی از دردی که در وقت زود از جادو آید و زود عاجز شود بخلاف اسبان ترکی که عذاب برزون کونند در اصل خلوت کوتاه خانه کوتاه چشمه درشت استخوان میباشند در غمیش و شدی و ج و خم حرکت با تازی نمیرسد اما تاب ریاضت و صبر بر جهت پشتر دارند چون تولد ایشان که هستان وز مینهای صلب است از آغاز تولد دست و پایی ایشان بسنجی خوش گرفته سم و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و در عذاب کم از این جهت که محل مادیان در وقت ازدواج اگر کوه و درشت پشتر آب و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند نقطه بالوان مختلف صورتی بریزد و اگر همین رنگ روان یا محرق هموار یکسان در نظر است نقطه جزینک صورت غنی بند و گوشتی که اگر کسی رغبت به تحصیل ابلق با ملع محل داشته باشد با

بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است

قلت یا سیدی ان مقامه فی البرفون اکثر من مؤثر اللماذ  
قال فضال الذی بمون الحاد هو یؤمن البرفون اما انه  
من اولیاء متوقفاً به امرنا ویغیظ به عدونا وهو  
منسوب الینا اذا دنا الله من فرقه وشرح صدقه وبلغه  
امله وکان عوناً علی الحوائج یعنی پرسید از حضرت امام موسی  
کاظم علیه السلام که بر چه سوره ای شوی گفت بر الاغ فرمود بچند خریفه  
از اگرم بسیزده دیار و مراد از دیار یکمقال طلای سنگ  
دارست فرمود این اسرافت الاغی بسیزده دیار میخری  
و یا بویگری گفتم یا سید و سرور من خرج یا بوی شتر است از خرج  
الاغ پس فرمود انکه خرج الاغ را میدهد خرج یا بوی شتر میدهد  
مکن دانسته که هر کس چهار پایی به بندد که از آن توقع اعانت در  
معامله یعنی جهاد و در رکاب امام زمان داشته باشد و شمشیر سازد  
بسبب آن دشمن مارا و انکس منسوب با و از شیعیان ما باشد  
هر آینه حق تعالی میرساند روزی او را و کشد و دیگر اندیشه و دل او را  
بسیار از این است

بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است

معالیه ای که هر چند علف

خورد و حال نیاید

علاج نیست که بعد از آن

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

کف سندان و کف سندان

و میرساند با و آنچه خواهد و هر چه هست که آن چهار پا جهته بر آمدن  
حاجات او و چنین ظاهر میشود که این طیفور قدرت بر خریداری  
است نداشت و اگر نه انحضرت او را بخردید یا بویامور نیست  
و به تحصیل سخن امر میفرمود **باب نهم** در فرق میان فعل و مادیان  
و در بعضی اوصاف دیگر مجمل از صفات ذمیمه آنچه قبل از این  
مذکور شد از شکل اندام و علامات مشترک میان هر دو قسم مگر  
بلندی و کوتاهی کف چنانچه ایماجه بان نیز واقع شد و همچنین کوتاهی  
کردن در مادیان القدر عیب نیست که در آب و میان دور آن  
مادیان هر چه سنگ است بهتر است و اگر فراخ باشد پایش  
سست خواهد بود و دیگر بسیار خوابیدن در مادیان عیب است  
و آب ترا که بسیار خواهد و در خواب بسیار ناله کند پس ندیده است  
و هم چنین در علف خوردن فعل باید آهسته آهسته علف خورد است  
بساعت سر برداشته زمانی توقف کند بخلاف مادیان که باید  
بزود و بی خورد که توقف نکند و ترجیح از این دو قسم بر دیگری  
دور در گذارد

بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است  
بسیار از این است

کنند علف خورد و سبب آن

طریق دیگر معالیه ایست

اگر فرزند آن از شکلی

اشنا سازد آب بچکانند است

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

اب را بویاید و بگذارد تا خشک شود

انگاه بیست تری ده و دو تری ده  
 کله بیست تری ده و دو تری ده  
 در مقدارده عمل بر  
 اندازنده و در رادرب  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر

از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عاتمه از حضرت رساله سپاه  
 ترغیب بر آنکه دشمن مادیان روایت شده از این جهت که منفعت بود  
 حاصل میشود و گره می آورد یکی از شجاعتان عیب فک کرده کرد  
 جنگ هرگز با سب بر سوار میشود از جهت آن پرسیدند گفت فعل  
 نجیب در شمای حرکت یول را که میدارد گاه باشد که بدین علت  
 ایسی برسد بخلاف مادیان که هر گاه آب ضرور شود می اندازد  
 و باین سبب بهتر است و بعضی مطلقا فخر ابرتر میدهند از این جهت  
 که توانا تر و صبور تر است و آنچه عین و پیوسته از قدما ماثولست  
 که در غارتها و شپوئنها و سایر مواضع که اخفا و پنهان مطلب باشد  
 مادیان جهت آنکه شهنه کمتر میکند بهتر است و در جنگ و قله گری  
 فعل بهتر است که قوی تر و جنده تر و تندتر میباشد و در شقها و جنتها  
 اسب نخی از این جهت که صبر بر تحمل و محنت بیشتر دارد و اگر قسم  
 خصوص کای اخلاق تا خوش میدارند که بعضی از آنها بمعالجه  
 و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شمانتن  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر

معالجه ای که در وقت  
 گرم دارد  
 عاتش است که در وقت  
 وز بار کشته و علاج  
 نه گفته و در روز کجه با  
 آنچه در سبب و بعد از روز  
 بطف شود در وقت و در وقت  
 در معالجه ای که تب داشته  
 عاتش است که سر افکنده و در وقت  
 مضطرب دارد و ضعیف میشود  
 و برین

اسب و معرفت آن عیوب ضرور است بحمل از آن مذکور میشود  
 از آنجه که گری و گنگی و کوری باین طریق معلوم میشود از او آزما  
 و شکل محیب متاثر نشود و اگر مادیان پندشیده نکند از جمله  
 عیوب نیز است که چپ نباشد یعنی در داخل شدن ابها و بر آمدن  
 بر جا بهمای بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب اکثر  
 در اصل خلقت باشد و آنچه حادث میشود اول مرد است که از همه  
 بدتر است و آنچه آن باشد که در یک موضع بایستد هر چند تا زیاده نند  
 حرکت نکند و دیگر تر سنده کی نیز از همه عیوبها بدتر است و دیگر نند  
 گرفتن و لگد زدن و گاه باشد چون سباع شود و دیگر کوشی چنگ  
 دهنه جام را بر دمان گیر و هیچ گونه باز نالیتد و گاه حرکت های  
 ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن کند و دیگر آنکه در وقت  
 رفتن و دویدن بجانب راست با چپ میل کند و گاه باشد بهر  
 طرف رود و هیچ وجه درست نرود و دیگر چوشتی و ان منع  
 کردن است از سواری و گاه این معنی نسبت بک شخص خاص باشد  
 و دیگر بادیان درنده و در درک  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر

از آنجه که گری و گنگی و کوری  
 و شکل محیب متاثر نشود  
 عیوب نیز است که چپ نباشد  
 در اصل خلقت باشد  
 بدتر است و آنچه آن باشد  
 حرکت نکند و دیگر تر سنده  
 گرفتن و لگد زدن و گاه  
 دهنه جام را بر دمان گیر  
 ناخوش کند و سوار را مشرف  
 رفتن و دویدن بجانب راست  
 طرف رود و هیچ وجه درست  
 کردن است از سواری و گاه  
 و دیگر بادیان درنده و در درک

صاف کرده و بکوبی آب  
 مینویسند که در وقت  
 در وقت که در وقت  
 سوار دارد و با پاره و در سروز  
 و نعل از دست و با پای او مالند و  
 نم بر دست و پای او مالند و  
 از او باز کرد

در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر  
 در مقدارده عمل بر





بسیار در روز  
 از زیادت کند تا کم  
 بنزد و حال اول باید که نیک کرد  
 در روز قدری بیشتر کند انگاه شخی کوچک و سبک صحب  
 سوار شود و اگر در اوایل سوار سنگین بر او نشیند دست و پا  
 و پشت سست شود و چندان ترقی نکند بیدار آهسته آهسته براند  
 مقدار که دشوار نباشد روز بروز قدری بر سافت میزاید  
 و بعضی روز با استراحت فرمایند و سوار نشوند و این امور بضعف  
 که مختلف میشود و عنان را بر دست باید گرفت که به طرف  
 مایل نشود و زیاد است نباید داشت و سخت نباید کشید باید  
 که میل و اعتماد سوار بران در کابش پترباشد و خود را بر پشت  
 اسب بکند و در دو بغل میل نکند مگر در مسافتهای نگون و از  
 هر چه که رم کند با آهستگی نزدیک ان باید برو و گاه تنزی و  
 در شتی نیز باید کرد و از مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن  
 در آن روز در مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن

قسم دیگر  
 خارج نشانه در آب بچونند  
 و چون آغاز وقت بود  
 باید تا بگذرد نیک کرد  
 اگر آب خنک خورده باشد  
 عکاش است که اندیش است  
 کشته و نجای روی از او بخیزد  
 علاج است که قدری آب سرد  
 با دهن شراب کهنه بکوبد  
 بزند و در دم کل اضعی بکشد  
 پیش بزند

در آن روز در مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن

بسیار در روز  
 از زیادت کند تا کم  
 بنزد و حال اول باید که نیک کرد  
 در روز قدری بیشتر کند انگاه شخی کوچک و سبک صحب  
 سوار شود و اگر در اوایل سوار سنگین بر او نشیند دست و پا  
 و پشت سست شود و چندان ترقی نکند بیدار آهسته آهسته براند  
 مقدار که دشوار نباشد روز بروز قدری بر سافت میزاید  
 و بعضی روز با استراحت فرمایند و سوار نشوند و این امور بضعف  
 که مختلف میشود و عنان را بر دست باید گرفت که به طرف  
 مایل نشود و زیاد است نباید داشت و سخت نباید کشید باید  
 که میل و اعتماد سوار بران در کابش پترباشد و خود را بر پشت  
 اسب بکند و در دو بغل میل نکند مگر در مسافتهای نگون و از  
 هر چه که رم کند با آهستگی نزدیک ان باید برو و گاه تنزی و  
 در شتی نیز باید کرد و از مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن  
 در آن روز در مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن

بسیار در روز  
 از زیادت کند تا کم  
 بنزد و حال اول باید که نیک کرد  
 در روز قدری بیشتر کند انگاه شخی کوچک و سبک صحب  
 سوار شود و اگر در اوایل سوار سنگین بر او نشیند دست و پا  
 و پشت سست شود و چندان ترقی نکند بیدار آهسته آهسته براند  
 مقدار که دشوار نباشد روز بروز قدری بر سافت میزاید  
 و بعضی روز با استراحت فرمایند و سوار نشوند و این امور بضعف  
 که مختلف میشود و عنان را بر دست باید گرفت که به طرف  
 مایل نشود و زیاد است نباید داشت و سخت نباید کشید باید  
 که میل و اعتماد سوار بران در کابش پترباشد و خود را بر پشت  
 اسب بکند و در دو بغل میل نکند مگر در مسافتهای نگون و از  
 هر چه که رم کند با آهستگی نزدیک ان باید برو و گاه تنزی و  
 در شتی نیز باید کرد و از مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن  
 در آن روز در مواضع بلند و از جایهای وسیع مانند  
 جداول و غیران بچیدنند و در اثنای رفتار باز نماند که پشت  
 خروبه میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگام رفتن



در این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است  
 در این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است  
 در این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است

فراموش کند و اگر سببان فربهی و توانای زیاد باشد بریاضت  
 و سواری زایل گردانند و بعضی اسب را حرون گشته در یک موضع  
 بایستد آن پاره گرم کند و بر سر ذکر یا ناف گذارد که ترسد و گاه  
 باشد که سواری بر نفع کند و شیخ جلیل القدر علی بن طاووس غلو  
 در کتاب امان الاخطار نقل کرده که هر که این آیه بنویسد و بر کردن  
 اسب حرون پا و بزود در گوش او بخواند او گریه و آنا خلفنا  
 هُمْ مِمَّا عَمِلْنَا اِنَّا نَعْلَمُ مَا نَفْسُهُمْ لَهَا مَا لِكُلِّ وَفِ  
 وَذَلَّلْنَاهَا لَهْم فَبِنَاهَا كَوْنَهُمْ وَمِنْهَا يَا كَلُوفَ  
 سرکشی و دندان گرفتن اگر به تربیت زایل نشود چاره او دندان  
 کزنت و خمی کردن و بعضی از اسبها سرکشرا گفته اند که یک  
 مهره پشت زیاد بر سببان دارد و در دوامیدن آن مهره  
 بدرد آید و چندان میدود تا سوار را پندارد و آن قسم قابل  
 علاج نیست و در چوشی لطایف تدبیرات تاثیر میکند و همچنین  
 روایت شده که در شب معراج هنگامی که حضرت رساله بنا صلی الله علیه  
 و آله بر سر اسبها میفرمودند که ای اسبها که در این کتاب مذکور است

**علاج است**

**تربیه**

**شده است**

**نخ سبب**

**کلی**

**کوشه**

**فوت**

باز این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است  
 باز این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است  
 باز این کتاب از سواران و اسبها که در این کتاب مذکور است

اراده سواری نمود بر ابق چوشی کرد پس جزیریل علیه السلام  
 دست بر بال او گذاشت گفت شرم نداری از آنچه میکنی بخدا  
 سوگند که سواری شده است بر تو بنده از بندگان خدا پیش  
 از محمد عزیز تر و کرامی تر نزد خدا پس عرق شرم بر جمیع اعضا  
 براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آنحضرت بر او سواری شد و منع  
 از نعل اگر علت آن ناشایستگی نعل باشد که از آغاز زرمده و  
 ترسیده باشد بطایف چاره کر باشد و اگر سبب خشکی باشد  
 سم باشد دو سه روز بیشتر چرب کنند که در هنگام تراشیدن  
 دشوار نباشد و زیاد از قدر ضرورت نگیرد و از جمله ادواب  
 نعل بسن آنکه اگر سم آب بکطرف مایل باشد از آن طرف زبانه  
 بکمرند از جانب دیگر کمر نعلی که اطرافش متفاوت باشد بزند  
 چنانکه طرف قوی نعل بجائی که زیاد گرفته اندافتد و چندانست  
 که چنین کنند آن گوی زایل شود و بعضی اسبها مانع از نعل میباشند  
 یعنی وقت فرود آمدن سوار بر کتفهای ناخوش می کنند که مانع  
 فرود آمدن سوارند و کتفها را با دست یا با پای سوار میزنند

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**

**اسب**



از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

بجای آب فرو کند و بکند و علف  
تا نیک کرد  
زهره کا و بکند باشته بجای  
اسبزو کند و علف ندم  
کرد و شبانه هرگاه معالجه کند  
تا روز آب را از علف ببرد  
انگاه بجای مشول شود و ملوک دیگر  
کرد بر دستم نوره بر بند  
پس آنکه برسد

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن  
از روی و یکدم سکنند  
فردا و کند و بکن

افغیر دین الله یبعثون و له اسم من السحوات  
و کلامه من طوعا و کرها و الیه ترجعون یعنی بجز  
این خدای نخواهد و حال آنکه مرخصی را کردن نموده هر کسی  
که در آسمانها و در زمین است بر عتبت و کرامت و همه بسوی  
او باز گردیده میشوند و در تغیر این آیه گفته اند که تمام اهل آسمان  
و زمین بر عتبت فرمان بر داری نموده اند و طایفه دیگر کرامت  
و بعضی گفته اند جن و انس بکرامت اطاعت نموده و باقی مخلوقات  
بر عتبت **باب چهارم** در آو آب و علف و او ان چون اکثر  
اوقات تربت آب در اول ایام بهار با بنجام میرسد بسبب  
ریاضت سواری لاغ شده علف تازه باید داد تا فریب  
کرد و هر سال اقلاج چهل روز علف باید داد و آن که اخلاط فاسد  
را دفع کند و زنگ بدن و مویرا صاف و روش می گرداند  
که علف بسیار تازه باشد چه اگر درشت یا مایل بختگی شده باشد  
چندان فایده ندارد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه  
است از آنکه برنجی و کلوم در کلیم کلوم بزدن نام بر پاشان نزد

معالجه دیگر  
در دم ز سفید در سکه در روغن  
کلان روغن زیت بچون کرده  
و بجای آب فرو کند و بکند  
معالجه دیگر  
علات با قطع است که گلشن  
بر انده و در سس آساید و جفت  
اندام و کوشه بخوابد و بخوابد  
و کینه بخوابد  
معالجه دیگر  
دو حلال پیش مردم و یک حلال  
کاره و نور تجارب قدری  
اب بخار

روش بکشد بر آب افکند که بکشد  
 در این وقت که آب از دست  
 بماند و در آن وقت که  
 در آن وقت که آب از دست  
 بماند و در آن وقت که

بیکدیگر میمانند و ترش کرده و آب را غلو کرده را این غذا کمال  
 مناسبت دارد و بعضی یونجه تر خشک را با هم آمیزند و مجموع  
 جو چغندر داخل کنند و با آب دهند چنان یا کوفتن جو از این جهت  
 است که زود هضم شود و از سعه گذرد و یونجه اگر چه زود فربه  
 می کند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض میشود پس اگر  
 چه ضرور باشد در جای خشک بنزد آب بر بدن و خیره آ  
 برزد و در وقت تشنگی آب برف و یخ دهند و گفته اند که بهر  
 یخ چیز چنان فربه نمیکند که یخنی را قیمة کنند و با برف چغندر اندک  
 اندک دهند و در وقت جو یکدوشت جو بدهند که باز گرفتن  
 بدهند که با تر گرفتن جو در هیچ حالتی خوب نیست و اگر یخنی لذ  
 گوشت خشک باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده آب داغ  
 را مراعات کند اگر زیاد دهد اعصاب مست کرده و اگر کم دهد  
 احش خشک شود و سرفه ببرد و بعضی گفته اند که در تابستان کم  
 سه چهار مرتبه آب باید داد و در عجب جو البته زیان دارد و با  
 دانند که کند از آن فرج نمایند و بطوری استند

**علاج چوک از دماغ**  
**اندر حالتی که آب او را**  
**نکند در گوشت**  
**علاج است که آب از دماغ**  
**چشمت سبزه**  
**اب آبی در آب**  
**وز علف خوردن باز آید**  
**علاج**  
**سست گشته بسیار**  
**دوران او کبش بد و گاه کند که با**  
**علاج نکام دماغ**  
**او دیده بود**  
**بسیار نیز زبانش بیشینه**  
**ساخته در ساعت که کند که سستیک**  
**کرد این علاج در پنج**  
**وقت**

بیکدیگر میمانند و ترش کرده و آب را غلو کرده را این غذا کمال  
 مناسبت دارد و بعضی یونجه تر خشک را با هم آمیزند و مجموع  
 جو چغندر داخل کنند و با آب دهند چنان یا کوفتن جو از این جهت  
 است که زود هضم شود و از سعه گذرد و یونجه اگر چه زود فربه  
 می کند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض میشود پس اگر  
 چه ضرور باشد در جای خشک بنزد آب بر بدن و خیره آ  
 برزد و در وقت تشنگی آب برف و یخ دهند و گفته اند که بهر  
 یخ چیز چنان فربه نمیکند که یخنی را قیمة کنند و با برف چغندر اندک  
 اندک دهند و در وقت جو یکدوشت جو بدهند که باز گرفتن  
 بدهند که با تر گرفتن جو در هیچ حالتی خوب نیست و اگر یخنی لذ  
 گوشت خشک باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده آب داغ  
 را مراعات کند اگر زیاد دهد اعصاب مست کرده و اگر کم دهد  
 احش خشک شود و سرفه ببرد و بعضی گفته اند که در تابستان کم  
 سه چهار مرتبه آب باید داد و در عجب جو البته زیان دارد و با  
 دانند که کند از آن فرج نمایند و بطوری استند

بیکدیگر میمانند و ترش کرده و آب را غلو کرده را این غذا کمال  
 مناسبت دارد و بعضی یونجه تر خشک را با هم آمیزند و مجموع  
 جو چغندر داخل کنند و با آب دهند چنان یا کوفتن جو از این جهت  
 است که زود هضم شود و از سعه گذرد و یونجه اگر چه زود فربه  
 می کند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض میشود پس اگر  
 چه ضرور باشد در جای خشک بنزد آب بر بدن و خیره آ  
 برزد و در وقت تشنگی آب برف و یخ دهند و گفته اند که بهر  
 یخ چیز چنان فربه نمیکند که یخنی را قیمة کنند و با برف چغندر اندک  
 اندک دهند و در وقت جو یکدوشت جو بدهند که باز گرفتن  
 بدهند که با تر گرفتن جو در هیچ حالتی خوب نیست و اگر یخنی لذ  
 گوشت خشک باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده آب داغ  
 را مراعات کند اگر زیاد دهد اعصاب مست کرده و اگر کم دهد  
 احش خشک شود و سرفه ببرد و بعضی گفته اند که در تابستان کم  
 سه چهار مرتبه آب باید داد و در عجب جو البته زیان دارد و با  
 دانند که کند از آن فرج نمایند و بطوری استند

**علاج است که آب از دماغ**  
**چشمت سبزه**  
**اب آبی در آب**  
**وز علف خوردن باز آید**  
**علاج**  
**سست گشته بسیار**  
**دوران او کبش بد و گاه کند که با**  
**علاج نکام دماغ**  
**او دیده بود**  
**بسیار نیز زبانش بیشینه**  
**ساخته در ساعت که کند که سستیک**  
**کرد این علاج در پنج**  
**وقت**

علاج  
باید از جمله  
نیم روغن بنفشه یکم پودر بنفشه  
یکم پودر زردچوبه یکم پودر زعفران  
یکم پودر گلاب یکم پودر گندم  
یکم پودر کتان یکم پودر کنجد  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج

علاج  
باید از جمله  
نیم روغن بنفشه یکم پودر بنفشه  
یکم پودر زردچوبه یکم پودر زعفران  
یکم پودر گلاب یکم پودر گندم  
یکم پودر کتان یکم پودر کنجد  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج

علاج  
باید از جمله  
نیم روغن بنفشه یکم پودر بنفشه  
یکم پودر زردچوبه یکم پودر زعفران  
یکم پودر گلاب یکم پودر گندم  
یکم پودر کتان یکم پودر کنجد  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج

علاج  
باید از جمله  
نیم روغن بنفشه یکم پودر بنفشه  
یکم پودر زردچوبه یکم پودر زعفران  
یکم پودر گلاب یکم پودر گندم  
یکم پودر کتان یکم پودر کنجد  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج  
یکم پودر کزک یکم پودر کزبرنج

و در دو سه روز سواری می کند و مرتبه مرتبه قدری سواری  
 میفرساید و اگر در میدان که بجهت ان کار معین شده سواری کنند  
 بهتر است و این قسم تربیت را تقصیر و ایام را مضار گویند و نیز  
 موضع بستن اسب را دوران مدت مضار گویند و باید که نوبت سواری  
 را چنین قرار دهند که وقت روز یک نوبت با روز وعده مطابق  
 افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد  
 قدم بدوانند که مضطرب نشود و نفسرا تنگ نکند و چون اثر  
 تربیت بر تبه کمال رسد در روز وعده بر سر میدان این پیاده  
 باید شد و یکدو گف اسب بردماغ و دوران اسب باید زود  
 جام را بدست گرفته چند قدم بایکشید انگاه قبل از این سواری  
 باید تاخت و در آن روز جام و سایر آلات سبک باید زد  
 و ندرین پڑی که پشت اسب بان عادت کرده باشد بزنی که سواری  
 بر او خورده باشد که اگر ندرین تازه و تنگ باشد پشت اسب را  
 تیرساند و زود مانده میشود و همچنین اگر سواری از ان زمین بکشد  
 او را راه نوبت

**دولت برود**  
**سوارسی که در علت**  
**دارد**

عاقل است که پیوسته از دروغ  
 اسب پرک آید چنان که عاقل  
 دولت بخورد و از چشم او آب برود  
 بکمال عقل می رسد  
**علاج**  
 در غفلت انک در کوبی اسب زود  
 که نیک کرد  
 قطع جری و انکه آستان خور و کوب  
 و کوبی اسب زود جری است  
 او را راه نوبت

باشد که گمانا خوش میکند و زحمت اسبی کرده و سواری هر چه  
 باشد بهتر است و عو بان در این باب مضایقه بسیار میکند تا حدیکه  
 که اگر سواری سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در طرفی کرده  
 بر پشت بنزند و در سایر اوقات خصوصاً وقت ریاضت خند  
 جام و زین و سایر آلات سبکتر باشد بهتر است اما بعد از اتمام  
 ایام تربیت اگر پرورش روز جنگ آلات سنگین قرار دهند کفایش  
 دارد در روز و در وقت جبهه پشید خیزی چند تهر دفعه از زود  
 تیر و شمشیر شود و نیز زخمه چند از طلا یا نقره یا امثال آنها بر او  
 جام نیز نهد که از اسب جھو خا باشد و در تاخت هر چند بسیار  
 با هستکی بر کند که موجب تنگی میشود و آنچه از شرایط که بعد از  
 مذکور میشود و کمال مراعات نمایند در کوبستن حلیه و فریب  
 بخاطر رسانند که خلافت شمع و غلظت منبت زفته و فاد است  
 و در چهار بنظر رسیده در در میان دو قطعه اسب بکدری در اسب  
 در اندین واقع شده بوجهی بسیار نازک و جیک و جدال است  
 لوز  
 عسل زود  
 اسب زود  
 اسب زود

**تربیت**  
 در تربیت اسب  
 در تربیت اسب  
 در تربیت اسب  
 در تربیت اسب

چشم بر چشم نشانند و در بعضی  
 نیک و در بعضی چشم در او کند  
**علاج**  
 آب از چشم او میریزند  
 که پشت گوشهای او را داغ کرد  
 در خانه تاریک کنند چنانکه  
 در شب یا نیند عاقل تربیت  
**علاج**  
 تا نیک کرد  
 خنق شغال بکند زود و نیک تربیتی  
 زود و انکه سوم سفید از یک زودم  
 کافور زودم سوم یک زود  
 کافور زودم سوم یک زود

علاج است که با دو کوزه باشد  
 دانه و نیک کرده  
 اسب را در ناله غنچه  
 کل غدا در آب  
 نونه غنچه چهار  
 نوبه

عاشق است که خوشین را  
 دشت و چندین هزار کس هلاک شدند **نعوذ بالله من شره**  
**بیشتم** در میان معنی سابقه و الفانی که در این مقام مذکور  
 میشود و سابقه در لغت پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در  
 اصطلاح این علم دو اندین است با هم بقصد آنکه معلوم شود که کدام  
 یک دونه ترند و سبق بکون یا کربسن و بیخ مالیت  
 که بدو کربسته میشود و در حدیث معبر و آرد شده که لایق  
 الا فضل او خف او چنانچه پس اگر لفظ سبق در این حدیث بکون  
 و آرد میشود مراد است که کربسن جایز نیست مگر در فصل یعنی  
 بجان او خف یعنی در شتر بجای سم است و مراد سردت و پا  
 است و عاقر یعنی سم و کبصح باشد چنانکه میان فضا مشهور است  
 مراد آن خواهد بود که دادن و گرفتن مال که جایز نیست مگر  
 در این موضوع و بنا بر احتمال ثانی که کربسن یا آنکه داد و ستد مالی  
 در میان باشد در غیر این مواضع نیز خواهد بود مگر خبری چند که حدیث آن  
 از شرح بدلائل دیگر معلوم است مثل نزد و شرطی و چنین گفته اند  
 در آن موضع علامه

باز این زند و دم گرفته باشد  
 بر روی خشک گشته کردن است  
 مانده کرده خود آمده و ناخ او  
 فراخ کرده  
 همان غشت خون کبود از چهار  
 کرب وین دندان و زیر آن شتر  
 زدنون هر چه در باید اندام است  
 بالیکه بطل آب با در آن کجای است  
 زدن کیش با نهر و زلف نهد  
 سر که در غن تازه و شراب  
 هر یک که بطل

در آن موضع علامه  
 و در فصلی که در آن  
 در آن موضع علامه

بما سئل عن  
 در آن موضع علامه  
 در آن موضع علامه

که این شتر است جنگ و جهادند که عمده اهل اسلام و شرف  
 عبادت و کربسن در اینها در رس شجاعت و توانمندی  
 از این جهت مستند شد و اگر کسی بقصد قربت کند اجر و ثواب  
 بر آن مرتب میکند و فصل را شامل تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گرفته  
 اند و خف را اعم از دست و پای شتر و خیل میدانند و حافر  
 را در آب و ستر و الاغ جاری داشته اند و این قسم کرو  
 بسن را در مرغان مثل پرورز که بر تر جانز نمیدانند و همچنین  
 دویدن آدم و رفتار کشنی در آب و گشتی گرفتن از اینجهت  
 که داخل محیک از آن قسم اول نیست و ثانی که کربسته  
 میشود ممکن است که آن مال جماعتی که سب میدوانند یا بعضی  
 از ایشان یا بیکانه مثل آنکه پنجگس باشند که هر یک هزار دینار  
 یا پنجاه ریک کس یا دو کس بدهند یا شخصی که در سب دو این  
 رفیق نباشد بدهد و این هر سه بشرح مختصر است و بجان  
 در کربسن وجود محمل ضرورت و مراد از محمل شخصیت که  
 در آن موضع علامه

دو سب طبعه سب سب  
 شکر نفس جسم با نهر در دهان  
 آب بوی آن چنان آید بگذارد  
 تا سرد شود سرد روز روز یکی  
 از آن آب با کین نیندیده است  
 نیک کرده  
 در آن کوفه با سب که در آب  
 سب بالیکه بطل آب با در آن کجای است  
 افکن و ف را زدن کرده در آب  
 که در آن کوفه و ف را زدن کرده در آب  
 تا بود در سب

در آن موضع علامه  
 در آن موضع علامه  
 در آن موضع علامه

باید بدیم آب سبزه  
 که غایت نام است  
 باقی آب سبزه را در  
 انداختن در آب  
 که غایت نام است  
 باقی آب سبزه را در  
 انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 بان جماعت رفیق شده بشرط آنکه اگر آب او بگذرد و مال کرد  
 را بگیرد و اگر نکند و چیزی بدید چون کور پا او حلال میدانند  
 و او را محلل یعنی حلال کنند میدانند و باسقاء و اکثر علمای شیعه  
 پد او و با او که جایز است پس هرگاه دو کس که دلت هر یک  
 مبلغی حاضر نموده تا بر دست خود قرار داده محلل رفیق خود کرده  
 باشد همه یک مرتبه برسند یا آن دو کس همراه برسند و محلل پس ماند  
 در این صورت هر یک مال خود را متصرف میشوند و محلل پذیرفت  
 و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس شتر برسد ربع مجموع مال از  
 محلل و ربع دیگر از رفیق اوست یکی از آن سه کس زودتر برسد  
 مجموع مال از اوست و در لغت عرب هر یک از سه با اعتبار  
 پیش رفتن و پس ماندن نامی تعیین نموده اند اول را جمعی  
 گویند یعنی ظاهر کنند از آنجمله که توانا تا خود یا و قوف سوار را  
 هویدا و آشکار گردانیده و دوم را مصلی گویند از آنجمله که صلا  
 در لغت ایشان بمعنی میان است و یا بلندیمای اخر کف است یعنی

باید بدیم آب سبزه  
 که غایت نام است  
 باقی آب سبزه را در  
 انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 غایت نام است که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 غایت نام است که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 غایت نام است که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب

**فصل**

دو بلندی که بر جانب راست و چپ دم باشد چون سر اسب و  
 دم یا یکی از این عضوها از جمعی برابر باشد از مصلی می نامند و نماز  
 کنند و را نیز مصلی گویند از این جهت که در رکوع و سجود آن  
 عضوها حرکت میدهد و همچنین ستم و چهارم را تا ده مرتبه اسبها  
 تعیین کرده اند و در بعضی کتب دوازده مرتبه نیز موقوف است و  
 اختلاف بسیار در اسامی مراتب بعد از این شده و فایده چند  
 بر ذکر آن ترتیب میشود و از این جهت مذکور شد و اعتبار پیش رفتن  
 و پس ماندن از دو پیش سب باید کرد و نه از کردن و کوشش  
 پس سببی که گوش بلند و گوشهایش از دیگران پیشتر رفته باشد  
 اعتبار نکند و از دوش حکم کنند **بجای** در شرائط سابقه و  
 بمقتضای آنچه سابقه مذکور شد سابقه غایت از عفو و شرعیه و  
 باعث انتقال مال از شخصی بدیگری میشود و مانع بیع و اجاره  
 و سایر عفو و شرعیه موقوف است بشرط چند و از کتب فقهی معلوم  
 میشود و اکثر فقها بران اتفاق دارند که دوازده چیز است که  
 بودی باید کرد

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه  
 که غایت نام است  
 باقی آب سبزه را در  
 انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب  
 باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب

باید بدیم آب سبزه که غایت نام است باقی آب سبزه را در انداختن در آب

که در یکی از آنها غلطی واقع شود که باطل میشود **اول** آنکه  
 مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب میدواند معلوم باشد  
 و قیاس تقدم و تاخر از مسافت باید گرفت پس اگر در راه  
 راه یکی از اسبان پیش افتد اعتبار ندارد و بعضی گفته اند سواران  
 باید برابر بایستند و بعد از آن شروع در دو ایندن کنند  
 اما اگر فترت را اعتقاد این است که استخوان بعضی پیش و پس  
 موقوف بر ضایع ایشان است بحسب شرح ضرورت **و دوم**  
 آنکه مسافت بر ترم باشد چهار پایان قطع او را با سانی نمایند که  
 اگر مردم حکم بضاغ شدن ایها در آن مسافت کنند و عویان  
 در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر برتاب مقرر کرده  
 که بجاه هزار رزح شرعی بوده باشد **سوم** آنکه چهار پایان مشخص  
 و معلوم باشند باین طریق که یکان یکان دیده شود یا بنام  
 یا صفتی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور کرد **چهارم** آنکه احتمال  
 پیش رفتن در هر یک از چهار پایان باشد و چنان نباشد که  
 بسبب بال تکیه  
 بسوزند چون اسب را  
 بلب فوردن داخل کند  
 بشکستند یا تا بگذرد  
**قسم دیگر**  
 بکرم کت کرم که چنانچه  
 بر آورد کرم کردن چنین باید  
 که پاره آب سبکی با پنبه بچسبند  
 و آنگاه با بسبب بال این علاج  
 نیکو بود **نوع دیگر** اگر اسب  
 ضعیف گشته بود و بر وزن کرده اند  
 شونیز با بد و بر وزن کرده اند  
 افکن پاره ننگ سیاه بر او بپاشند  
 بسبب بال تکیه  
 بسوزند

**مهم** آنکه بعضی از آنها پیش از دویدن ظاهر **پنجم** آنکه تهر از  
 یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر یا شتر باشد و بعضی از فترت  
 در این شرط انقدر اتمام دارند که دو ایندن اسب عربان با  
 یا بوجایز نمیدانند اما بعضی گفته اند که اگر احتمال پیش از هر یک  
 باشد از یک جنس بود و غیر لازم نیست و بنا بر این مذهب  
 ثالث دو ایندن اسب یا الاغ یا شتر با فیض جایز خواهد بود  
**ششم** آنکه نخعی بران چهار پایان سوار شود پس اگر بی  
 آنکه کسی سوار شود و بدو اندک و باطل است **هفتم** آنکه سواران  
 یکبار شروع در دو ایندن کنند هیچکس پیش از دیگری  
 ندوانند **هشتم** آنکه جماعت عقل بماند اگر دیوانه گردند  
 باطل خواهد بود **نهم** آنکه جمعی باشند که جهاد و شجاعت  
 از ایشان پسند است پس اگر زبان گردند جایز نیست  
**دهم** آنکه مالی که بران گرد بسته میشود نخواهد جنس معین معلوم  
 باشد و قابل نزاع شود و **یازدهم** آنکه کرور را بطریق بندگان  
 کلان بر سر کرده و نفع  
 فندی از این نوع **قسم دیگر**

که در یکی از آنها غلطی واقع شود که باطل میشود  
 مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب میدواند معلوم باشد  
 و قیاس تقدم و تاخر از مسافت باید گرفت پس اگر در راه  
 راه یکی از اسبان پیش افتد اعتبار ندارد و بعضی گفته اند سواران  
 باید برابر بایستند و بعد از آن شروع در دو ایندن کنند  
 اما اگر فترت را اعتقاد این است که استخوان بعضی پیش و پس  
 موقوف بر ضایع ایشان است بحسب شرح ضرورت  
 آنکه مسافت بر ترم باشد چهار پایان قطع او را با سانی نمایند که  
 اگر مردم حکم بضاغ شدن ایها در آن مسافت کنند و عویان  
 در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر برتاب مقرر کرده  
 که بجاه هزار رزح شرعی بوده باشد  
 آنکه چهار پایان مشخص  
 و معلوم باشند باین طریق که یکان یکان دیده شود یا بنام  
 یا صفتی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور کرد  
 پیش رفتن در هر یک از چهار پایان باشد و چنان نباشد که  
 بسبب بال تکیه  
 بسوزند

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم

است اگرچه بدلت و خواری شهور اما در آیه کریمه که قبل از این  
شروع گشت مذکور شده و انبیا ۳ سواری شدند چنانکه از حضرت  
عیسی علیه السلام شهرت تمام دارد و بدین سبب حضرت راکب  
احرار کو بند در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم الاغی داشت  
یکه نورام یا حضرت سخی در آمد گفت پدران من از جدم که با نوح هم  
در کشتی بود نفسل کرده اند که روزی حضرت نوح ۳ اوست بر  
کوش او مالیده گفت از پشت این الاغ بوجودی آید که سید  
المرسلین و خاتم النبیین بر او سوار خواهد شد پس گفت شکر  
خدا که این سعادت مرا روزی شد و از کتاب مذکور از حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که روزی حضرت رسالت پناه  
رطت نمود و گفتوا فرار را کسبته بر سر حاجی دوید که خود را بجای  
افکند و ببرد و نیز در کتاب مذکور است از معدن معارف صحافی  
امام خضر صادق علیه السلام ترغیب داشتن الاغ و در آورده و بهتر  
نشد

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم

است اگرچه بدلت و خواری شهور اما در آیه کریمه که قبل از این  
شروع گشت مذکور شده و انبیا ۳ سواری شدند چنانکه از حضرت  
عیسی علیه السلام شهرت تمام دارد و بدین سبب حضرت راکب  
احرار کو بند در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم الاغی داشت  
یکه نورام یا حضرت سخی در آمد گفت پدران من از جدم که با نوح هم  
در کشتی بود نفسل کرده اند که روزی حضرت نوح ۳ اوست بر  
کوش او مالیده گفت از پشت این الاغ بوجودی آید که سید  
المرسلین و خاتم النبیین بر او سوار خواهد شد پس گفت شکر  
خدا که این سعادت مرا روزی شد و از کتاب مذکور از حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که روزی حضرت رسالت پناه  
رطت نمود و گفتوا فرار را کسبته بر سر حاجی دوید که خود را بجای  
افکند و ببرد و نیز در کتاب مذکور است از معدن معارف صحافی  
امام خضر صادق علیه السلام ترغیب داشتن الاغ و در آورده و بهتر  
نشد

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم

بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم  
بنا کردیم در روز دوازدهم



علاوة على ذلك  
 العظام الخشنة  
 الرقبة والظهر  
 للصدر والعمود  
 والاعضاء  
 وانظر من الرقبة

اقام صريرت والاغان وحشي ارجه رنك هيت خوش دارند  
 اما قبول تربت ميكنند واز دواج الاغ با اسب يا استر حاصل  
 ميشود و او ارجه در جنگ چنداين بجا نمي آيند و سواري ان سب  
 نيست مگر وقتي كه غرض اظهار شجاعت و عدم راه گريز در نظر خصم باشد  
 اما در قطع مسافتها و در صوبه استراحت آن در سواري پشتر از  
 سابر مر ارجهست و دل دل را بصورت استر نشان داده اند و بهترين

اقام است كه پدر و مادرش هر يك در مرتبه خود نجيب باشند و  
 آنچه از كشيده اسب بر الاغ حاصل ميشود ارجه سوار پيشانند  
 اكثر كوكب و باللاغ پشه ميشوند از خواص استر است كه ش هيت  
 پشتر از پدر و مادر و از اين جهت مادرش اسب باشد بهتر است و ديگر

از جمله خواص است كه منقطع الفسل ميشوند و در بعضي روايت از  
 حضرت امير المؤمنين موقوفست كه از استر زمانه حيوانات نسل  
 حاصل ميشود اما چون در هيمه آوردن بجهت آتش حضرت ابراهيم از  
 حيوانات ديگر زودتر آورد حضرت او را نغرين فرمود و قطع الفسل  
 شد

و بعضي از  
 استر را  
 در سواري  
 پشتر از  
 سابر مر ارجهست

بعضي گفته اند كه هر نوع كه از تركيب و نوح حاصل ميشود منقطع نسل  
 خواهد بود پس بهتر است كه اگر ناسب خصمي كند در خوش خلق و آنچه  
 اخلاق بد در اسب مذكور شد در استر پشتر يافت ميشود از اين  
 جهت در رياضت محتاج تدبيرات باشد بعضي كه بد سواري قبول  
 تربت كند چهار بريت و پاكند برانند اگر در ان مرتبه كوش  
 نباشد محض آنكه بدل يا رسيان با اسما في بر پاهانش به بندند  
 نسيان بردار سرب بر خوردگان پاكندن ارجه بر زودي  
 هموار مي كند اما پي راست مي كند و بهترين رنگها يلك و  
 بعد از ان كبود است و آنچه از علامات غره و تجل مذكور شد در  
 استر پسندیده نيست چنانكه قبل از اين مذكور شد اكثر حياض احكام  
 اعضاي و دو ابرو افكنند و بر ابدن و دندانها و عايله امراض همان حكم  
 اسب دارد اما غر استر پشتر ميباشد در كتاب كافي لازم معدن جواهر  
 سالم امام موسي كلشم عليه السلام بر استر سوار بود و يكی از منافقين  
 اعتراض كرد كه چه چيز است اين چهار پا كه از پي دشمن نمي توان رفت  
 كند و پشتر استر را چهار پا

توكلت بطنك يا رب  
 العرش العظيم يا ذا الجلال  
 و الاكرام و سور و العا  
 بجز وقتي كه نوبت بدو اين پشتر  
 نوبت كردن جبريكه پشتر  
 بجز با حديتي كه اسب با حجب  
 الله الرحمن الرحيم

بعضي گفته اند كه هر نوع كه از تركيب و نوح حاصل ميشود منقطع نسل  
 خواهد بود پس بهتر است كه اگر ناسب خصمي كند در خوش خلق و آنچه  
 اخلاق بد در اسب مذكور شد در استر پشتر يافت ميشود از اين  
 جهت در رياضت محتاج تدبيرات باشد بعضي كه بد سواري قبول  
 تربت كند چهار بريت و پاكند برانند اگر در ان مرتبه كوش  
 نباشد محض آنكه بدل يا رسيان با اسما في بر پاهانش به بندند  
 نسيان بردار سرب بر خوردگان پاكندن ارجه بر زودي  
 هموار مي كند اما پي راست مي كند و بهترين رنگها يلك و  
 بعد از ان كبود است و آنچه از علامات غره و تجل مذكور شد در  
 استر پسندیده نيست چنانكه قبل از اين مذكور شد اكثر حياض احكام  
 اعضاي و دو ابرو افكنند و بر ابدن و دندانها و عايله امراض همان حكم  
 اسب دارد اما غر استر پشتر ميباشد در كتاب كافي لازم معدن جواهر  
 سالم امام موسي كلشم عليه السلام بر استر سوار بود و يكی از منافقين  
 اعتراض كرد كه چه چيز است اين چهار پا كه از پي دشمن نمي توان رفت  
 كند و پشتر استر را چهار پا

بعضي گفته اند كه هر نوع كه از تركيب و نوح حاصل ميشود منقطع نسل  
 خواهد بود پس بهتر است كه اگر ناسب خصمي كند در خوش خلق و آنچه  
 اخلاق بد در اسب مذكور شد در استر پشتر يافت ميشود از اين  
 جهت در رياضت محتاج تدبيرات باشد بعضي كه بد سواري قبول  
 تربت كند چهار بريت و پاكند برانند اگر در ان مرتبه كوش  
 نباشد محض آنكه بدل يا رسيان با اسما في بر پاهانش به بندند  
 نسيان بردار سرب بر خوردگان پاكندن ارجه بر زودي  
 هموار مي كند اما پي راست مي كند و بهترين رنگها يلك و  
 بعد از ان كبود است و آنچه از علامات غره و تجل مذكور شد در  
 استر پسندیده نيست چنانكه قبل از اين مذكور شد اكثر حياض احكام  
 اعضاي و دو ابرو افكنند و بر ابدن و دندانها و عايله امراض همان حكم  
 اسب دارد اما غر استر پشتر ميباشد در كتاب كافي لازم معدن جواهر  
 سالم امام موسي كلشم عليه السلام بر استر سوار بود و يكی از منافقين  
 اعتراض كرد كه چه چيز است اين چهار پا كه از پي دشمن نمي توان رفت  
 كند و پشتر استر را چهار پا



واما در حدیث آمده که شتر سرخ کم عمر است و شتر سیاه که روی او  
مکروه و بد هیأت باشد عمرش دراز می باشد و از باب این فن عمر  
شتر را تا صد سال نقل کرده اند در فلکند و بر آوردن دندانها بر شتر  
که در اسب مذکور شد منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان  
باشد یکسال تاخر میشود چنانکه در سال ششم جمیع افتاده عوض بر آید  
و در سال ششم تا نهم دندان دیگر بر می آید و تمام دندانها از طرف  
زیرین میباشند و همچنین فیصل و حیوانات سبب شکافه در طرف  
بالا دندان میگذارند و شتر چون اسب بر دو قسم عربی و ترکی  
و از ترکیب هر دو قسمی دیگر یافت میشود که امروز در ولایت بلخ  
متعارفست و این قسم در کشیدن بارهای سنگین کمال توانایی  
و قوت دارند اما رفتارش بجلدی شتر عرب نسبت و در هوایی  
گرم زود عاجز میشود و اکثر چون استر <sup>منقطع</sup> منقطع النسل میباشند و اگر  
نسبی بهر تند بد خلق و پغایده بود و دیگر از جمله ارفیال است که  
با کمال قوت و توانایی و تنومندی باندک فرصتی تربیت می پذیرد

فرمان

فرمان بر دوازده سگ در چنانکه در طریق صید کردن آن نقل کرده اند  
که کودی بر سر راهش کند خن پش میگردانند و چون در اینجا افتد  
یکدو روز آنرا کرسنگی و تشنگی میدهند و انگاه شخصی با چوب سنگ  
و انواع آزارها و میزند و مرد دیگری می آید او را از او دور کند  
و اطهار دوستی و مهر بانی میکند و آب و علف میدهد روز دیگر بعد  
از پنج روز از هر هفت شخص میرسد اطهار همان مهر بانی بانی کند چون  
مگر تحقیق میشود با آن شخص الفت میگیرد و در حرکت و سکون پرو  
او میشود و باندک اشاره ادراک مطلب میکند و آن دو قسمت  
جستی و هندی قسم اول در سر خرطوم دور زیاد و مانند انگشت  
دارد و قسم ثانی بکی و هر دو <sup>مختلط</sup> مختلط اول نهایت توانایی دارند  
اما اگر آفتی بخرطوم رسد زود عاجز میشود و از این جهت در جنگ  
چندان فایده ندارند گاه باشد که مضرت عظیم رسانند چه اگر لشکر  
دشمن زخمی بخرطوم اوزند همان طوطه بر میگرد و بسا باشد که توج  
لشکر خود شود تمام سپاه پریشان سازد در تغایر و احوال



ناخنه برده سفید است بر اطراف چشم که بسبب هوا زده کی بروی چشم  
می آید بومی پوشاند چون از گوشه چشم غنا هر شود قبل از آنکه به  
صدقه رسد علاج آن باید کرد باین طریق که اسیرا بر زمین نرم  
بگو ابا ند و سوزن در زیر آن برده با ابریشم یا موی بلند سازد  
و با تیغ بر دو آن موضع را بروغن چرب کند و دو تمالی بر چشم بندد  
که یکدور روز از هوا محفوظ و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می  
پاشند آنکه محتاج بریدن نیست زعفران و مشک و صبر و سیل  
و اندر زوت و سبیل از هر یک یک دانگ پوست ابله زرد  
دو دانگ مجموع را نرم صلابه کرده با عمل صاف کرده همچون سازند  
و مکرر با پر یا میل بر چشم کنند و این معالجه آب سفید و سفید  
زایل بگرداند و اگر ناخنه سرخ رنگ باشد بکد و کژدم خشک کرده  
و بسایند چون سرمه در چشم کشند و اگر بسبب خنجر چشم از افشاند  
یا خوردن بر جای سخت باشد بعد از خون گرفتن تخم مرغ را هم  
کرده و بر چشم بندند و اگر علت آشفتنی چشم از گرمی هوا باشد

پوست

پوست ابله زرد و کف دریا و زرد جو به و نبات سفید مسوی  
یکدیگر کوفته و بچینه چون سرمه در چشم کشند **علاج دیگر** سفیدی است  
که اشخوان سردم را بسابند و سه روز در چشم کشند **علاج دیگر**  
موی سرد میرا در گوشه سفالین کرده سر کوزه را حکم بجل بکنند  
و یک شبانه روز در تور کرکم گذارند تا سوزد انگاه سرمه ساینده  
در چشم کن **علاج دیگر** جو زرد ما میران چینی از هر یک دو درم کافور  
و فلفل سفید یک درم صلابه کرده در چشم کشند **علاج دیگر** پوست  
تخم شتر مرغ پوست تخم مرغ با از هر یک یک مثقال **علاج دیگر** اشخوان  
کرد را نحر گوش و صدف سوخته و کف دریا از هر یک یک درم  
مشک و کافور هر یک نیم درم ساینده در چشم کشند پیر خرنجک  
و آب کند با غسل آمیخته در چشم کشند **علاج دیگر** صبر و زعفران و  
کف دریا مسوی صلابه کرده با پسته بعل آمیخته و دارو ما بران  
قیقه پاشیده و در چشم گذارند **علاج دیگر** در معالجه جراحت و آ  
سیاه پوست جو بریان را بروغن کافور بشنند و بر خرقه مالند

و بر چشم بندند بجزوز بگذارند و بعد از آن ز بخیل و نبات سفید  
و قانید از هر یک نیم مثقال با یکدیگر زعفران و دو جو شک  
میخون ساخته بجزوز دیگر بندند و در این ایام کوشش را بر او  
و اندرون بروغن کما و چرب کنند و آب را در میان آب  
روان داشتن آب سیاه را نافع است **علاج دیگر** در معالجه  
شکری خوناب جگر که سفید و خون کبوتر و روغن کنجد با هم  
انچه در جوالی چشم باله و چند قطره چشم بچکاند اما امراض ستر  
چند گونه است اول آنکه خلط فاسد در دماغ بهم رسد علائش آنست  
که بدن خشک شود و بهم کشد و آب خوردن چندان رغبت نکند  
**علاج دیگر** زعفران و نوشادر هر یک دو درم کوفته با پنج درم  
شکر میخون سازند چهار روز بجزوز دهند ضربن سیاه بلبسته  
پارسی هر یک دو درم صلیب کرده میان بینی گذارند و در بینی آ  
بدمند و سرش را بالا کنند تا اثر دارو بغیر سر رسیده و آب  
در چشمش ظاهر شود بعد از سه روز زرده تخم مرغ را با روغن تازه

بکوشن

بکوشن بریزند اگر در سر خلط سودانی دارد علائش آنست که پوسته چو  
ادم شود ایام سر میخون با چشم تیره و تاریک میشود **علاج دیگر** شانه  
و شکر سفید و زرد چوبه هر یک ده درم سبزه جادو شیر هر یک پنج  
درم زعفران و قرقفل هر یک دو درم مجموع را در ده رطل آب  
پوشانند تا نصف او با نذ انگاه قسم نموده هر روز قسمی بکوشن  
بریزند **علاج دیگر** هفت روز هر روز چهار رطل شیر با یک رطل شکر  
ایخته بدمند اگر بجد بود انکی رسیده پیوده لکه زنده و دندان کز  
از هر دو شقیقه خون بکند و پیو خرس در شراب کهنه جوشانیده و صفت  
کنند و پیو بز کوی و هلیک سیاه را در آب جوشانیده و حخته کنند  
که نافع است اگر پوسته جگر از پنی وی آید و پارا برکت قسط سفید  
و نبات را در روغن جوشانیده قدری بکوش و دماغ بریزند و تیرا  
بسر سایر مالند اگر با خالت سابق ورم داشته باشد برکت نارنج و  
سرکه در روغن جنفل با قدری شیر و پهلک کوسفند جوشانند و تمام بدن  
مالند و دو طرف را بشکل مناسب داغ کنند و اگر خون از پنی

آید خ دم را محکم با پدست و در زکام بهترین معالجات است  
و دو چوب کز بدماغش رسانند و روغن کاو در بینی چکانند و زرده  
تخم مرغ با روغن آمیخته بکلو بریزند اگر هوا گرم باشد بفضله و کافور  
وز عفران نیز داخل کنند گاهی از آب و هوای سرد بعد از حرکت  
باعث آن میشود که هر دو طرف در زیر سوراخهای بینی دو برآمده  
مانند استخوان بهم رسد و نفس تنگ میشود این را اگر زود علاج نکند هلاک شود  
**علاج دیگر** است که آن موضع را شکافته برآمده کهها را بیرون آورند  
و نمک بپزند **باب دوم** در معالجه امراض حلق و سینه اما  
جذام علتش نیست که زبان سیاه و چشمها بگوافتند و آب از چشم  
آید **علاج** ده دانه سیرا در سی درم روغن جوشانیده بکلیق  
ریزند آب و جو کمتر از عادت دهند اگر زبان سرخ و اما سینه  
باشد مویز را دانه بیرون کرده با هلیند و زرده تخم مرغ بدهند اما  
سرفه که باعث هوازیگی باشد شهما زیاد میشود و آب از بینی آید  
**علاج دیگر** هفت عدد تخم مرغ را در سرکه تنگ بگذار و یکشنبه آن روز

بپزند

تا پوست او بسیار نرم باشد پس در وقت که رنگی کینیک را در  
کلو اندازد اگر خوب نشد قدری مویز را دانه کرده بار از یانه و عمل  
در روغن و شیر بچینه همچون ساخته بدهند این علاج اکثر اقسام سرفه را  
نافع باشد اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز هوای گرم پشتر میشود  
**علاج دیگر** سه رطل شیر و یک رطل شکر سه درم کنیز با یکدیگر مزوج ساخته  
بکلویش ریزند سرفه که نه را شراب و روغن کاو با یکدیگر مزوج کرده  
گرم نموده بکلو بریزند اگر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پیر  
یا علف بکلو چسبیده باشد علتش است که پی در پی سرفه می کنند و آن  
اسب را کشوده ملاحظه نمایند اگر ممکن شود بیرون آورد و الا چند روز  
برک نی و علف تازه بدهند که نافع است و گاه باشد که هوا  
زده کی باعث سرفه نشود اما اندرون کلو ورم کند چون خنق  
و گرفته که در سینه بهم رسد که قدرت بر شیه کردن نباشد این مرض را  
سحقانیز گویند اگر بزودی علاج نکند هلاک میشود اکثر در اسپه  
گرم سیری که به بلاد سرد سیر آورده اند بسبب آب هوای سرد

وقت عرق حادث می شود **علاج دیگر** حوالی نیمه چرخ کنند تا ماه  
میل به پروان کند چون نرم شود نیشتر زنده تا هر چه کی که داشته باشد  
وضع شود پس داغ کرده مرملی نکت کوفته پر کند وقت دیگر از هوا  
زده کی میباشد که باعث خشکی و کوفته کی کردن و کوش و سینه میشود  
و سر بر زمین نغیرسد و چشم بهم نتواند زد و کوش و چشم مایل بسوی می  
دارد این قسم را قضم گویند **علاج دیگر** سر بای کوش را هشت جا داغ  
کنند و بعضی پشت کوش و سر دوش و میان پشت سر استخوان دم را  
نیز با آهن گرم میترسانند و در خانه گرم تاریک بایدت و سیرا  
در روغن جوشانیده تمام سر و بدن مالند نکت هندی و خلقت  
وزیره کرمانه و کافور هر یک دو دانگ هلیک سیاه پنج درهم کوفته  
با موم که اجخته پها میزند و بجز روش دهند چند روز بوضع علف زرد  
را بیزه کرده بر زمین بریزند تا که در آن بند کرده بجز در دو گاه باشد  
که در وقت عرق آب دهند باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم  
و کوش بجال خود باشد اما چون مینی او را بگیرد لطفه را بکشد نفس

تمیزند

تمیزند و پرتای مینی بمرزد و اعضا خشک و گردیدن چپ و رستا  
دشوار باشد **علاج دیگر** دورکت که در میان دورانت بکشایند  
و نیز دورکت که میان دو دست بالای زانوست بکشایند و از زان  
چهار رکت مقدار دو رطل خون بگیرند و پشکل کوشند را در آب  
صل کرده بپوشانند و تمام اعضا بماند و چهار رطل مابزرا کوفته و  
قدری آب بآن بپاشند پس شیره انرا بخلج او بریزند و جورا  
لصف عادت دهند اگر این حالت از خوردن بسیار یا خوردن  
پروقت باشد علتش است که نست و سکلین از حرکت فروماند  
بپاستند بی خوردن خست بار بر زمین افتد و آب از چشمش آید  
**علاج دیگر** دورکت در سینه آب بکشایند و دو رطل خون بگیرند  
و چهار رطل شیره پیاز با یک رطل روغن آمیخته و در حلقش ریزند و آب  
سر و تمام بدن بپاشند و چند روز بوزند دهند و علف تازه بدهند  
و اگر در این حالت چنین باشد که هر چهار دست و پا خم شود  
بزحمت سر سُم را بر زمین نهند و قدرت بر حرکت نداشته باشد



وقت سرکین انداختن ناله کن این بدترین امراض است **علاج دیگر**  
اول پرتابی دماغ را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد از آن  
سممای چهار دست و پا را برایشند بحدیکه خون ظاهر شود چند عدد  
اجرا گرم کرده شیر تازه و سرکه گهنه بر آن اجرا بریزند و در ظرفه  
پچیده بر بدن اسب گذارند و شیر و سرکه بر زمین که با نش کرم  
کرده باشد بریزند و اسب را چهار چدار کرده بر زمین برارند تا نجای  
بمیان هم رود باعث میل ماده بدست و پا شود و این عمل تا  
سه روز بکند و بعد از آن از دورک که بالای شتم دست یک  
رطل خون بگردیس دستهارا بمیان خاکستر کرم گذارد تا خون بستید  
انگاه زاج و مارنوب با فطران ایخته نیم کرم بر سهما بندد و هر روز  
اورا تازه کنند تا وقتی که چرک از او منقطع شود و در آن مدت  
بعضی جو علف تازه بپدید **بسیم** در محالیه قولنج و سایر باطن  
امراض که از این مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیده کی رود  
عادت میشود خوردن خاک نیز باعث این میشود علائمش این است

دگر

که بسیار خوابد و غلظت و نفس تنزدند و ناله کند **علاج** تواری  
برگردن و کمر افکند و ساعت بساعت تنک بکشند که نفس بشواید  
زند و پوسته حرکت دهند و خار بر زیر دم و شکم زنند تا بجهد و لگد  
زند تا بوسه عرق کند ماده دفع شود و مقعد را چرب کند پیا ترو سیر  
با صلبون یا چیزی که تندی داشته باشد شیا ف کند و بعدنی  
با چوب بیان سوراخ مقعدش گذارند که اگر نفخی داشته باشد ذلیل  
کردد و اگر خشکی باعث حبس سرکین شود دست چرب کرده با نذر  
مقعد کنند پرون آورند و اگر میسر نشود آب راز یا نه و شیر و عسل  
نیم کرم بجلغش بریزند یا شراب و عسل و روغن نیم کرم خفته کنند و شکم را  
بر روغن وزهره کاه چرب نمایند و در وقت حال نیم هلیون را صلابه کرده

در سوراخ پنی بدهند و اگر آب کرم خفته نایبند نافع است **علاج دیگر**  
نیم رطل بلبله زرد با نصف آن مویز و قدری پنجه همک درده و رطل  
چوشانده و صاف نموده بخوردش دهند یا خفته کنند و اگر با علایم  
سابق شکم برآمده باشد پوسته نظر بر پهلوی های خود کنند رطل شراب

و بکرطل پی کوسفند و در رطل آرد و جو و بکثقال خلطیت برنج رطل آب  
جوش ببنده و صاف نموده و حقنه کنند نیم مثقال زهره کاورا  
در یک رطل آب شکر نیز حل نموده بگلفش بریزند و بکر و زعفران دهند  
**علاج دیگر** مویز را دانه پروان کرده با دیان و سپند جویع را  
کوفته و پنجه با عسل میخون کنند بخورد آب دهند و اگر پنهان نکند  
نیز داخل کنند نافع است و اگر این علامات خود بخورد و در آنکه  
حرکت دهند تمام بدن عرق کرده باشد و در رطل بول آدمی و یک  
رطل آب کله و نیم رطل آب ترب و نیم رطل آب خیار چوب و ابطریخ  
کرده بکرطل پیاز بر او افکنند و شخم را زبانه و خلطیت از هر یک  
دو مثقال اضافه نمایند آنگاه جوشاننده و صاف نموده بگلفش  
بعد از دو ساعت آن دور کنند که میان پایهای سبب بکشند  
و با نمک و آب نیم گرم حنظل کنند دست و پا و زیر شکم را چرب نمایند  
و اگر باین علامت قویج از چشم و از دماغ آب و بلغم و بزبان  
ورم باشد هر دو گوش را داغ کوچک کنند و درک زیر زبان زنند

و نیم رطل

و نیم رطل حبثه کوفته با بکرطل روغن انجیر و بگلفش بریزند **علاج دیگر**  
با دیان رومی و شکر سرخ صلابه نموده بر روغن کجند انجیر بخوردش و بند  
و گاهی قویج از هوای بسیار سرد نیز بهم رسد علامتش آنست که گوش  
دنان بسیار شنید و مویهای بدن رست می آید استند آب از چشم آید  
اید **علاج دیگر** پست مثقال قطه سفید با پست دانه سیر کوفته در روغن  
زیت بپوشاننده بر تمام بدن مالند و اگر سبب قویج حبس البول باشد  
علامتش آنست که هر دو پارگی کشیدند که در بول کردن متعارفت  
و بسیار عرق می کنند و می افتند و برنج و **علاج دیگر** کثر سیلی را نمک  
آوده که کنند و بسور اخ ذکر بدو اند و دست را بجل آوده کرده قطه  
قطه از سر دوش تا کف مالند و اگر با دیان چنین شود دست را چرب  
کرده بک نمک آوده سازند و با نذرون فرج کنند و در آب  
نیز دست چرب با نذرون مضمه کردن نفع دارد و اگر شان از قویج  
کر دیده باشد دست بشود و اگر بول آب قطره قطره آید بجای آب  
و دوغ بدهند و در اکثر امراض از آب و جو پرینر فرمایند و بعد از

تشکیک و کسکی تمام اب نیم گرم بدهند و جور اکثر از عادت بند  
و هر روز قدری از آن کم کرده دو مثل آن جو بپز آید تا وقتیکه قوت  
عادت رسد و بهترین معالجات در عموم امراض خصوصاً رنجهای باطنی  
است که بدعا و تصدق متوسل شوند چنانکه شیخ جلیل القدر الباقی  
علی بن طاووس علوی قدس الله روحه در کتاب امان الاطمار  
تفکر کرده که شخصی این دعا را بر آب مرده خواند افضل الهی زنده  
اَقْتَمْتُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الْعَلِيُّ بَعِزَّتْ عَرَّتْ اَللّٰهُ وَبِعِظَمِ  
عِظَمِ اَللّٰهِ وَجِلَالِ جَلَالِ اَللّٰهِ وَيَقْدَرُ فِدْوَتِ اَللّٰهِ  
وَكِبْسَاطَانِ سُلْطَانِ اَللّٰهِ وَبِاَلَا اَللّٰهُ وَبِاَلَا  
جَرِي بِهِ اَلْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ  
اِلَّا اَنْصَرَفْتُ **باب چهارم** در معالجات سایر امراض باطنی  
اگر زخمی لبش رسیده باشد علامتش است که در سینه چنان گرفتگی  
بهم میرسد که چون از خواب بگوشند راه رفتن دشوار باشد و دست  
و پا بهم برآید چون چند قدم برانند آن حالت بر طرف شود اما بداند که

خون بکزند

**علاج** خون بکزند و نمک بر گوشت خونک پاشیده بر آن نشاندند  
تا جوش آید آنگاه بسینه است مالند و در آب عین افکند تا شنا کند  
اما تب کردن است علامتش است که سرفه کند و تمام اعضا سست  
و چشم خاخنده دارد و دست و پا در رفتن مضطرب باشد و در  
گاه سرد و گاه گرم شود و علف کمتر خورد **علاج دیگر** نعل از چهار دست  
و پا بگیرد و نعل و نمک و خون بگیرد و بیکوز آب نهد آنگاه چهار  
رطل میوز در پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاه تره در سه  
رطل آب بپوشاند تا بدو رطل آید صاف نموده و بگلن بریزند اگر  
خشکی بر آب غالب کرد و علامتش است که بار بکشد شود و سینه  
بیاماسد و بینی خشک شود **علاج دیگر** بکش از خورش بازگیر در روغن  
در روغن کچنهر یک نیم رطل بر کلوش بریزند و موی بزغاله را  
سوخند بپا سینه و با آرد خمیر کرده بخوردش دهند تا چند روز علف  
تازه بدهند و اگر مصلحت است نهایی است کم شود چنانکه علف نخورد  
یا هر روز از قدر عادت چیزی کم خورد و دو بکاغذ بدماغش رسانند

در روغن بکاویش ریزند با پنجه سر و شراب گندم حقه کند شکر  
سرخ و زنجبیل هر یک سه مثقال حبه شکر یک مثقال و هلیله زرد و  
سپندان سرخ و زیزره کرمانی و نانخواه سحر هر یک دو مثقال و  
مجموعه اکوفته با شراب جوشانیده و صاف نموده بکافش ریزند  
و این دو را سه روز بجا ریزند و اگر کسی در شکم گرم افتاده باشد  
علاش آنت که پوست پزیش خشک و مومار است شود و گردان

بدیوار مالده و علف بسیار خورده اما فایده ظاهر نشود **علاج**  
یکرطل حمرنایک مثقال صبر را در شراب جوشانیده و صاف نموده نیم  
رطل روغن را صاف نموده و بکافش ریزند و یکرطل حلیله و نیم  
رطل سپندان جوشانیده یا جو یا گندم در شراب جوشانیده  
سه روز بیدهند **علاج دیگر** یکرطل مویز سیاه دانه پروان کرده و  
یکرطل حلیله را با آب گرم شسته خشک کنند و زیزره کرمانی و  
بادیان و کشتیز خشک و نانخواه و خردل سیاه هر یک پنج مثقال  
مجموعه اکوفته با دو رطل اردو جوشانیده کرده و بجزوش دهند و در وقت

دندان

تشنگی آبی که کله کوه سفید در آن بچینه باشند و محرآ شده سرد کرده  
بکافش ریزند اگر از هوای بسیار گرم یا حرارت مزاج ضعیف شده  
باشد آرد جو و ربونند چینی را با دوغ تازه پیا میزد و بدان  
حقه کنند و قدری کافور در کلاب حل کرده بدباشش زنند  
سه روز بیانی هر روز یک مثقال ربونند چینی در آب حل کرده  
بکاویش آب ریختن تسکین حرارت می کند اما اگر ربونند خراسانی  
باشد دو مثقال باید از زیاده نباید داد ایسی که گره آید  
باشد اصلا نباید داد که ایفلج میشود این از غرایب سیل طبی  
است و اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده در جای گرم بنند  
یکدو روز غسل نیم گرم آب رازیانه بکافش ریزند جو شسته  
یا علف سبز باید داد **علاج دیگر** یکدسته افخاج را در روغن جوشانیده  
صاف نموده و بکافش ریزند و خیرق سفید و لوشاد هر یک دو  
مثقال با پنج مثقال شکر سفید همچون ساجده هفت روز حقه کنند  
و هر روز تسبیح بخوردش دهند که باعث ضعف بودن دندان

یا بلندی از بعضی دندانها باشد که بدان سبب علف و جو را خوب  
نخاید و مضمم کند علفش است که آن دندانها از اینکند و بعد از شکستن  
روغن بالند و چند روز از آب سرد استراحت نمایند و اگر سبب علفی  
بول کر به باغورده باشد رنجور میشود خصوص وقتی که آن کر به مار  
یا بعضی از حشرات خورده باشد علفش است که زبان زرد و دست  
و پاست میگردد و از رفارمی افتد **سبب دیگر** دورک شقیقه را  
بکش بدخون مایل برزوی ظاهر میشود آنقدر بگیرند که رنگ خون  
سرخ شود تریاک اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده و بجلقش ریزند  
و اگر آن رگ ظاهر نباشد سراب را بزیر آورده و بدست نهند  
که باعث ظهور آن رگ میگردد و دیگر امراض باطنی و علامات  
هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد **باب پنجم** در معالجات اولم  
اما درم سر و چشم اکثر از خوردن خنزیره یا علف دیگر که در آنجا  
سیمت دارد حاصل میشود علفش است که از دورک شقیقه  
بکطل خون از او بگیرند و کافور را در کلاب حل کرده بدماغش زنند

و علف بکلرا

و علف بکلرا در شراب جوشانیده بجلقش ریزند و آبیکه تهرندی  
در او جوشانیده باشد سرد کرده بدهند و اگر اندرون کله ورم کرده  
باشد آرد جو را با آرد حماق و سرکه بانا روانه ترش خمیر کرده بپوش  
جو بدهند و اگر ورم دوش و پشت که از کثرت سواری یا هوا سیک  
سرد در وقت عرف حاصل شود علفش است که اول نمک سیاه  
را کوفته با روغن بالند و پارچه نیک پنبه با روغن میکشبانند روزی  
بموضع بندند و اگر بر طرف نشود خلعت و لبان و اشق و مری را  
کوفته با سریش مرهم ساخته مکرر بمزند در وقت بستن و کشودن  
باب کرم نرم گردانند تا وقتی که ماده و ورم زایل شود تا بکش  
پس هر چه کی که داشته باشد بپفشد و زنگار سوده بپاشند و همان  
مرهم را بر بالای زنگار بالند تا وقتیکه حرکت تمام شود و اگر بوی  
آن مرهم قطران و صبر صلابه کرده با روغن بالند یا کتیرا با بول الاغ  
ممزوج گردانیده بالند که نافع است و اگر زیر دست ممتنع بقدر  
لیون و ورم کند بیکافند هر چه کی که داشته باشد بپفشد و

بالکل خطمی کوفته از زخم را بپزند و در شراب بگل دایره نقش کنند  
و اما ورم عصبه علابش است که در میان آب عقیق لابلابل برآید  
و زیره و باقلای خشک کوفته با مویزدانه پروان کرده بعسل و روغن  
زیت جوشانیده مکرر مالند و اما استسقا علابش است که شکم و  
سایر اعضا را که آماس کند و چون انگشت بران آماس گذاشته  
زور کند فرورود **علاج دیگر** در افتاب گرم بندد و چلهای متعدد  
پوشانیده چنانچه سر ایاغون کند پس زیر ناف مقدار دو انگشت  
سوراخ باید کرد و بقدری که کنجایش داشته باشد تا زرد آبی  
که زیر پوست جمع شده باشد پروان آید و بعد از آن حرکت بسیار  
فرمایند تا همزاده دفع شود انگاه لفظ سفید در موضع زخم مالند و  
در این ایام بعضی علف برک ترب و برک کر نسیم دهند و اگر بافت  
نشود نخود را در آب جوشانیده بعضی جو بدهد و همان ابراسه در کوفه  
در وقت تشنگی کمتر از عادت بدهند اما ورم زانو علابش است که  
دنبه و حمار را کوفته در آن موضع بندند و اگر ورم بسیار سخت باشد قدر

علاج

علاج نیزه اطل کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شود به بیشتر  
شکافند هر طریقی که میخواهند داشته باشد پخته اند و اگر با این دارو  
نرم نشود چهار نرگ کوفته بندند و اگر هیچ وسیله نرم نکردد و داغ کنند  
و اگر محل ریش بالای ستم ورم کند و چیزی مانده آب پروان  
آید و این اکثر در اسهال که در زمین نمناک پراتب و علف میگردود  
بهرسد علابش است که نزاج و مار نور را کوفته در قطران پامیزد و در  
تمام ستم باله و خیک پاره شکل سفره برهم بندد و اگر عضوی از اعضا  
سبب کنیدن ماریا یا سایر حشرات ورم کند سیر را کوفته با سرکه  
یا آب لیمو مالند و روغن بدماغش بریزد و بکامل خون از او بگیرد پس اگر  
ان ورم در حوالی سر باشد رکهای شقیقه و اگر موضع دیگر باشد یک  
که در آن حوالیت بکف بدیسر و سرکه و خاک باران زیده بر تمام  
مالند و اگر در اعضای اسب گریه بهم رسد چون مهره سخت و این اگر  
در پس دست باشد علابش است که مکرر بدست مالند و با ناز  
ان قدری سرب پهن کرده و بر آنجا بندند تا نرم شود و اگر با آنها

معالجه نشود و كچه از پياز ترس و كچه كو بان شتر بگویند و مرهم سازند  
پس حلقه از آهن كه دوران حلقه را بگردید بزنند تا وقتی كه نرم شود  
الحكه شكافه سفید و بنك بزنند **باب مرهم** در معالجه جراحت  
اما زخم سردوش اكثر قابل علاج نیست و اگر بسی تمام علاج كنند  
بانك سواری نمود میکنند و طریق معالجه آنست كه ما بین زخم انبسته  
زنند و اگر كهنه شده باشد چند جا داغ كنند چنانكه تمام زخم را فرو  
گیرد و داروهای كه گوشت نوبر نماید استعمال كنند و اناسیر زخمها  
اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد برك بچوبه خشك و زنگار  
صلایه كرده بروغن مرهم ساخته بزخم گذارند يك شبانه روز كه گوشت  
مرده زایل كند و اگر سرگین خشك كرده بسوزانند و باروغن آینه  
بر زخم بندد و دفع دلدرد و اگر با آنها زایل نشود تخم بزرگ و مغز پسته  
راكوفته به بندد **علاج دیگر** چوب پند و پوست خرز هره بسوزانند  
و خاکستر اباب نمك بزخم مالند اما از نصف روز پیشتر  
نگذارند كه استخوان را نیز بخورد و اگر كرم در زخم بهم رسیده باشد

اول بار

اول آب گذارند بشوید بعد از آن ابك آب ندیده و زجاج  
صلایه كرده بپاشند و چون كرم و گوشت فاسد در اطراف زخم  
نماند و غرض رستن گوشت تازه و ازاله زخم شده باشد پوست  
هلبله و پوست انار شیرین و شبت یابی و كندر مجموع را كوفته باغ  
تخم مرغ بیا میرد و يك شبانه روز بر آن موضع بمانند و بعد از آن  
كشوده بانك آب كرم بشوید و باد بندد و روغن شیر خسته چرب كنند  
و چون زخم میل بخشاك كند قیر و موم و كندر و سرکه كهنه بچنه بسوزد  
مرهم بگذارند و اما تجربه ای كه از كزیدن سباع حاصل شود بهتر  
علاجه آنست كه هر روز چند مرتبه باب سرد بشویند و حلیت  
در روغن زیت بچوشانند و بالند خصوص زخم بلك شكم صند  
را بشكافند و بر آن زخم بزنند و اگر سبب افتادن از جایی  
عقربی زخم شده باشد مقاطیس را با آب كرم بسایند و مگر بر آن  
موضع بالند باد نمه چرب كند و در زخم تیر و شمشیر كرمی سرخ كه  
در زمینی باشد خشك كرده صلابه نموده در آن موضع بپاشند و در

صفت

صلایه کرده با غسل یا میز نو بمانند و هر کونه زخمی را از آب و هوای  
سرد و بوی خوش بر میزند باید کرد و دو دو کرد و پوست خشکش با سرکه  
بدماغ و محض زخم دارد باید رسانید اگر پیکان یا استخوان در میان گو  
مانده باشد پنبه را با آب گاه تر ساخته مکرر با موضع گذارند و تا آن بخرا  
بر پیوستن چرب کند و بعد از آن <sup>سود</sup> زرد را جایی او را بزرده تخم مرغ و  
نمک پر کنند و در جذب آلات مغاطیس کمال تاثیر دارد و هر زحمتی  
که بعد از التیام موضعش موبر نیاید و در تراش سم اسب سیاه را بسوزانند  
صلایه کرده با روغن زیت با موضع بندند و اگر جای از بدن اسب  
پسب ظاهری زخم شود و خون آید ماست کاه را با بخار و خطمی آمیخته  
بماند اما این کو فتر اهر چند علاج نکند بهتر است از این جهت که عیث  
اخلاط فاسد و حفظ از سایر امراض است اما ترکیبیدن سم اسب که از  
شفاق گویند علاج است که آن شکار اباک و لفظ پر کند و شبه قطران  
که آینه جوش نیده بریزند و روغن بادام تلخ بمانند و مکرر سواری کنند  
**علاج دیگر** یکدور و زرد باندند شکر و خشکاش و روغن بهم پیامیزد و

بگلفش

بگلفش بریزند چون شروع بچو دادن کنند مقداری از عادت کتیر  
دهند در عوض کشتن خشک اضافه کنند و هر را در کرباسی بچیده بر  
او بندند که از آنجا قطره قطره بر سم آمده باشد صبر و کندر و زاج و پوست  
انار و مغز بادام تلخ اصلایه کرده با شیر و عسل شعلت با روغن آمیخته  
نیم گرم چند روز پیانی بر سم و جود کان بمانند و مرد استنک شود  
بر روغن کل مالیده نافع است اگر سم از پی فعلی سوخته باشد قطران  
و لفظ سفید جوش نینده بر میان سم بریزند و ارد کندم با پی گو سفند  
و آب کنخمیر کرده سه روز بر بندند و در زیر پای سر کس خشک بریزند  
**باب هفتم** در معالجه جوش و خارش و لکه خنایر و دان است  
بعذر آنچه یا بزرگتر که در کردن اسب پیدای شود و اگر بنود <sup>علاج</sup>  
نکند تمام بدن را فرو بگیرد و باعث هلاک میشود و این مرض از <sup>دن</sup> زور  
سوسمار کوچک که در میان غلج حاصل میشود علاجش است که آن  
موضع را بشکافند و آن دانه را برون آورند و زخم را به برکن کن  
کوفته پر کنند و اگر در زیر دم دانه هم رسد و این اکثر در اسب است



بهم رسد عجبش است که شکافته و آن دانه را پروان آورند و آب  
لیوونک مکرر بماند و اما سایه جوشنها که تمام بدن را گرفته باشد عجل  
است که بقدر یک مصل خون بگیرند و همان خون را با لعاب خلی سفید  
آمیخته بر تمام بدن بماند و اگر دهن آن جوشنها گشاده باشد و آب  
زرد متعفن پروان آید زنگار و نوشت درونک قلیا صلایه کرده  
میباشند صبر و زرنج و کل ارمنی هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته  
بجو خش دهند و پنج درم گوگرد فارسی و مثل آن نمک و یک مصل روغن  
کنجد حل کرده بر بدن بماند و بآب صابون و نارنج بشوید و اگر  
جوشش مایل بنزدی بر ساق و خوردگان دست و پا حاصل شود  
و این نیز شقاق است علاج است که قدری خاکسرد را ب گرم ریخته  
بان آب دست و پای اهر بشوید و هر روز دو مرتبه همی از زنگار  
و روغن زیت و موم بماند و بسره که بشویند و نگذارند که دست و پا  
باب گذارد و یک مثقال میوندر آرد و روغن باج سرد کرده بجو خش دهند  
**علاج** مرد اسنک و انزروت را صلایه کرده باروغن زیت و کل

بالند و اگر در زیر خصیه و انهای جوشش ظاهر شود مایل سفیدی آن  
دانه را بلوی دم اسب بسته بکنند و انگاه انزروت و جوز بویا برود  
اقش ریخته در زیر آن بداند تا دو دوش با نهار برسد بشوید و شکر در  
زیت آمیخته بکلوی اسب ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش که گوش  
حوالی آن خوده باشد و اصل جوشش بکوفاده باشد و چون دانه‌های  
زیره پتزی گم در آن ظاهر باشد عجلش است که زرنج سرخ و زرنج  
هر یک ده درم و ایک شیشه چهل درم شوح را صلایه کرده در  
سرکه تند چهار مرتبه تخین اند جانکه هر مرتبه دو انگشت سرکه بالایی  
ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار دیگر صلایه کرده و هر مرتبه  
زخم با سرکه تر کرده قدری از آن بپاشند نافع است و هر آبی  
که کرسود عجلش است که خود را بسبب بخار و مویش میریزد عجلش  
است که خون بگیرند قیر و خاکسرد بر موضع فارش بماند آنقدر که زخم  
شود پس سیاه دانه و نمک و پاشانرا کوفته باروغن زیت بماند  
**علاج** دیگر پسندان و نمک و گوگرد فارسی صلایه کرده باروغن بشوید بماند

**علاج دیگر** زخم رسوده با مغز سر کوفته با لند و هر یک از این بار  
که مالیده در وقت شستن بآب صلبون بشویند و اگر این مرض کهنه  
شده باشد بد را در آتش سوزانند و خاکسترش را بآب اینجته در وقت  
تشنگی بخوردش دهند و بد نیز بآب صلبون بشویند و دارو بار استعمال  
کنند اگر سوی ساق آب ببرد این نیز از اقسام شقاق است بعد  
از آنکه مکرر بآب صلبون شسته باشد و مغز ساق کاو و مغز ساق لایق  
روغن کونان شتر و نیم خوک با یکدیگر مزوج کرده نیم گرم چند روز  
مالند و اگر این دارو با یافت نشود روغن پاچه نیز نافع است اگر  
بر گرد لب یا چشم یا سایر اعضا لکهای سفید بهم رسد جندرا با پروال  
اندرون در آب جوشانیده چنانکه معمول شود صاف کرده بکافش  
ریزند و خوک را بکشند با آلات اندرون در کوزه کرده سر کوزه را  
بگل بگردانند و زور گرم گذارند تا آن بسوزد آنجا خاکسترش با روغن  
که از بریان کردن بره چکین و باشد مزوج کنند مکرر مالند و سیاه  
تخیزا کوفته با روغن زیت مالند که نافع است **باب هشتم** در معالجه

امامانی

بهر امراض دست و پاهای نیکند اگر سببش آن باشد که از جایی افتاده  
باشد در آشنای راه رفتن دست و پایش سوراخی رفته باشد و در پرو  
آوردن یکی از جایی خود کرده دیده باشد که از ساق تا دوش و کفل  
دست به هم جا بالند تا معلوم شود که کجا دردی کند آن موضع را اول  
روغن نیم گرم که پوست ناسیج و سر کین کوفته و سیر در آن جوشانیده  
چرب کنند و اگر به آن زایل نشود زرد و موم را که اخته با کرباس در موضع  
ببندند و چند روز بگذارند بآن زایل نشود بشکل شکر و انج کند و اگر با  
بعصب حوالمی خوردگان ریخته و آن موضع درم کرده باشد و این اکثر  
از ریخ و تعب بسیار حاصل شود علاجش است که نمک را در آب حل  
کرده چند روز پیایی مالند بعد از آن تراشه چرم را با سیریش خمیر کرده  
دور و زبندند بعد از آن گرم کرده بکشایند و لکر باز و درم باقی باشد  
اچرخشک با سرکه جوشانیده چند روز دیگر ببندند و اگر با این تین بر  
زایل نشود که اطرف پرون خوردگان است بکشایند چنانکه بیشتر از  
ترک نکند و دومی رضایع نکند پس سب را آهسته آهسته حرکت دهد

ماده که در آنجا جمع شده باشد دفع شود و بعد از آن چند عدد کس  
سکر در قطران در روغن جوش اینده بر کر باس اندوده سه روز  
ببندد و هر روز با آب سرد بشوید و اگر ماده باین طریق دفع نشود  
این پاره را گرم کرده با ندر و ن زخم کرده بسبب حرارت خند  
رطوبت کند و در این ایام نکند از نکه دست و پا را بدندان بخارد  
یا بر جای باله که باعث زیادتی جراثیم شود **علاج دیگر** همان موضع را  
داغ کند چنانکه لعصب ترسد و پوست نترسد و طریق داغ نشت  
که اول قدری قطران باله و الت داغ را با لای قطران بگذارد  
انقدر که قطران بجوش آید بعد از آن سه چوک در روغن باغک  
ایستاده چند روز بر روی داغ ببندد و هر روز با آب سرد بشوید  
اگر اوقات این داغ را بشکل پنجه قازی داغ میکنند از این جهت  
ترکان قازی داغی میکنند اگر این کوثر در اوایل علاج نکند آنجا  
روز بروز سخت میشود تا آن زمان که ششپه با شحان میشود و آب  
بلنگانده علاب نشت که آن موضع بشکافد چنانکه از آری لعصب ترسد

داغده

و ناماده از میان عصب و خوردگان پروان آورند و آن شکافرا  
بمک پر کرده کر باسی سخت ببندد و آبسی که سینه درانش را داغ کرد  
باشد از این کوثر این میباشند از این جهت که راه ریختن ماده  
بسبب داغ مسدود شود اگر دست و پای اسب از ایستادن ورم  
کرده باشد از پاشنه پای عصب و خوردگان خون بگیرند و سوسرا  
با شرب جوش اینده و بستن نافع است اگر باعث لنکیدن اسب **علاج**  
عرق النساء باشد آن رگ است در اندرون ران که در سببان لاغرها  
میشود آن رگ مخفی میشود و موضعش چون شکافی میان دو گوشت گنم  
پوسته باشد بنمایند علامتش نشت که هرگاه دست بر آن رگ گذارند  
پتساب میشود و جای آنرا که محاذی آن رگ باشد و مابین بقدر <sup>انگشت</sup>  
بود داغ کنند و از آن دو موضع خون بگیرند بقدریکر مطلق انگاه با  
کر باسی محکم ببندند تا خون بایستد و اگر سم اسب آب آورده باشد  
علامتش نشت که از در بر زمین شواند گذاشت و چون دست <sup>انجا</sup>  
گذارد کر می محسوس میشود و این اکثر از بستن در جای نفاک حاصل میشود

علاش است که نعل را با زکند و سرکه تند بریزند و بتراشند تا وقتی  
که چرک آید پس سیرا کوفته با سیوس آرد جو باروغن جوشانیده و با  
کر باس سه چهار مرتبه بر اصل تم بندند و در نخستین کمال منفعت دارد  
**باب نهم** در معالجه متفرقه اگر بدن اسب پیش بهر سبب یابی را  
سوده باروغن زیت آمیخته با لند و دراقاب با لند القدر که عرق کند  
انگاه باب کرم بشود اگر بعضی از تارهای موی دم کنده و کوناه شود  
چون بکشند بخش سفید باشد علاش است که بعد از کشیدن صبر و نمک  
وزهره کاه و باروغن زیت آمیخته بر موضعش مالند اگر سبب کرم  
باشد اگر خواهد که بزرگ شود لعاب ریشه خطی را جوشانیده مالند و  
سیرا کوفته با پیله که اخته کیشانه روز به بندند و یک هفته هر روز بنهند  
و قطران کرم مالند بر روی سر کین خشک داشته حرکت نغز نمایند اگر  
ذکر سبب از موضع خود بیرون آمده او بخته باشد بانگ و سرکه که کرم  
بشوند و روغن کاه و مالند و اگر مادیان است نشود انگشت مابند  
فرجش کرده ملاحظه نموده اگر گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ

بند

باشد آنها را بر برد و انگاه دست را چرب کرده با نذرون ببرد  
چنانکه تا بچه دوان برسد هر کشتی که در اینجا بوده باشد بیرون آرد  
مگر آب بر آن موضع ریزد و آن اندرون را بشوید تا وقتی که هیچ  
کشتی باقی نماند پس کبیه کوچکی را بر گوشه ان رشته نصب نمایند  
و ان کبیه را پراشیم کند و باید آن کبیه آنقدر باشد که بعد از  
اغشستن چشم بقدر لیمو نیاید شود انگاه یک پوشتک و یک کافور و یک لنگ  
زعفران و هفت دانه فلفل اصلایه کند و پنج مثقال عسل و ده مثقال  
کلاب ممزوج کنند و آن کبیه را در ان شربت بچینند چنانکه  
هر قدر ممکن باشد جذب نمایند پس در میان بچه دوان بگذارد و سر  
رشته بر دم اسب یا جای دیگر محکم ببنند که با نذرون کشیده نشود  
و بعد از آن که کبیه از سر شب تا صبح یا از صبح تا شام در اینجا  
بوده باشد اسب نر را حاضر سازد انگاه سر رشته را بدست گیرند  
و ان کبیه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان ساعت اسب  
نر را بکشند این عمل باعث آن میشود که فرج مادیان حرارت و بیخوشی

رسد و نطفه را بر غبخت جذب کند و صورت بندد و باید که آن نشسته  
 بوی محکم باشد که در کشیدن کسب نمیشود و اگر سبب نرسد شهوت  
 غالب باشد و بدان سبب سرکشی و حرکات و آلودگی های ناشی  
 کند عذس و سد آب و سیر را در آب جوشانیده صاف نموده و جو  
 کافور را اضافه نماید و با شکر بقوام آورد با آب گرم حل کند و به  
 حلقش بریزد و از جمله او و بیه که قطع شهوت می کند شاه دانه کشنیز  
 و برک فی و سرکه و انار ترش و شبت و زیره است و فرقه هر یک  
 را بطریق مناسب بدهد و اگر با آنها زایل نشود تمهیلی کنند و بهترین طریق  
 خضی کردن است و طریق آنست که سب را بر زمین بجا باند دست و  
 پایش محکم بندد و سر چینه بدست گرفته پوست پر و نشتر ابر تیغ بشکافد  
 و پخته پروان آورد بعد از آن که هر دو را پروان آورده باشد  
 آن موضع را به نکت بزنند و آهسته آهسته بی انگه کسی را سوار  
 شود حرکت دهد بعد از آن دو سه ساعت که بسته باشد باز بهمان  
 طریق حرکت دهد روز دیگر که خون در رحم استاده باشد بر عظم علاج  
 کشنده

علاج کشنده و او دور روز از آب پرمینوسنر ماید و اگر تشنگی

زیاده شود و کمتر از عادت بدهند و چون زخم

بر شود آدم کوچک بر او سوار شود

بر آهستگی براند بهر اوقات که

اعتدال هو است

در این باب کجاست

احتیاط نماید

بی زخم شود

مشکلات

م م م م

۱۲۴۹  
 بختایر الفقیه المحتاج الی اللہ ابن مندین محمد جعفر دہشتی نزلت شہود

صید در آب

صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب  
صید در آب

زبان بیشتر باید زود درخت  
گیرند و نیک کرده قسم دیگر  
یکروز پسندان و یکروز جبهه  
انضراکین روغن تازه در  
کلوی آب برزد که نیک  
کرده اگر آب خاک خورده

باشد

و نیک گرفته و در آب فروخ و  
بین نیک هم بنزد و یکجای آب  
برزد و آنگاه بوار شود و براند تا  
علت برود و نیک کرد در اگر  
شبه یک خورده یکبقری آرد از زرد و  
باب سپاس بنویسد است مال تا نرم کرد  
انگاه آب را خفته کنند اما  
انگاه آب نیک که قبل از این یاد  
کردیم بنهند

و بصلح آید باشد بر کرده که در این باره  
حق کنند با کار انقدر برانند تا  
کریم بنهند

از آب سفید خورده و به

کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند

**علاج دیگر**

نین روغن زیتون چلیب بهم بنیزد  
 با جو بدید با جو بدید و اگر هر روز  
 کرد تمام که در میان بریزد و اگر هر روز  
 سیاه چلیب میزد و جو بدید  
 دهد تا روز تمام که در میان بریزد  
**قسم دیگر** روغن زیتون چلیب بهم بنیزد  
 روغن زیتون چلیب بهم بنیزد  
 که نیکند کرد  
 با شکر آب بکافی آب که نیکند  
 شورید و در مثل که نیکند  
 جو کجا کجا نیکند

کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند

کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند  
 کلاه کرم کرده بکافی آب  
 فوخت با شکر که نیکند

علاج است که در وقت گندم با  
 سه س شراب کهنه آغاز دو  
 تا یک شبانه روز نگاه بدید  
 تا بخورد **قسم دیگر** روغن  
 روغن کاه و روغن سپندان  
 خورد با بدید بهم با میزد  
 بکافی آب فرو کند یک شبانه  
 روز علف نهد و بعد از آن  
 اسبت بدید نگاه بکن  
 روغن کجی کجی کجی کجی کجی  
 برارد و عرض اسب تور بدید  
 با جو بدید **قسم دیگر** روغن  
 علف است که همان است که  
 بزند از چهار رک وین و نیکند  
 و زبانش بیشتر زنده خون  
 بهم تن استور چالاید و کیرطل  
 آب بادیان بکافی آب بریزد  
 یک شبانه روز علف نهد بعد

از آن که در روغن  
 نازده در شراب با علی  
 دانشان به نفع  
 باید بودیم میزد  
 دیبالت مال







بدرست بخورد با بار کوبیده از پسته پاره طبع علی بن ابی طالب در دست نه پسته با بار

و کردن دراز و دیگر پر با کوتاه و مویش نرم و اما پیش فرخ  
و دنبال کوتاه گوشت تن و اندامش سخت و میان دهنش فرخ  
و پر گوشت و ساق کوتاه چنگالها بزرگ و بردست کران  
باشد و بسیار خور و زود کند از دست **شاهین** اختلاف در رنگ  
شاهین است که مقام ایشان مختلف است آنچه در جزایر و  
سواحل و کوهها باشند سیاهند و این را بحر می گویند و بهترین  
انواع ایشان بحر است هیچ نوعی تیز تر و دلیر تر از شاهین نیست  
اما غذای است و وفا نمیکند گاه هست که از بی شکار خود راه  
درختی و زمینی زند و قباه شود از تنهایی که در **دست طعمه**  
**اینان** باید که یک زمان از ایشان غافل نباشد و قدر طعمه ایشان  
لاغری و فریبی احتیاط کند اگر فریب باشد خواهد بجار آورد  
گوشت کمتر دهد و اگر رام و لاغر باشد او را فریب کند غرض  
سهرت داشته باشد و باید فهمید که جانور که بجاری آورد در  
لاغری بجار آید یا در فریبی هر کدام که در غایت بدخوبی باشد  
بجمله آنرا **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا**

**قسم دیگر**

چون خرم شود گوشت از کهن  
بسی خورده زنگار خور و کوبیده  
زخم را بان بسا که کشته با کینه کبارد  
گوشت مرده پاک شود سر کین  
سنگ را بسوزد بار غن کاه  
کوتاه چینه بر آن خشم  
که نیک کرد  
خج نکس کوب و بزخم بند  
تا پاک کند از خرم گوشت زیاد  
وارد زمین شود که کوبیده  
زیره و عدس

نورانی بنویسند در دست نه پسته با بار

او را بفریبی مطلب طعمه ایشان در وقت ان بشناسد زیاده  
از سی درم بیک نوبت ندهد و باید گوشت فربه که رگت و پی  
و استخوان نبود گوشت صاف بود در بزرگ و کوچک جانور  
زیاده و کم تفاوت ندارد و میکند اگر جانور فربه باشد خواهی  
او را یاد بدی و لاغری کنی ربی از طعمه او کم کند تا سه روز و  
بعد از سه روز نصف طعمه بدهد شب برد آورد تا خوبتر از از اما  
پاک کند گوشت در حوصله نماند بعد از آن یک ساعت بند تا آتش  
یابد و دیگر باز بدست نشاند تا گوشت نیکو بجار برود و چون بجار  
آید سطح کشته میدهد رو بخوابد که باز بجال خود برد بدرد طعمه  
زیاده می کند و اولی است که گوشت بجانور میدهد بیک نوبت  
بارد را پاک کند بعد از آنکه گوشت حوز و احتیاط کند اگر محتاج بزباده  
باشد بدهد و آن غرض با احتیاط باشد چرا که در حلق جانوران  
دو سوراخ است یکی راه طعمه و دیگری راه نفس در تمامت حیوانا  
چنین است اگر جانوری به تعجیل حوز دشتاید که چیزی بحرانی رود

**نوع دیگر**

اگر در خرم کم افاده شربت  
زرد بود با بیک جز با نظر ان چه  
بگذارند تا کم طعمه شود و نیک کرد  
**علاج سبب کفک و جن شربت**  
علاج خون را سو که کوبیده  
با خون و گوشت و استخوان با روغن  
کند قدری آب بجوشان نگاه  
مهری باید که روغن در شربت کند  
بزرگ مالدند تا که شود  
این

ده لاله ایام در **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا** **بجمله آنرا**



بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو

**نفع دیگر**  
چون ابرو بافت قدری  
شمع در آنجا کند روز دیگر  
نگردد که اگر آب مانده باشد  
پروان ابدانکاه پیشم  
کشد تا نیک گردد و اگر آب  
سوانکشا و مولد از زنب  
او کند و بر آن موضع بندد  
قل اعوذ برب الناس را بگوید  
بزنای که رسد که بی نیند  
ان سوی که برود از علاج  
ما در آن که کشد و بگوید  
علت آن بود که گزگانه و جنب  
رسد بود علاج نشت که دست  
اند از جنب کند و انوضع  
بروشن زیت

دیگر آب او را صاف کند و چند پاره گوشت کا و در آن انگند  
باز دهد تا سهال پیدا کند نوشا در روز بخبل جوزد کند در روغن  
کا و بچوشاند سرد کرده باز را حقه کند تا آلودگی که باشد دفع کرد  
**اگر باز را بشکار پراند** از نظر فایب کرده از جاب بلند گو طلب  
کند احتیاط کند که آواز کلاغ از کجای آید آنجا طلب کند با جای که مرغ  
جمع باشند نفس نمایند و جمعی همراه داشته باشد در سوراخها و شکافها  
و میان درختها و اطراف کند اگر زنک در پادشته باشد گوش  
دارد جانور را باید همیشه کبوتر سفید همراه داشته باشد اگر شکار  
نگردد کبوتر او را بخواند چرا که باز کبوتر سفید حریص میشود **اگر باز**  
**بشکار نزود و تقصیر کند** این علت از غایت فربهی باشد یا آنکه سرد  
شده باشد یا آنکه بسیار شکار کرده است طعمه نداده باشد هر یک  
علاج هست اگر از فربهی باشد لاغری کند بتدریج بخار آورد اگر کبوتر  
شکاری یا آنکه بسیار پراننده باشد طعمه نداده باشد روز شکار  
او را گزنی تکه وارد نزدیک سر بدید اگر بگوید او را سیر گردانند  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو

بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو

**اگر مثل کبوتر و در آنج** حاصل کند از دست پرانند و باز از زب  
او را بکند چنانکه نفعند از دست پریده است او را بگوید نیک بود  
**اگر باز را دیر نباشد** بدین واسطه از بشارت نرود کبوتری  
بگوید قدری سرکه در کلوی وی ریزد او را پراند چنانچه  
سرکه در عروق او برود و آنکاه او را بکشد بسیار  
فایده دارد **اگر زیاد از این خواهد** در وقت شکار دو پاره  
گوشت بشراب کهنه تر کند و بیاز دهد که دلیر گردد بشکار حریص  
شود **تدریس** آورده اند که اگر سر مازده باشد و چهار شود  
دو است که باز را بدستار چه بچاپشت او را با آب گرم  
نهند چنانچه بخار بدستار چه و اعضا برسد تا عرق کند پس پروان  
او در زمانی بگذارد بعد از آن اندکی گوشت بدید بهتر شود  
**علاج دیگر** سینه را گرم کند پاره شراب کهنه برود و بر او نشاند  
باز بدن سنگ نهد تا بخار باو برسد اندکی عرق کند  
**تدریس** علامت است که باز پوسته منکر شده و نفس  
بمندی بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو  
بازو را بکوبند تا بازو

خالی بکند در شستن  
تا بسوزد خاکستر باروغن بزند  
برای آن کرده از اندام او هم  
رسد بهم زنده بر انوضع باله  
ان سبب برود که بسیار خوب است  
و نیک کرد علاج  
بخش نیک چنانکه چویش  
روغن بوضع سر نه بگذارد  
کریک کرد  
خون سبب از زرد چوبخ  
و کل منی و کور



تاز در بوی بوسه کردن  
 فغان بر بوی بوسه کردن  
 است با او در آن  
 کاه با بخار سرد آید در  
 عالی دست بگذرانند  
 تپا یا ماز  
 کندن سوخته بگوید در آب کند با گشت بزند صاف کند سه پاره  
 گوشت در آن افکند میازد بد یا آنکه در چینی و زنجبیل جوز بوبادله  
 و قرفل هم بگوید در ظرف آهنی بچشاند سه پاره گوشت بز  
 در او افکند میازد با گوشت در شیر گرم افکند دهد اگر بسیاری قتی  
 کند گوشت در حوضه قرار نگیرد پاره افواه الطیب با قفل کوفته  
 پنجه در میان طعمه بوی دهد که نافع است **علاج کج و علاج ان**  
 علامت کج است که باز را انا سر و بریده باشد همه پکت و فخر  
 نتواند انداخت باب حر لیس شب بخورد هوسه بال میخورد آتش  
 بسته بود آنا را گامش تنگ شود **علاج** پاره روغن مغز زردک  
 روغن بادام کوهی روغن زیت و موم با هم بچشند آنا را گامش  
 بزند **علاج دیگر** شکر سفید بیل زرد که اسخوان پرور کرده باشند  
 با هم برابر بکوبند زهره کوفند که زهره ازان ریخته باشد و پکت  
 شسته بدهند نیک کرد **دیگر** کج روز گوشت موش باروغن کاه  
 دادن فایده دارد اگر چه خوک در دست نرم کند بر آنا گاه بان  
 در روز صبح تا چهل روز بخورد  
 اگر خواهد که بسیار فرزند شود  
 چنانکه بخار سرد است

مالده کج باشد نیک شود **علاج دیگر** عسل یا در و یک کرد کف  
 بگرد چون صاف شود آب سرد در جای کند عسل را آنجا بریزد هاست  
 شود چند اسخوان خرمایا بادام در میان جا نوزهند تا فرود برود  
 بسیار نافع است همه علت را ببرد **علاج** سفید و نیک اندرانی  
 هر دو بهم زنده بوره ارمنی بگوید و بریند عسل کف گرفته همچون  
 کند چند اسخوان سجد در آنا گاه باز نهند فایده دارد **قسم دیگر**  
 جگر سفید با شکر سفید بدهند که نافع است **علاج دیگر** اسخوان پرور  
 بگوید و بریند با گوشت بدهند نیک شود روغن پند انچه با گو  
 بدهند نیک بود اگر باز کج بر سر زده باشد سر او ته جا داخ کند  
 فرق است چب منس که نافع است **قسم دیگر** چند نخود نوشا و  
 سفید پاره کندش علیه زرد باده و انه تخم خردل بگوید بر روغن  
 کاه بر شند بدو قسم سیله پند از بدان حخته کند تا در شکم  
 او کد اخته کرد و فیکه پرور آن آورد سه پاره گوشت بر روغن  
 زیت و روغن کاه بدهد **علاج دیگر** چهار دنگ یاد و دنگ  
**البته** انگ کردن باید کلکون فو چشم بخونود فکل  
 در روز صبح تا چهل روز بخورد  
 اگر خواهد که بسیار فرزند شود  
 چنانکه بخار سرد است

سبکسینج

**علاج دیگر**  
 چهل روز در روز بخورد  
 تازه آب تازه مخرج کرده وقت  
 آب بدنه تانیک کرد  
**علاج دیگر**  
 روزی دو بار در آب در کج بسیار  
**علاج دیگر**  
 در آب اول رنگیت  
 واد هم بگوید بسیار







باید پاره از نیک روغن ایسکا  
 کند که نیک کرده  
 کثیرا و صغیرا در روغن کنجد و شکر سفید فایده تمام دارد  
 جگر بز با خایه لاک پشت بدهد که نیک کرد این زحمت از  
 بسیاری دود و غبار باز رسد یا آنکه شکار بزرگ بگیرد از  
 آن ریخ آید **علاج** کثیرا و صغیرا در کلوی باز ریزد بشکار نبرد  
 آسایش دهد پاره مومیایی بروغن سوسن بدهد که نیک کرده  
 اگر پاره حلیت با گوشت باز دهد تا عطش نهد بکنند پرامون  
 منرمیان کوچک در مندهاغ کند نیک شود چون بدین معالجه  
 نشود دلیل است که بل رسیده باشد روغن کاو بدهد اگر فصل  
 کوفه در او کند بهتر است **نوع دیگر** کبست و نوث در روزگار  
 و زرخ و سرخ و نمک سیاه و زنجبیل حنی از هر یک یکدنگ با یک  
 خود و یکدانه فلفل این جمله بکوبد و بپزند و بروغن کاو آب  
 بجوشاند تا آب برود بعد از آن در روغن کند بشارت تا روغن  
 بریزد تا بخشش کند هر بخش یک نوبت باز دهد مدت شش روز  
 یکروز بدهد یکروز نهد اما هر روز که داده باشد کار آب پیش  
 بدهد

**علاج کوفتگی آب**  
 باورد و نوبه در قش باورد  
 کرم کرم بر آنجا بنهد که کوفته شود  
 مانع است آب را در قشاب  
 بنزد که نیک کرد **علاج خزه**  
 هرگاه در شش آب ریزد زهره بدهد  
 عاقل است که خود را بر این  
 زند در زد علاج است که کین  
 کاو کرم در کلوی آب بریزد که  
 بسیار جرب است **نوع دیگر**

باز نهد اگر تشنه شود آب خورده آن روز که دوامی دهد گوشت  
 مرغ خرب یا کبوتر بچه بدهد انگاه سر کین آدم که در افتاب خشک  
 شده باشد برابر او شکر طرز و خورده کرده در میان گوشت  
 باز دهد که بهتر کرد **نوع دیگر** خشک بروغن کنجد گوشت کبوتر  
 و موش دشتی در این زحمت فایده تمام دارد اگر با آنها خوب  
 نشود در روز پیاپی گوشت خوک با شکر بپزد دهد روز یا  
 زدهم زنکار کندش با روغن کاو و برشد با گوشت آینه کند یا  
 دهد و در افتاب کرم به بندد یا در اطلاق کرم اما باید که دود  
 نباشد کاره آب در پیش روی باز بگذارد اگر باین دوا نهد  
 لاغرتر کرد هیچ علاجی دیگر ندارد **در معالجه القباض** انقباض است  
 که در مخرج باز پیدا میشود چون زخم قسم دیگر گوشت با روغن کاو  
 بدهد و چهار قطره روغن کنجد در دماغ باز چکاند طعمه او گوشت  
 موش باشد که پوست باز نکرده باشند یا کبوتر بچه بعد از آن  
 زنکار کندش صبر حنظل با هم بکوبد و بهم بیامیزد با گوشت موش  
 زنکار کند

باز نهد اگر تشنه شود آب خورده آن روز که دوامی دهد گوشت  
 مرغ خرب یا کبوتر بچه بدهد انگاه سر کین آدم که در افتاب خشک  
 شده باشد برابر او شکر طرز و خورده کرده در میان گوشت  
 باز دهد که بهتر کرد **نوع دیگر** خشک بروغن کنجد گوشت کبوتر  
 و موش دشتی در این زحمت فایده تمام دارد اگر با آنها خوب  
 نشود در روز پیاپی گوشت خوک با شکر بپزد دهد روز یا  
 زدهم زنکار کندش با روغن کاو و برشد با گوشت آینه کند یا  
 دهد و در افتاب کرم به بندد یا در اطلاق کرم اما باید که دود  
 نباشد کاره آب در پیش روی باز بگذارد اگر باین دوا نهد  
 لاغرتر کرد هیچ علاجی دیگر ندارد **در معالجه القباض** انقباض است  
 که در مخرج باز پیدا میشود چون زخم قسم دیگر گوشت با روغن کاو  
 بدهد و چهار قطره روغن کنجد در دماغ باز چکاند طعمه او گوشت  
 موش باشد که پوست باز نکرده باشند یا کبوتر بچه بعد از آن  
 زنکار کندش صبر حنظل با هم بکوبد و بهم بیامیزد با گوشت موش  
 زنکار کند

**علاج فربه کردن آب**  
 جو را تر کند است را خورده  
 کند مثل جو و آب پیاز  
 بشرینی با و خوراند طفا  
 پر آب کند قدری نمک و ماو  
 کند هر سعت از آن بخورد  
 جامی آب همیشه خشک باید  
 تا زود فربه شود

باز نهد اگر تشنه شود آب خورده آن روز که دوامی دهد گوشت  
 مرغ خرب یا کبوتر بچه بدهد انگاه سر کین آدم که در افتاب خشک  
 شده باشد برابر او شکر طرز و خورده کرده در میان گوشت  
 باز دهد که بهتر کرد **نوع دیگر** خشک بروغن کنجد گوشت کبوتر  
 و موش دشتی در این زحمت فایده تمام دارد اگر با آنها خوب  
 نشود در روز پیاپی گوشت خوک با شکر بپزد دهد روز یا  
 زدهم زنکار کندش با روغن کاو و برشد با گوشت آینه کند یا  
 دهد و در افتاب کرم به بندد یا در اطلاق کرم اما باید که دود  
 نباشد کاره آب در پیش روی باز بگذارد اگر باین دوا نهد  
 لاغرتر کرد هیچ علاجی دیگر ندارد **در معالجه القباض** انقباض است  
 که در مخرج باز پیدا میشود چون زخم قسم دیگر گوشت با روغن کاو  
 بدهد و چهار قطره روغن کنجد در دماغ باز چکاند طعمه او گوشت  
 موش باشد که پوست باز نکرده باشند یا کبوتر بچه بعد از آن  
 زنکار کندش صبر حنظل با هم بکوبد و بهم بیامیزد با گوشت موش  
 زنکار کند



آید از زحمت طرفه خوانند چون هر دو چشم بعضی فرو گرفته  
بعضی نه و یک پای بر سیکرد و می نهد و سوهیا از هم کشاده او را  
زحمت از سر ما رسیده باشد و چون دهانش کشاده باشد  
وزبان پروان آورده نفس میزند و چشم او از حالت خود  
گردیده پر با کشاده گوشت تمام نخورد و بال بر خویش گذاشته  
دم زدنش نرم بود علامت آنکه زحمت از کر ما رسیده باشد  
چون کام سفید باشد دلیل علت آنکه است اگر چشم فرو میگردد  
پرو بال پاک می کند علامت باد کج است که بر سر جانور رسیده  
هر وقت که منگوشده سر بر سینه میزند چون دست گیر و مضمضه  
کرد علامت نفس است عطسه بسیار کند و چشم فرو گیرد دلیل آن  
است که بر سر او پدا آمده بر شمع کج نشیند بر بخیزد و راست  
می شود علامت صدر بود که با زرد اگر بالهای او بمقرار  
خود بود او بخته و سست باشد علامت باد است چون حوله  
او پر باد منی باشد آنکه گوشت خورد علامت باد است که در حوض

صله او پدا می شود اگر پشت بر آورده بر دست کج نشیند  
دلیل باد است چون پای باز شکافته آب زرد از او آید  
علامت بوایر شقاقیت چون شانه جانور بر آمده و اما سر  
گرفته علامت باد است که انجا رسیده یا آنکه شکسته اگر بر  
نشمن قرار نگیرد و چون نشیند لرزان بود دلیل نفوس بود  
انگشتان بهم آورد شوان آورد بر روی در افتد و به  
نفوس محکم شده باشد چون پایش اما سر کرد بخت او را  
می گویند علامت گرم است که در شکم او پدا شده چون جانور  
بحال خود بنود از کلو او آرمید بد علامت حرق است چون  
در وقت گوشت خوردن مقلب در کلو میکند تا خون آید  
آن علامت آنکه است اگر گوشت بقرا خود نخورد پاره پاره  
کرده و پروان اندازد علامت تخمه است انگاه او را  
بخسباند و بوی دهان وی آسپا کند که بوی تخمه از او آید  
این علت تخمه باشد گوشت که خورد ویر ریزد و دیر اماندازد

اگر بملوی جانب راست بسیار میخورد علامت دور و جگر است اگر  
بسیار نتواند پرید علامت باد است که بوی رسیده هر وقت  
که گوشت در کف کرد از خود دور گیرد زحمت باد است  
که در کف یا در ساق دآرد چون خود را بسیار میکند و لیکن  
است که در اندام وی پیدا شده چون چشم اوصاف باشد  
و روشنائی نداشته باشد علامت آب سیاه است اگر از دماغ  
جانور آب آید از کما باشد یا از دود باشد که باور رسیده  
اگر ریمه افکند سست گنده باشد از زحمت بلغم است اگر ریمه  
افکند کرم در آن باشد علامت کرم است که در شکم جانور بید  
انده باشد همچنین اگر موی که بر شکم است بسیار بلند میکند  
یا موی ران دلیل بر کرم باشد اگر سیاهی آمارس پار باشد همچنان  
سغیده و سطر بود چسبیده بود مانند پنبه علامت است که جانور  
سخت لاغر بود از بیماری علت خالی نیست اگر رنگ آمارس  
ریم بود علامت است که اندرون او زخم بود هر گاه که آمار

جانوران بزنگ زنگا رسبز شود علامت مرکب جانور است  
**در معالجه علتها که مذکور است** علاج علت طرزه کجنگ کوبی رگشده  
خون اورا بچشم جانور کشد یا آنکه پاره شراب کهنه بچشم جانور  
چکاند دیگر علت آب آمدن از چشم خون بدید بکشد و در  
جای تاریک بزند گوشت کبوتر بز عفران آلوده بدید در  
ماه سه نوبت گوشت بشیر شتر و انگبین آمیخته بدید اگر زشت  
باشد و اگر تابستان گوشت با شکر طبرزدو باید داد اگر زخمه  
سرمه رسیده باشد او را به نزدیک آتش بندد که دود نماند  
باشد ساکن بداند که کرم شود مذکور شد که از دماغ باز باد پرو  
بیادوم زدن علامت باد است و همن کشاوه باشد **نوع دیگر**  
پاره جند پدستر سه پاره گوشت پراکنده کند بیاز دهد در غن  
شش روز بیکروز بدید و بیکروز ندهد یا آنکه پاره نوش در  
بروغن کجنگ بملوی او فرو ریزد بهتر کرد اگر باز از زحمت از  
بلغم بود علامت چون ریمه افکند سر می افشانند ریمه او نرم باشد

علاجش هفت دانه مویز سرخ بکوبد با گوشت بیازد بد که قی  
کند کبوتر بچه با استخوان بوی دهد چون جانور ریمه بگذرد بر کیر و بندند  
هم نوعی از بلغم است پاره سرکن خوک و زنجیل با گوشت باد  
دهد که نیک کرده **اگر با زرا پشت کج کرد** بر زمین رست تواند  
نشست در پریدن احتیاط چپ و راست نتواند کرد **علاجش**  
پارونج کوفته پاره شش در روک پاره بندد در روغن کادو با  
بجوشاند چون سرد شد با گوشت بیازد و دهیض دست اگر با این بهتر  
نشود همان سنج که در روک صلب بر روغن چوب بنده پروان آورد  
بیازد و آب در شش باز بگذارد تا از خشکی صحیح زحمت نباشد  
بعد از دیروز کبوتر بچه درست با استخوان و آلات شکم بدهد  
که بهتر کرده اگر با زرا پشت ورد کند علامت **علاجش** چون دست بر پشت  
نهی نگذارد **علاجش** او را بر سبست خشک پیچیده نشاند کند  
با ظریف دیگر پر آب کرده شوراخ کوچک بدان باشد از رت  
پشت پا و بزویا بردست کرد تا آب از او قطره قطره پشت

بکله

بچکله طعمه او بار روغن زیت یا روغن جوز آستخه بدهد با آنکه  
زیره با شراب کهنه بجوشاند پاره در آنجا افکند پروان  
آورد نیم گرم پشت باز افکند دوسه نوبت که خوب کرد  
**اگر در پشت از او باشد** گوشت پرستود کبوتر بچه با فانید شکر  
و زنجیل و انیسون بادبان بدهد از گوشت مرغ خانگی بر میزند کند  
با آنکه گوشت بز بار روغن جوز و بار روغن پدا پنجر بدهد اگر با دو سیاه  
رسیده باشد گوشت کبوتر بچه و کجنگ پرستور روغن بادام  
تخ و شیرین و زنجیل در حینی فانید شکر طبرزد باید داد و طعمه او  
از عادت کمتر دهد و این گوشت باید بر روغن جوز بار روغن  
زیت بار روغن پدا پنجر حرب کرده بدهد از گوشت مرغ آلا  
و مرغ خانگی بر میزند **اگر با زرا زحمت و صدر رسیده** گوشت مرغ  
سیاه با زنجیل سرخ بیازد و در تاریک بندد اگر با زرا  
زحمت درد جگر باشد علامت آنت که جانب راست بسیار  
حار و سپندان سفید با گوشت بیازد دهد که بسیار نافع است

اگر باز را در شکم باشد چون بر شیم نشیند باد از او جدا شود  
چون آید در دهان چوبین و عکاس پسندان و زنجیل و گوشت لیمو  
سه روز بدهد یا آنکه سه پاره و نه بگون بیالاید و به باز دهد  
اگر باز را گرم در حوصله بدیده آید به چون ریه اندازد کم در او بود  
علاجش شلغمی از مغز پروان کند پر از آب کند بر سر آتش نهد تا  
بجوشد شلغم بچینه شود و گوشت در آب افکند و سباز دهد  
اگر گرم در شکم باز بدیده آید علامت است که شکم بسیار میخارد  
علاجش پسندان سفید با گوشت بوی دهد با انار دانه ترش  
پکرد و گوشت بدان ترکند سباز دهد یا شش روز چوب و ج  
با گوشت سباز دهد قسم دیگر یا دانه کدو پوست پروان کرده پست  
عد و بگوید با گوشت سباز دهد در افشاب بنزد و طینی آب  
پیش باز بگذارد تا آب خورد چون آید در شکم از وی بپزند  
نوع دیگر زنجیل چینی با طفل خورد بگوید بروغن کادو برش  
و سباز دهد یا قطران با پاره گوشت بوی دهد یا قرفل با گو

بدهد یا نخود سفید خورد بگوید به پزده سبزه پاره گوشت بعسل بند آید  
همین نخود بران پراکنده کند سباز دهد که نیک کرده اگر باز را شکم  
زخم بود و ریم از او آید این علت بد است اما توان شناخت که با آن  
ریم همراه باشد علاجش پاره گوشت بزنج کوفته روغن کل با آیت  
داد طلحه کمتر دهد باید زعفران و سبزه و سقل ارزق با عسل یکجا  
بجوشاند بعد از او مرد کوزه بگوید و در آن کند با گوشت  
خردوس یک سه روز بدهد اگر بروغن کل سبزه او را حفته کند نافع  
اگر باز را علت بواسیر بود علامت است که به آمار مخلوط باشد  
علاجش است که بروغن بزور روغن بنفشه و روغن حب النضرا  
نیم گرم حفته کند بهتر کرد اگر بواسیر و شقاق در پای باز بدیده علامت است  
که پای به ترکند و آهاس گیرد و آب زرد از او آید علاجش  
است که ع قرق با بگوید و آب سبزه و ج انجا باله بسیار است  
که به تجربه رسیده است اگر باز را در دران یا کف یا شام علامت است  
که گوشت بچنگال شوند گرفت علاجش آب با بون و حله با آند

اب کرم با و باله بر شود **اگر با زراجه نقرس بود** علاقه است که  
 بر نشین نتواند نشست و چنگاها در هم شده بر روی در افتد طعمه کمتر  
 خورد و علاقهش کوشک بختک نرود **اگر پیش دروغی باز پیدا شود**  
 معالجه او با نواع کوشه اند اول است که ریسما یا بیسما بترکت  
 بر کردن او بندد تمام ششها نیست شوند **علاج دیگر** شحم حنظل  
 در آب جوشانیده بعد از او نیم گرم کند با زرا و نشانند تا اندام  
 خود بشوید بهم بپزند **علاج** در منه ارمینی بگوید در زیر بغل زیر دم  
 او پراکنده کند در میان پر یا که است بمیرند **علاج دیگر** روغن  
 زیت بپای او مالده که ششها جمع شوند بگرد و بکشد **اگر با زرا خود**  
**می کند** قرفض در میان کوشک کند و بوی دهد یا کوشک بر که  
 ترکند بدید اگر ترک نکند پر تا مغلب باز تمام بمرد و محض صبر  
 و زعفران با ننداید چون دید قلع است ترک کند **اگر بی مشکام**  
**اندازد** اب لبلاب با جوز خیار بگوید و بسره که جوشانند و بر  
 زیر پر با مالده نیک کرد **اگر با زرا خود می کند** و می اندازد زنجیر مرغ

با شراب همچون کند و بر آنجا که موی کنده باشد مالده که نافع است  
**اگر با زرا خود را کور کند** پیو خرس بر آنجا مالده اگر خرس نباشد پیو مرغ  
 نیک بود چون گذاشتی یکدانه جو فریه در جای او نند عاقبت  
 موی بر آورد **اگر با زرا بکج آورد** غالبا از لاغری باشد او را  
 بکوشک بگو تر بچه و کجشک فریه کند اگر بسیار شکند روغن کچند در  
 زیر پر با بزند تا صبر روغن بنیر پر با برسد بعد از آن باب کرم  
 بشوید **اگر خواهد که با زرا فریه کند** کوشک بز فریه و کوشک بچه موش  
 با روغن کاو باید داد کوشک بچه که فریه تر باشد و کوچک  
 نیز بدیت زود فریه کند پر با با زرا ساند **اگر با زرا خواهی**  
 که زود فریه کنی بهتر از کوشک بچه زنده نیست که پیش او اندازی  
 تا خود بکشد پر کند و پاک کند بخوابش خود و با آرام بخورد  
 کوشک میدهد باید بر روغن زیت آوده  
 کند در لاغری کوشک بچه  
 و کوچک بسیار نیست  
 ۴۴۴

و اگر در شب شنبه با روز شنبه اتفاق افتد بیماری بدید آید و حکم آنکه  
 شب شنبه در روز شنبه تعلق بخرج دارد و در هر خرج زصل است و در روز  
 زصل اخر از با بید کرد در روز شنبه پیشانی مرا قباست و در  
 آفتاب عطار است و بنک باشد سفر کردن و بیدیدن با ایشان  
 رفتن و جهت خواستن و پناختن و غیره و فرزند خشن و فرزند  
 بکنند فرسودن اما درین روز حج مت کردن بنسب پیدا  
 و اگر فرزند پیدا شود عول و نماز پیشه باشد و پانار و ما در آزار نوزاد  
 در پنج باشد اما در روز دو شنبه هر آفتاب شتری است و درین روز  
 بنک باشد بکر با بر رفتن و در روز خوردن و ضایع کردن و در فرزند که درین  
 روز بوجود آید عالم در پیر کار و ما در و پیر از وی خوشنود باشد روز  
 سه شنبه هر آفتاب خرج است و درین روز فصد کردن و سفر کردن  
 بنک باشد اما نشاید حج مت کردن و چنانچه حج مت کند بعد از میل  
 گرفتار شود و در فرزند که درین روز بوجود آید مرد باشد روز چهارشنبه  
 هر آفتاب عطار باشد حساب کردن و بکر با بر رفتن بنک باشد



آه می کند سفاک و دوا غالب زیاد دارد و اگر فرزندی در این  
 روز متولد شود خوش باشد و حضرت حق تعالی در این روز طریقی است  
 آفرید و روز پنجشنبه در آفتاب شتر است و این روز روز  
 سعادت است باشد بدین امر و پادشاهان و مکر کردن و  
 بسند ای کار و سعادت کردن و هر فرزندی که در این روز  
 بوجود آید مبارک فرسد روز آینه پادشاهی زنده است  
 و در آفتاب است که با بر رفتن و بوی خوشی نور سبزی و جامه کبود  
 و کلاه کردن و سعادت کردن است و بیشتر این در آینه  
 میبشرد کرده اند و هر فرزندی در در شب آینه بوجود آید عالم  
 و پر بهر کار باشد و حلقه از او گرفته خواهد بود و پادشاهان  
 اگر مردم در وقت سعادت بفرج زن نگاه کنند چشم او را  
 باشد و هر فرزندی که بوجود آید ناپسند باشد و اگر در وقت صبح  
 در بفرج نگاه کنند فرزندی او خوب رویشد و تمام قد  
 و اگر قضیب را بر کند و عفران و معصفر را کند فرزندی بر  
 رنگ باشد

بدان رنگ باشد و اگر در وقت سعادت در کل سطح نظر کند و سکر  
 و طبریز و اول نایب و فرزندی که در کلاب در حبیبی خورد بگریند و در قضیب  
 مانند و سعادت کند و در نام باید در تاجی که فاعل و مفعول است  
 زایل شود و هر فرزندی که بوجود آید خوب روی و خوش طبع باشد  
 و خوش آواز و شیرین زبان و چنین آورده اند سلطان محمود غزنوی  
 بهین صفت نوزاد کرد که در وقت آفتاب بر آمدن در وقت  
 زوال و در وقت غروب میبشرد هر فرزندی که بوجود آید مختل باشد  
 با زدن کود و کوه انداختن بر حصار کیم در آن اذن است بوجود آید  
 و اگر در آن اذن است میبشرد چشم کل بوجود آید و فرعی غلام  
 بهین صفت بوجود آید است و چنانچه که از راه سینه باشد جماع کند فلان  
 پیدا کند و فرزندی که بوجود آید ضعیف و بیمار باشد و اگر در وقت سجده  
 زبان پر شود که با غسل میبشرد و بر قضیب مالد و فرزندی که بوجود آید در سخن  
 در آید و قضیب باشد و چنانچه که کیم گوید این را میخوان که هم فرزندی باندک  
 زمانا سخن در آمد و اگر شیر در کربا غسل نموده کند و بر ذکر مالد

هر فرزندى در وجود آید دلیر باشد و با قوت و ثروت و از هیچ کس  
ترسد و بعضی از جهالت گویند که هر سال یکبار پیش جلال  
کرد و این سخن خطاست لایق آنکه در هر عالم لذات چیزی باقیست  
باشد در عالم کون و فساد موقوف است بر شش چیز یک لذت  
یعنی باطن است و باقی رحمت طهارت و در سبب لذات اول لطافت  
و در سیم و سیم و ذوق و چهارم تفهیم و پنجم لمس و ششم مجامعت  
و از این همه لذات سببیک بهتر از جمیع است زیرا که هر یک را جداگانه  
فصله با یکدیگر برتر است ندارد اول چیزی در جمیع این لذت هر یک  
و مرد با یکدیگر در وقت مجامعت هیچ چیز نگاه دارد اول چیزی در فصله  
سخن گوید و یکم قوت و مانع برزدر باشد سیم آنکه باید مینی است  
چهارم آنکه حکم با قوت باشد پنجم آنکه گرمی با قوت باشد و ششم آنکه  
مردم لذت هر چیزی غافل نشوند لعل لذت عادت نگاه داشتن دریم  
در با صفت کم کون در حرارت علی بن سیر علی بن سیر مجامعت ناکردن  
و نسل منقطع گرداند بر مثال صابون آب اگر پاکیزه راه آب سینه شود

در آب منقطع کرد

در آب منقطع کرد در آورده اند که چون مأمون علیه السلام و الهرب کلید  
نست و خلق با او سخن گویند و خلافت با وی مقرر شد نامه از آن پسر  
اطباء که در بلاد بودن او را معلوم شد از منصف و معزرت طهارت  
و آنچه مردم با او محتاج اند از فصد و حیات و استخراج و اثر به چون اطباء  
بر کتب خوب سینه علاج میهند این محضر است که در کتب معتبره حلیفه  
فرستاد و این کتاب را نامویا خوانند و به آنکه مأمون علیه السلام در حال  
حیات به هر چه محتاج است ادی برین رجوع کردی و از این کتاب در کردی  
و آغاز کتاب به آنکه تن مردم مثال زمین است زیرا که زمین را هر چه بیشتر  
نعمت کنند گیاه و فاشات دور کنند بکوتر بود و نفع بیشتر دهد و اگر  
ایش بیشتر دهند بر زمین و اگر کمتر دهند بر زمین رود و برینا سیر  
و تن مردم همین مثال دارد و جان در تن عزیز است و نگاه داشتن از عیله  
و حیات است زیرا که هر چه از جان زیاده دارد بر زمین نماند و همیشه  
از بیماری های کران و خوردن دارد و این باشد دیگر باید که خود را از چهار  
چیز نگاه دارند که آن چهار چیز زمان دارد اول خفتن بسیار در گرم خوردن

بسیار کف بسیار چهارم چهارم بسیار و در تن چهار چیز است و در هر یک  
 چهار خصلت است اما اول آنکه خفتن بسیار رویش از دفعه و نیم آنکه تن او گرا  
 شود و نیم آنکه چشم او پر از آماش باشد چهارم آنکه از دندان کانی بکشد و در بسیار  
 کف خفتن چهار خصلت است اول آنکه هر که بسیار گوید بزبان او قطره بود و نیم آنکه  
 سخن فصول بسیار گوید نیم آنکه مغز سر او زمین باشد چهارم او در بر او غلبه  
 شود و دیگر جهت بسیار کردن چهار خصلت است اول آنکه کرده  
 ضعیف کند و نیم چشم را تاریک کند نیم آنکه در قوت نقصان آید  
 چهارم آنکه معده را خشک کند و در بسیار خوردن نیز پنج چیز مضرت است اول  
 آنکه معده را با جلا بدرد نیم آنکه ضعف بر آید نیم آنکه با در شکم کفند چهارم  
 آنکه روی بر آید و پنجم هم در کسبی انزاع او خیزد و کله او کف اندر چهار  
 چیز است که در ریش دارد اول دیدن آسان در نیم دین سینه نیم  
 دیدن روی زان خود چهارم دیدن روی خوب دیگر آنکه چشم از چهار چیز  
 ناپدید شود اول با برهنه راه رفتن در نیم روی و ششمان دیدن نیم  
 در تمام نظر کردن چهارم مراد بافتن دیگر آنکه چهار چیز است  
 که تن را نوی

که تن را نوی گفته اول فریب شدن دویم روز کشته و چهارشنبه تمام رفتن  
 سیم طعم لطیف خوردن چهارم مراد بافتن دیگر چهار چیز است که آردی  
 به برد اول در دفع کفتن در نیم سینه کردن سیم یکسایا کردن چهارم بزرگی  
 کردن آدم با چیز و دیگر چهار چیز است که روزی را بپوشد اول در اف  
 دردی نیم بر دباری سیم سینه محضی چهارم تواضع و چنین گویند کله  
 که حرکت در سینه و قوت در باز و ششم در زهره و خون در سینه  
 و حرف دل در شش و شصت و کاه را در کرده اما جگر خانه شصت و زهره  
 خانه شصت و کرده شصت و شصت و دل خانه رود شصت و سپر زنه مبلغ و شصت  
 خانه بود که هر که را سبک ضعیف باشد روی او زرد باشد و هر که را زهره قوی  
 باشد دل و شش طی لجه دیگر ضایع از سر آب میخورد و گوش آب از زهره  
 میخورد و شش آب لجه میخورد و چشم آب از معده در شش آب از جگر  
 و این کتاب را سبب نام نهادیم تا خواننده را فواید بسیار حاصل شود  
 اما آنکه که در صفة العزیز باب اول در معرفت آب شسته و بعضی کانی  
 حکیم گوید که آب شسته در کوب آن بر چهار نوع است یعنی رنگ و سبب و سبب

وز در کف و زنج رگ در که را در شیبه ناید از فعل رطوبت بلغم باشد  
و چنانچه زرد نماید از فعل صفرا باشد و اگر سرخ نماید زیاده خون باشد چنانچه  
اوترا بنی رگ باشد دلیل سختی باشد و چنانچه اگر آب در شیبه سرخ رنگ  
ناید از زیاده خون باشد و چنانچه سفید و غلیظ باشد از بلغم باشد و اگر کند  
و غلیظ باشد از زیش آهن باشد یا از تئولین و غم یا از فعل تب بگردد و یا آنکه  
با آفتاب بسیار نشسته باشد و یا کوهت و یا صوبات بسیار خورده باشد و اگر آب  
در شیبه سفید ناید بعد از تب کرم دلیل بوخس مطلق باشد و اگر تیره عظیم  
باشد و یا سرفه بسیار کند و تشنگی غالب آید در شیبه سفید بود علامت حرکت باشد  
از برای آنکه صراحت مغز استخوان در دل سیده و قوت مانده که پسران رود و خوف  
حرکت باشد و الله اعلم باب در معرفت علامات مرض محمد ذکر تا گوید  
که هر که با عداد از خواب برآید و درین اوج باشد دلیل صفرا و آب زرد بود  
علاج او چیزی ای کرم در سرد باشد و فصد باید کرد و اگر هم درین شیرین  
باشد زیاده خون بود فصد باید کرد و اگر طعم درین شور باشد  
از بلغم باشد چیزی ای کرم باید خورد و اگر طعم درین ترش باشد  
از سودا باشد چیزی ای باید خورد که کرم و حشمت باشد بدانکه هر بیماری در پنج  
روز بروز بیشتر باشد از کرمی باشد و اگر از علقن خون باشد چهار روز زنی  
هوک کند و اگر آب بسیار خورد از فعل صفرا باشد یا چیزی حرکت از زود  
کند و اگر از بلغم باشد چیزی ای خورد کند دانه علم با سیم و زعفران  
و مغز کند و جالبه حاکیم گوید هر در حمام بسیار نشستن و آب کرم بر  
رختن چشم را زبان دارد و مغز را قطع کند و قوت را است ناید اما  
آب معتدل دماغ را بود دارد و مغز سر سفید آید و اشتها و قوت را  
و دل را قوت دهد بفرط حکیم گوید هر که هر سه خورد باشد حکام رود  
لقوه باز آورد و هر که در حمام بخورد چنان باشد که آب سبزه از شیب  
او فرود آید باب چهارم در معرفت آدوبه که بواسیر را دفع کند هر که  
سج کرمس استخوان مایی و کوبان شتر بخورد و دو کند بواسیر بشود و هر که  
در سراج بسیار نشیند بواسیر پیدا کند بفرط حکیم گوید که هر که دانه مویز و دانه  
مور در بر بیان کند و هر باید و خورد بواسیر را میرد باب پنجم بفرط  
حکیم گوید که هر که سر آبا آب سلیمه بنویسد هر کز نموی او عینه نوزد این قدر

از سودا باشد چیزی ای باید خورد که کرم و حشمت باشد بدانکه هر بیماری در پنج  
روز بروز بیشتر باشد از کرمی باشد و اگر از علقن خون باشد چهار روز زنی  
هوک کند و اگر آب بسیار خورد از فعل صفرا باشد یا چیزی حرکت از زود  
کند و اگر از بلغم باشد چیزی ای خورد کند دانه علم با سیم و زعفران  
و مغز کند و جالبه حاکیم گوید هر در حمام بسیار نشستن و آب کرم بر  
رختن چشم را زبان دارد و مغز را قطع کند و قوت را است ناید اما  
آب معتدل دماغ را بود دارد و مغز سر سفید آید و اشتها و قوت را  
و دل را قوت دهد بفرط حکیم گوید هر که هر سه خورد باشد حکام رود  
لقوه باز آورد و هر که در حمام بخورد چنان باشد که آب سبزه از شیب  
او فرود آید باب چهارم در معرفت آدوبه که بواسیر را دفع کند هر که  
سج کرمس استخوان مایی و کوبان شتر بخورد و دو کند بواسیر بشود و هر که  
در سراج بسیار نشیند بواسیر پیدا کند بفرط حکیم گوید که هر که دانه مویز و دانه  
مور در بر بیان کند و هر باید و خورد بواسیر را میرد باب پنجم بفرط  
حکیم گوید که هر که سر آبا آب سلیمه بنویسد هر کز نموی او عینه نوزد این قدر

بود که موی او سفید در نیامده باشد عمل کنند جانین کیم کوبید که اگر آب بریزد  
چند ریختن شود بر آن موی را بنویسد هرگز موی او سفید نشود و اگر بریزد  
ریواج را بچوشتند و باب او موی را بنویسد به هنگام سفید شدن باشد  
سیاه شود با ششم در چیز کوبیده یعنی را بنویسد زاید و اگر زهره مالیدن  
با مردار سفید بند و در وقت با شربت در ذکر مالیدن زن هرگز از او  
سیر نشود و اگر مغز سر کج شک در ذکر مالیدن در مجامعت فتن دهد و اگر مغز  
سر خشک بر ذکر مالیدن همان حکم دارد و بفراد کیم کوبید چه چیز است  
که خوردن او مردم را زبان دارد و مردم در خوردن او و لیسیدن  
چون مهر تازه و ما هر شور با شیر هم خوردن قویج باز آورد و هر کس که  
در کرباب روغن نغشته در روی مالیدن کلف این باشد و هر که با حداد  
هفت و نه موی طبیعی خورد با دانه بغم رادفع کند و صفرا نیند و خط را  
سیکون کند و اگر کیم بر پسته کیم است خفته جماع کند کرده رنگ کند و کیم  
حرکت بخورد که کفیت سراب ششما بخورد هرگز محتمل نشود باب معصم  
در مایع شهاب جانین کوبید هر که خایه شکست بخورد بویج را ببرد

و اگر زاید

و اگر زاید دندان اولین کودک در زیر کشتی نهند و با خود دارد هرگز  
قویج نکند و اگر موشی را بگیرند و دم او را بر بند و در کشت موشان هم  
از آن خانه بگیرند و اگر کیم بر سر آدمی جرح است باشد آب چغندر روغن  
یکم و مغز سر هر دو با عالی با میزد و بر جرح است مالیده شود و اگر مغز سر  
با روغن یا سن بر مغز کوبید که باله موی بر نیامد و این مجرب در ذکر مالیدن  
باب در موی جنوبات جانین کیم کوبید که کیم کوبید و زیت  
و محمل از دندانهای دیگر است و حکمی است که او را غده زیت است  
و کیم کوبیده طبع زندگانی دارد و کیم کوبیده و اگر با کوبیده بر بند لطف  
تر باشد و برنج را با طبع خلاف کرده اند و کیم کوبیده او را در خشک  
او سیب خلد سینه و طبع آدمی سیب غده ای موافق تر از برنج نیست  
اما باید هر چه بر بند و اگر با کوبیده پس نوزع نور و ایم سینه را نرم دارد  
و خود کیم کوبیده طبع را نرم کند و من را فریب کند و آیه است را فریب  
و کیم کوبیده را سرخ کند و کرده را فریب کند اما معده را ضعیف کند و با کوبیده  
و با فله اینجور باشد سرد و تر است و اینجور است بود آورد و در کیم

اما نیز رازم کند و کرده را قوی کند و چون بر خود در صفتی خورد مثل دانه  
 لطیف است و چهار موافق است و گرم مزاج را بود آورد و کرم مزاج را از بدن  
 و بعضی اطباء گفته اند زبان ندارد و عسل کبیر را صغیرا غلبه باشد نیک باشد  
 و آید و سرخچرا نافع باشد به کرم را بود دارد و لیکن سودا بخورد و دماغ  
 فاسد کند و خواب بسیار آورد و سرد و خشک است عصب و مفاصل را زبان  
 دارد اما آب التین را بود و دفع سوسن کند و علما و حنظل صغیرا  
 نافع باشد و لوبیا طبع بسیار دارد و فامد و خفته کرم و زیت اما  
 صغیرا زبان دارد و بود را اینک باشد و روغن او از قفس او بهتر است  
 و دشت زرد کرم و خشک است و قفس او را نهد آنج و بعد آن کرم و خشک  
 آب بپوشد آنرا کند و با دانه بکشد تخم کن کرم و خشک است و زیت است  
 بلغم را ببرد و آب بپوشد و سینه را نرم کند و مسانه را گرم کند و اگر  
 بخورد و بر دیند و بنماید چنان کرد و روغن او بود اگر اینک باشد و با دانه  
 گفته بکشد و اگر بر بیان کند با بود و نه بخورد آب بپوشد را بود دارد  
 جانپوس کوبیده و گوشت که گفته از جمله گوشتها بهتر است و گرم و زیت است  
 در کمال است

و زکات است و گوشت بزغاله بیکترین همه گوشتها باشد و محرور مزاج را  
 بود دارد و گوشت بزکاد و بهترین گوشتهاست و محرور مزاج اعظم بود  
 دارد و گوشت کاه و سرد و خشک است سودا بخورد و اگر کبیرم هم بپزند  
 بهتر باشد و گوشت شتر بهترین گوشتها باشد و سودا و فو لنج انگور  
 اما بود بر او دارد و گوشت اسب گرم و زیت است اما صداع آورد  
 و حنظل فایده نر کند اما اگر اسب جوان باشد بهتر خواهد بود و کسی را  
 در زمین باشد بود دارد و گوشت ضریفایت گرم است و بلغم و باد را  
 بیک بود و در چه سحران باشد گوشت از سودا است و گوشت آه لبطا  
 و بیک مزاج و موافق است و آه بزره بخت بیک باشد و چنانچه  
 گوشت باه را با روغن زیت و پیس بپزند تا حرا شود و فاسد و با دانه  
 سرد را بود دهد و چنانچه گوشت کرک و پیس حمام بخورد و با آب کرفس  
 و عسل و قوتلجان فلفل را تجویز کنند بر بخورد و بود و با دانه را فلفل  
 و پیس بر کرم زمین و حرکت زمین است در ششمار بود و در دو  
 رها کای کف و حرور غلبه و با دانه را بخت بود و پیس بزره حرارت

کتر بود و در شش از جملات آن بود و در روزگار نیز بود و در دپه کاد  
در قوت چنان است دپه بتر در همه و در بلمای تخت یک باشد و پیر و با  
از برای درد کوشه در با باله یک باشد دپه بزرگ کوچی کوشه مسنده را  
بود دارد و پیر کوشه در حال گفته شده باشد نافع است دپه بوسمار با پیر  
و آب پشت را قوت دهد و مجسمه را نیز نمودند بود و این مجرب است  
دپه کوشه اگر کسی از شکم ترا فرود نهد باشد بر شکم مالد نافع است و آب  
سخی را بنفشه آید و باد که در رحم و زهدان باشد بود دارد و بند را بکشاید  
باب نهم در معرفت مرغانی بد آنکه کوشه مرغ خایگان از همه کوشه های مرغانی  
بهتر است و لطیف تر و چهار دست راست را نافع بود و کوشه خروس خورزا  
صاف کند و کوشه نسک کند و تن را فرزند کند و آب پشت را زیاد کند  
اما حرارت آورد و کبچ علقه فرموم ندارد و کوشه خروس کرم در لبو  
چنانچه مرغ مرغان کرم و خشک است از مرغان زمانه سبب چینی مرغ  
جانوران نر کرم نر از مرغان ماله باشد اما اگر خروس بر آید و بند  
بعد از آن کوشه علقه می شود و آب را چون جنون و خولیا و لغوه را

بود دارد

بود دارد و کوشه کبوتر کرم در است شهورت باز با کند و اگر با نخچه  
کند کبوتر قوت دهد و آب پشت را کبوتر قوت دهد و تنق النفس را  
بود دارد و کوشه در اج و تنه معتدل است و خورزا صاف کند و یک  
اندک میل بود دارد از برای آنکه سوداوی و کوبی است استهوا را بود دارد  
و کوشه نر و بخت و لطف باشد و نشت طایفه را طبع را کند کند  
و در حال را باز دارد و کوشه کلنگ و مرغانی آب جسته بود و کبوتر در خون  
غلیظ کند و خواجگاهی باشد بپزند و کوشه کبوتر بچه بپزند و کبوتر و کبوتر  
صاحب فلج و لغوه و لرزه بود فایده دارد و خون سلاز بکشد و کبوتر  
مجامعت را قوت دهد و آب پشت را بپزند و کوشه بود دارد  
و باد این سرد را دفع کند و پیر یک سهال بر آید پسند که باشد  
و پیر کادوس را بپزند بود دارد و باد را بکشد و عقیق در کوشه کرم  
آتش در حال کوشه باب در قاضین مغز مغز کاو در صام بر بدن  
ماله ناعرف کند مفاصل و درد را بود دارد و مغز بزرگ کوبی اگر زیاد  
حبض بسیار آید و پاره بر پینه کهنه بود دارد حبض سبب شود

و علقن بوسه از رطوبت و سردی باشند نافع باشد و اگر ترش را  
 با عسل بامیزد و در پیشانی بچسباند ریشی بلا علقه ندارد و مخر کلنگ که را بپزند  
 زخم و دهن و حرارت زیاد را کم کند آرد با سرکه که گندم در کوزه بریزند  
 بود دارد باب در فحش بجز بجانوس که کوبند هر که زده خارج  
 خاک را بپزند کنند با شکر تناول کنند خون را دفع کنند و آواز را  
 خوش کنند و درد کلوبشاند و کوزه و روی را سرخ کند و اگر ضایع باشد  
 بپزند احوال را بپسند و درد شکم را بپسند و اگر ضایع باشد  
 و نمک بر آن پزند و بر آب کنند و با قدری صبر تناول کنند نفوس بود دارد  
 و اگر ضایع خوش را قدید کند و نمک بر آن کند و با عسل در آب بپزند بپوشاند  
 و بخورد و در مخرها کن کنند و اگر آن را بپزند هر چند در آن  
 و هوام که در آن خانه باشند همه بگریزند و لذ برای در شقیقه یا عوفه یا قورنج  
 یا پاره بپزند نافع باشد و اگر ضایع بپزند نمک بود کند و خشک کند و در خانه  
 در دست جمبه جانوران چون مار و گزوم اعراض بگریزند باب  
 در فحش زهره که را بچسبند بگردانند و در نطق مانند شفا بپند

داگر زهره

داگر زهره بوزر با عسل و نمک بامیزد و در اندام ماله در موضع بوسه  
 ماله هرگز در نیش وارد و اگر زهره صندوس با با عسل صاف کند و بامیزد  
 و در موضع بوسه ماله نافع بود و اگر زهره رو با ابا بکین بامیزد ذات  
 ابله بود دارد و اگر زهره کا و را با تخم منظر و شوخ بامیزد و نافع  
 سازد و در سی و قورنج را بپسند و در پیشانی که را خشک کند و اگر در ماله  
 موی را دفع کند و اگر زهره که در چشم کشند ناریه و کاش و در جانی  
 چشم را بود دارد و اگر زهره که بکند و سر کین مخرج و سر در آید و نمک را  
 با آب رازایه و آب کین ضم کنند پس خوردن به وقت حاجت که برود  
 تا خنده و غنچه چشم را ببرد و زهره مخر حفقان را بود دارد و زهره  
 کوزن غنچه با سر مخر کشند و در چشم کشند نافع بود باب ۱۳  
 در دفع شیره ای جمبه حیوانات و نیز در اصل کرم از است  
 و اگر چه از خون است قورنج و قوراس را مضر باشد اما که را در علاج  
 او خشک باشد و با کرم و با خشک شود دارد و آب شیره بپزند  
 و چابری کران و در دوش رازایه دارد و شیره زهره خوردن را



بودارد و شیر و سده را در جگر کشید بر و شانه را فراخ کند و در آن کوزه  
و نیز بز یک زین نیز است اما آنرا که بود آنجا دارد و بیشتر دیگر است و  
سرد و تر است و نیز رازم کند و ز کام را ببرد باب ۴ در صفت  
ماهی به کله اگر ما بهما به کوه راند و طمع خیزد ایشان نشانه کوه خفا  
حرد پیر و حرط با و طغسال آنرا ما بهما بهترین است که یک باشد در لب  
رود که باشد و آب بسک در آن باشد و آفتاب بروی نابد اما هر چند دو  
کرم مزاج و خشک مزاج را بود دارد و چون پیکر بود بهتر باشد و در حکم  
کرم دارد و اگر باروغن جوز یکجمله بر بیان کند بهتر باشد و اگر سوز  
بسبب چیز است به خوردن ماهر تشنگی آورد ۱۵ در صحن بود  
با که از مویز آنچه شیرین تر است قوت دهد و کرم زودتر است و در آن  
و بیشتر کرم و زیت و دل را قوت دهد و بیشتر کرم در آن  
دل را قوی کند و صغیر است کهن دهد و بیشتر کرم است و مویز  
و جگر بود دارد و مهر را قوت دهد و طعم را در مضم است و امکان  
به بند و تشنگی را باز دارد و هر دو سرد و تر است هر دو  
و جگر را

بهار  
و جگر را آب دهد و بجای خود کند و قوی لاج آورد و آنرا شیرین کرم تر است  
آب است بجز این و سینه را نرم کند و دماغ را نرمی دهد و در دگر را  
بناشد و آنرا ترش سرد و خشک و قوی لاج آورد اما صغیر است ایشانند  
و آب است راحت کند و در دشت آورد و قوی را کن کند و کرم  
به بند و در سفر آورد و ترش معده و جگر را بنشد و جوز تر سرد تر است  
و نیز رازم کند و دماغ را نرمی دهد و اگر با شک خورد آب است  
بجز این و تر را خیره کند و کوه زردی را سرخ کند اما معده را زبان دارد  
و گران کند و با آب ببرد و در مضم خود و مکر که بر بیان کرده باشند و تر  
کرده و با دام کرم و خشک است و پشت را قوت دهد و سده و جگر را بنشد  
و آب است بجز این و صغیر است و سینه را نرم کند و کرم و خشک است بعضی  
کوه اند و سرد است و در مضم خود و روغن زیت اسهل را بود و در دگر  
بغایت لغایت کرم است و پشت و معده و جگر را بود و اگر سردی کار کرم  
نافع بود و جماعت را موافق است و جوز است کرم و خشک است  
و کرمش بغایت لغایت لطیف است و قوت نام دارد و مغز تر ندارد

چنانچه مریض کند و مویز سیاه کرم است و معده را خوردار و در معده مایه با آب  
 بزنده حکم آب دهد و تن را فربه کند اما نهی بلغمی آورد و اکثرترین  
 کرم وزانت و معده را قوت دهد و تن را فربه کند و آب است بمغز  
 و طبعیت را نرم کند و دل را بشاد آورد و آنچه ترش بود در وزانت  
 و حکم جگر است دارد و صفرا بشاند و تشنگی کمتر آورد و کثرت ادراس کند  
 و آنچه کرم و زانت و کرده را نرم کند و تن را فربه کند و آب است در  
 زیاد کند و اگر بسیار خورد پیش در صدمه او بسیار است و قوت کند  
 و زانت و سینه را نرم دارد و اسهال آورد و کل و حنق را نحو دارد و اگر  
 تاب غرغره کند او از آب بید و جگر است که دهد و خون را بشاند  
 و اگر بسیار خورد همیشه آورد و عزیزه کرم و زانت و معده را پاک کند  
 و آب است بمغز آید و سنگ در یک از غنای زایل کند و تخم آورد و تن را  
 دفع بود و عزیزه است که سرد و تر است و دل و جگر را قوت دهد و تن را  
 بشاند و سینه را نرم کند و تنها بار آورد از دو حرارت عریا  
 در خوش شکر بعد کرم و بعد را قوت دهد و لطافتی دارد که به نر آب

که کند

کند لطیف باشد و شکر سرخ کرم و زانت و قویخ را بشاند و با آب است  
 و بلغم را برود و تنها بلغمی را نحو دارد و بویا سیرا نافع بود و نبات لطیف  
 و زانت از همه شیرینها بر سینه را نرم کند و کرده را قوی کند و خون را  
 کند و خسته و تن در تنها باشد و قند کرم و لطیف است و سر فرا  
 زایل کند و سینه را نرم کند و معده را سبک کند و اگر اعم العمل  
 ۱۴۱ در بقولات محمد و کربا کوب سرداب کرم و حنق است  
 و هر که سرداب بسیار خورد و خون او را بچنانند و اگر زین را حیض سینه باشد  
 در دم سرداب بایک قیه روغن کاه و بخورد و حیض سینه و نبات را کم  
 کند و اگر کبیرا معده درد کند پاره سرداب بخاید در دست کن شود  
 و اگر کبیرا دندان درد کند برک سرداب را با مویز سیاه بکوبد و در باکی  
 دندان کند لرد در در زانت و اگر درد دلاز با لود آب سرداب را  
 در بینی چکاند در در زانت و تخم سرداب با روغن کاه و بر میان کن  
 و هر روز یکدم بخورد و قیض است کند و با آب است که بود در کرم  
 و حنق است که بود در با با نان بخورد بلغم را برود و با در زانت

در کرم

و مجمت را قوت دهد و چشم را روشنی دهد و اگر بودند را با پانز بجوشند  
و بخورد گرم شکم بکشد و اگر سپهر خورد آب شنبلیله با کند و اگر بود و دوج و پاک  
با میزند و در کرمایه در صبر با لاله خاشاک را میبرد و اگر با زهره خرگوش در گوش  
افکندند و بپسیدی گوش را پاک کند و کبر از ایل کند و زرخون بیخود  
انها را محکم کند و طعم را مضم کند و کاسنی سرد و خشک است و خون را  
صاف کند و دل و جگر را قوت دهد و هر که با که خورد زردی روی را میبرد  
و اگر با سکه خورد سنده جگر بکشد بد و هر غلغلی هر در سکه و موده باشد  
در بیز به آید دفع کند و هر که آب کاسنی در بینی چکاند شفا  
میبرد و خواب آرد و اگر غلغلی را شکم بر از کاسنی کند و بر میان کند و بخورد  
و خون را شکم باز دارد و هر که را خون از قصبه رود کاسنی با سکه بخورد  
خون باز آید و کرم و خشک است و هر که در ناستان کرم خورد  
بیم بلاک باشد و اگر زیمان خورد بلغم را میبرد و موده را پاک کند و دل را  
خشک کند و اگر آب کرم و سرکه در روغن گل با هم بمانند و سه روز  
در کرمایه میبرد و در اندام ماله کسی که کرمی داشته باشد دفع کند  
و نفع هر که

و نفع هر که با سکه بخورد گرم شکم را بکشد و مضم طعم کند و اگر بخاید  
و در دندان که لارد در در نیشند و سردی از دهن پاک کند و قطره آب  
بود دارد و اگر هم در ایک سرختم کند و بر نفع و یک سرختم کرم قمل  
در جی و مصطکی روی در جی و عا فرغ و فروری و تخم نوت در جی  
و عود و صم این جمله با هم بکوبند و با عسل و بشیره نبات با گل قند همچون  
کند و سه روز در آب کز لارد سر پوشیده و هر روز بیخ متقال  
تناول کند معده را قوت دهد و طعم را مضم و بوی دهن را خوش کند  
و بلغم را میبرد و آب رفتن از دندان باز دارد و زرب اگر با آب کین  
در زهره کوفند در گوش نشاند آنگاه که در گوش رفته باشد بر آید و هر که  
قضیه سینه باشد و بر نفوس قادر نباشد و درم تخم زرب با روغن  
کمیچه تازه بجوشند و در قضیه کاسنی را میبرد و قضیه را سخت کند هر چند  
میترن کند سست نشود و اگر آب زرب در آب کانه غرغره کند  
آواز را بکشد و جگر گرم و زلت و بر دینه را نرم کند و سردی را میبرد  
اما قویج آورد و اگر درک صفت در اجوت مند سیکوس را از سر میبرد

و بوی کسبانه و اگر کسی را در پیش نه باشد بلند و برک بگوشا ندر بران ریش  
ماله دفع کند و در وقت ناله و بر کرم و خشک است و هر که بر خورده باشد  
اگر ریش بگزد کارگر نباشد و کزدم این حال دارد و اگر سیرا باروغش کجند  
بر بیان کند با دانه برود و بلغم را برود و در دندان نیشاند و اگر کزنی  
دفع کند و اگر دانه سیرا باروغش برز چون ناله و در وقت ناله نیشاند  
و اگر بر خورده این افراط است صغرا بگزد و در وقت ناله و پیا زخم خوردن  
در وقت ناله و نارنج چشم آرد اما معده را پاک کند و اگر آب پیاز را  
باعل یا میزد و در جاذبه بوی رفته باشد ماله بوی برای بد بخانی سرد  
و خشک است و حکم را قوت دهد و اسهال و صفرا و بنهار افطاح کند  
و بودا دارد و آنکه علم باب ۱۹ هم در منفق را چمن بگشته سرد و نیش  
و هر که او را بسیار بوی خورش خشک بود و مغز اوقت دهد و در سر را  
ببر و و طبع را نرم کند و مینه و زکام را سود دارد و بر کت نیش با کلم  
بگوید و بر چشم بندد زرد زود آماک را نیشاند و هر که نیش  
بازنه هر که با میزد و خشک بمان تر کند و بزبان دهد تا بر کرد  
هرگز آلبین

هرگز آلبین نشود و نیش بکرم و لطیف است هر که بسیار بوی در وقت ناله  
سود دارد و چشم را روشن کند و کلور را نرم کند و خشک را نیشاند و جواهر را  
دفع کند و شغلم کرم و نرم است و هر که بسیار خورد سینه را نرم کند و سرفه را دفع  
کند و اگر بران آید شغلم بخته باشد دست و پای سرما زده را در اندرون آب  
کند از وقت ناله دفع کند و اگر در کرم یا برود و بران نام ماله نیشاند  
و اگر سر را بران بشود بیسوسه از آن برود و خشک و نیش و نیش و اگر کسی را  
آید در روی باشد بگوز در روی ماله نیشان آید ببرد و بر آماک ماله  
باز نیشاند و بوی بگوز در وقت ناله طاهر و خوراک آید و طبعهای کرم  
سود دارد و بسیار کرم و خشک است و با در است که و دماغ را نرم دارد  
و در طوبت را زایل کند و بلغم را دفع کند و بوی او دل را خرم و ناله سازد  
و چون کرم و خشک است و بلغم را بگزد اما بوسیدن او زکام آرد  
و معده را قوت دهد و هر که آب کل بر سوکا بریزد بخند کرد و در نیش  
محتدل است اما را نرم کند و در در را زایل کند و دماغ را ناله دارد  
و دل نیش طاهر و مورد کرم و خشک است و با در است که و بلغم را دفع

کند و سخن او صدم را بود دارد دلخوه و صرع را باز دارد و ترنج پوت او  
 کرم و خشک است و باد را شکند و دل و معدده را قوت دهد و منزه است از  
 زبادی کند و زنی او آبر را خشک باز دارد و همان و صغارا زایل کند  
 و نارنج هم طبع ترنج دارد و پوت او حرارت ندارد که ترنج ندارد و اع  
 باب سیم در خصیت مشک و کرم خشک است و بعضی گویند بلغم و ترنج  
 و سودا زایل کند و دل را شاد دهد و دماغ را قوت دهد و تقویت  
 آورد و معدده بعضی حکما گویند کرم خشک است و بعضی گویند که معده را  
 و معدده را قوت دهد و مضم طعام کند و دل را شاد دهد و هیچ دند  
 سخت کند و بوی دهان را ببرد و کافور سرد و خشک است و در سردی است  
 و تشنگی را زایل کند و عتقی را در سخول و صفرا باشد بنشیند و معده  
 کرم و زهره و دماغ را قوت دهد و در سردی بنشیند و تشنگی را زایل کند  
 و در زهره را ساکن و مشک و ربک از زمانه زایل کند و سینه را نرم کند  
 و زکب از عطر لینی کرم و زهره است و دل را قوت دهد و چشم را زنی  
 دهد و عذر را بفرستد و آید تا که علم باب سیم در دیگر افراد  
 و مشک

و مشک کرم و خشک است و عطرها را بکشد و باد را شکند اما از چشم  
 نبرد و در آب شسته را چون نذوق را تران کند و سرفه و کرمی و خارش را  
 آورد و زیره کوبیده و در چینی هم کرم خشک است و دماغ را قوت دهد و طعام  
 مضم و باد را شکند و کثیرا سرد و خشک است و دماغ را قوت دهد و زهره را  
 و زعفران کرم و لطیف است و تشنگی را ببرد و چهار بیماری را با زهره دارد  
 و در دوش مزاج انسان به آنکه صفت یک ندهد و در شبان  
 حرمی بنشیند در شبان که بود و بصری که ایند و بجهت عند ال باشد  
 و موی ایشان درشت و آنکه درین کار است بنشیند مزاج کرمی و خشکی  
 دارد و چون بسیار چشم و سرخانی و دم لاقوه مجامعت ندارند و آنکه زردی  
 باشند و شکم بران بسیار چشم و اما در مجامعت بنشیند چنین فایده  
 در مصفات جالبی حکیم که مران زنی که کرد و در پیوسته ابر و وزم  
 آواز باشد و در کوش جد عند ال و پای او که چک باشد دلیل کند  
 که اوزن بشمون حرمی باشد و مزاج او کرم و زهره باشد و جلد است  
 بود و در شبان با او خفقان و ضعف مری به آید و علاج او آن باشد

که از این سه دارو در شش داده شود و در چینی تناول کنند ضعیف نماید  
خانه هم باب هشتم در دوشین آنکه ضعیف در مجامعت از چه باشد  
ضعیف در مجامعت از چهار اندام باشد اول از ضعف دماغ بریم از ضعف  
سیم از مغز چهارم از جگر و شش آن بود در مجامعت زن بیاد آن  
ببعضی باشد نشانی بود در میان جماع سستی برید آید و قویتر شود  
شود علاج آن آن باشد اول دماغ را از آن بضعیم بپسند بسهمال  
ببر غرغره پیوسته زبک بزرگ بشیر و طرز خورد و عادت کند تا بحد  
فوی کند همان ضعیف بر آنکه هر چه از ضعف دل باشد علاج آن بچون  
مغز باشد و در ضعیف قویتر و کسبی ظاهر شود دماغ را علاج باید که با  
چوبسته زنجبیل برده و کاکوش زعفران که بر برد و بعد از آن قیل و پیاز  
باز بخیل و قویجان و فلفل بخورد که نافع باشد ضعیف جگر از مغز زن بود وقت  
مینی کرسردی و خشکی باشد و علاج وی آن است که کرمایه که در دارو در  
زندی در شیر کاکوش در تخمین باز خورد و کباب زبوز در دماغ  
سیاه خاکی و کبوتر پخته بریان کرده بار دوش و صفا در شیر آغشته  
بخورد نافع باشد

بخورد نافع باشد باب در دوشین آنکه منی بسیار شود و حملام بسیار باشد  
نشانی آن باشد که تن بقرق بود و توانا بود بر صحبت کردن علاج وی آن  
که در کزنده چیزی خورد تا ساکن شود و اگر کیه خواهد صحبت بسیار کند از ده چینه  
احترار کند اول بول بزدنش در شانم دویم دویدن و پیاده رفتن آخر از  
کند سیم در کرمایه رفتن و عرق کردن چهارم شب بسیار بودن بجم است  
برنا که کرمایه باندل ششم بسیار تا سخن هفتم از سهال حمزه کردن  
هشتم از باطن خون گرفتن نهم مجامعت بر پایا بس کون دهم  
از زبتهای کون کون بر میر کردن باب در دوشین آنکه چه کند تا قوت  
منی زیاد شود به آنکه عذایه منی لزان حاصل شود از دارو باشد  
و آن چیز را قویتر بیا که نسبت زیادت کردن باید قویا بهر ادویه سازد  
در دوشین حرارت محرک است و آن چیزی که در وی رطوبت غلیظ باشد و وی  
باید کون چون پیاز اما چون پخته شود با کوش قنده و در چینی مجرب است  
و منی را بفراید و کرده را هم نرم کند و اگر بجزئی استیاج افتد  
زنجبیل و شافتر زیاد کند اما کرمایه مزاج بسیار کرم باشد

روغن در قیبالند بهتر و مناسب است ماب در غدا ای خورد که شانه  
باشد نان خشک نان فطرسیده کونک چغتره کونک کوز بچ و کونک  
بط وضایه کونک کونک یکین ساه ماهی تازه ضایه مرغ کجی کونک برمان  
کونک بتر کا و تازه ملک سفوف پایز کوبن پایز نندی دکتر و شغف  
و تخم سفید کوبی سبج کسند تا دودنه هیون عسل روغن کا و بطرز ز فایند  
جلغون پس با ام انور شیرین جوز امندی ضدق کجند سفید داین هم کونک  
کرده شد مجامعت راقوت دهر ۲۵ در دهن در روزی ۳ مجامعت  
قوت دهر ملک و عنبر فذ عفزان صب الغلعل کوم ثفاقل کباب حسرت پوست  
زنج عود سندی زنجیر لسان الوه فر حب الصنوبر دار ملک مدافند  
قط و حقیقه اشغیل حلیمان در حسرت به کوسا خشکی روغن بلبل زهره  
کبک فر نعل ماهر سفوف تخم خزبه مصطکی حلیله ز کبکین و این ادویا  
مجامعت راقوت ۲ دهر ۲۵ در غدا ۳ مجامعت راقوت دهر پایز  
سفید چهار یک خوردگی و بر روغن کا و بر یک کسند پس کوز بچ ترا  
چند زنده هموز بر پیران یا ورده باشد این روغن و پایز  
بر بالک

بر یکین سفید و تخم سفید نیم کوفته کند و در روک فرو کند و در غدا خورد کند  
تا محرق شود پس بکیرم دار حنی و نیم درم حنظلان خورد لب بد و بر آن قلبه  
کسند و بعد از آنکه ملک سفوف خوش کسند پس در کا حنی کسند و نان  
میده در روک کسند و بخورد و بعد از آن کونک را صند و تناول تا بر قوت  
تمام باید و دیگر کونک فزیه چند آنکه باشد با حنی ان پایز سفید خورد کند  
باروغن جوز باروغن کونک بر یک کسند و بکیرم دار حنی و نیم درم دار  
خورد باید و چون بچتره خود به ملک خوش کسند و این ادویه را بر سرش  
ریزد و بخورد و چند آنکه خواهد بیشتر کسند و صبر ندارد ۴ در ۱۰  
مجامعت راقوت ۲ دهر کبر شراب انوری سه صند و عسل سفید کبکین و در پایز  
کسند و چون نماند کف تمام از روی برداشته شود و زنجیل و قاقله و جوز  
بویا و فر نعل و دار حنی از هر یک درمی عجز و عود و کف از هر یک و در یک خورد  
ساید و بر پیرد و نیم درم زعفران و چون از خوش باز بسته در روک کسند  
انگاه کرد کند و باید و در ظرف آبکینه کند انگاه هر روز سه درم شربتی  
بازد و بار خورد مجامعت راقوت ۲ دهر و کرده سلا حکم کسند





که در روی آن پیش بنی اسب میان بود و طبع مسکوفه ای همان  
نقاد و نهدت صفت پروردگار روحی کرد که ایمنی در دوزخ نماند  
کنشی زحمت زایل شود پس آنکه مردم معلم شریف از دوزخ نجات یابند  
و نجات علتها بعلم طبع حاصل آید از برای این علم برابر نهادند بر آنکه  
ضای غز و بل و دو علم با فرید و هزاره رکن و هفت فایده و چهار طبع و هزاره  
رکن ۱ حمل ۲ ثور ۳ جوزا ۴ سرطان ۵ اسد ۶ عقرب ۷ قوس ۸ جدی ۹ دلو ۱۰ حوت و مثال هر زاده  
ما بران در عقرب ۹ قوس ۱۰ جدی ۱۱ دلو ۱۲ حوت و مثال هر زاده  
۱۳ آفرید چنانکه مشهور است و بر این مثال درون آدمی هر زاده رکن  
آفرید و کوشش و دو چشم و بینی و دهن و پستان و ناف و عورت  
و این هر زاده برج بر هفت ستاره بیار است زحل مشتری مریخ زحل  
زهره عطارد قمر و هر چه بر این مثال در تن آدمی اعضای در آنستند  
چون دماغ و دل و کبد و زهره و شش سبزه و کبد و ضای غز و بل و این  
هر زاده برج بر چهار طبع نهاد خاک و آب و باد و آتش  
و سال نیز بر چهار طبع آفرید بهار و تابستان و خزان و زمستان  
و هفت کوه را

و هفت کوه را بر چهار طبع آفرید زحل سرد خشک و قریح  
کرم و خشک و مشتری گرم و تر است و زهره و قمر سرد و تر است  
و عطارد و مریخ است و اعضای سلیمه بر چهار طبع آفرید دماغ و کبد و  
و دل و کرم و خشک و سبزه سرد و خشک است و کبد و مریخ است  
و چهار طبع نیز در تن آدمی آفرید بر این مثال حوت و صفا و غم و بود اول  
بخون گرم و تر است و جایگاه او کبد است و طبع او شیرین است و رنگ  
آن سرخ است در تن آدمی در صفا است و طبع او گرم و خشک است  
سیر بلغم است و طبع او سرد و تر است و جایگاه او شش است و رنگ  
او سفید و طبع او شیرین و چهارم کبود است و سرد و خشک است و جایگاه  
او کبد است و رنگ او سیاه است و طبع او ترش است و جایگاه او کرم کوبه  
هر که را دهن شیرین باشد دلیل زیادتی خون باشد و هر که را  
دهن تلخ باشد دلیل زیادتی صفرا باشد و هر که را دهن شور باشد  
دلیل زیادتی بلغم باشد و هر که را دهن ترش باشد دلیل زیادتی  
بود است و هر که غلظت دراز خون نوزاد کند کرم است و اگر این



بنات بخورد نافع بود و آله اعظم  
دگر که گاه در چشم دروی استنجاب  
استدیم لقمه بود و هر گاه در عضوی دیگر باشد چشم آن عضو باشد و هر گاه  
چشم دروی استنجاب بود و آب در چشم رود و ششایه آفتاب باشد  
و از دیدن او خیزه یک یا بد و اگر آنی زبان در فک زبانی چشم بر کام بود  
و گشتن بسیار پیوسته و کاکول بسیار مقدم صاع بود و از دهانه خوب  
دل و پیوسته بی سر مقدمه و لجنی بود و دیدن خیال چشمه چشم  
مقدمه آب باشد و در وقتقه و درد چشمه چشم کند بود بعت استفا  
و زکام و نزله بسیار چشمه شده بود بعت سبل و ذرات الریه و ضیق  
النفس و عرق آمدن بسیار از همین است بلا باشد نشان رفتن شدن  
خفاط چشم محفوظ فوت باشد و عرق ناخوش بوی غلظت لبانی باشد  
و بر تباهی خفاط و بول ناخوش چشمه شده بود جلتهای عضویه و محفوظ  
شهرت و کرم و الم و منده بکشتن املا و مقدمه بیماری محفوظ  
بیش گشتن و تولد با دوا در کرم مقدمه قوی باشد و از روی شش  
نشان صفر باشد و از روی ترشها مقدمه نشان ماد غلیظ باشد

در معده

در معده سرخی دیزه یک رنگ دروی و تک نفسی در کشتا اوزار مقدمه ضمام  
باشد و بهن بجهت مقدمه بر می باشد و خفایا پیوسته تن مردم را چشم کنند  
بود و بلفجات مردن برفت و اماک پشت چشم و اکسنت و پشان  
ضعفی حکم باشد و مقدمه آنها باشد و گوشش آب ناخشن چشم  
کننده باشد و از مرغانه یک باشد بیای موی و اگر ریشی بر جوی آب  
و حاضر بین مقدمه و این سببشان مقدمه بوسه بر بردن نشان مرمت  
اول آن است که عقل شور میره خود و نام صعب خیزد و بیمار دراز کرد  
و ضعف و غمزدن بید آید پس در دوسر و نار یک شدن چشم کرد  
و در اول خیزد و هلاک شود و چشم و بینی و گوش و نشان نهرج  
بید آید و چشم حوزاندر خود و گوش سنگین و بینی باریک شود و باشد  
سرناخن کبود شود و پوست سرد شود و هر نشان سرد شدن و حرارت  
عزیز بود و بار رسیدن باطن چشم و در چشم بوی باک شدن کرد  
چنانکه سیاهی ناید برف و عیدی غالب آید و اگر سبب غلظت می بدان  
که بیماری پشت باز است و دستها فرو گذارد و پشت فرو آید

در معده

سر و دندانها بر هم سایید و بعضی را بپند و لب زیرین هم سرد و دندانها بر  
آید و چشم گشایان بماند و بعضی آفت بر دیوار میماند چنانکه کجایه  
از دیوار کند این نشانه نشان مرگ است ۲۵ هر که چهار بر بسو  
نوازد سخت هر روز بر پشت باز بخشد و اندک بسوزد بر فرود نیاید و خود از  
پسوسو بر یک بر بسو نوازد که در آن کفاله خسته در درون درستی  
عادت داشت این مهم است و داری بود و اگر بنا بر بیماری کند و بیماری  
زیان نماند نشان در تن در تن باشد و آن قوت طبع است و است و داری باشد  
و خواب بافتن و با مراد که از خواب بر خیزد آلوده تر باشد و درین  
نشان سفت باشد و عطر و باغ پس اگر سر و موم نشان پاک شدن دماغ  
بود درنگ روی حال خوش نشان یعنی بیماری باشد در شمال و ادرار اول  
و عرق اندک جبران نشان سفت باشد و اندک بیماری غلبت نفوس و طعام  
بودن نشان قوت محوره باشد ۲۶ بر آنکه از همه نبات قوت  
این روز را نیز مسخر خوانند و نام روزی که در روی جبران عرق بر بود  
یا ناقص بسیار نوشته شد و روزهای جبران و عرق بنگ باشد

بر عرض بود

بسخنی نوشته شده و نام جدول جدول است باب اول بسیار باشد  
چهارده ۲ نه یا در لغت کرم باشد ۳ ازین روز اول و در نیم  
و سه جبران بود و عرق کند ۴ روز جبران خیزد و منده است از جبران  
صورت چشم و معقم یعنی اگر نشانه روز چهارم برید آید باشد بیماری  
۵ چشم امروز جبران نیک باید بود و اگر بود بارخ بود و خطر  
باشد و چند روز چشم و معقم بود معقم بهترین جبرانها که ازین  
روز باشد پانزده پنج و چهل معقم و هشتم است هشتم روز جبران  
بمنت اگر بناید کند نیک باشد یعنی روز جبران است و حکم آن هیچ  
اشتم است ۱۱ روز جبران بمنت و اگر جبران کند بسوزد بر آن نیک باشد  
چشم و نیم خیزد و منده است از روز چهارم است و نیم کسی از چشم  
و در نهایت در جوار و ببالست روزهای جبران است و طبع آن روز توقع  
جبران کند و از همه روزها که دور جبران نشاند و هم روز جبران  
و از پس هفدهم بیسج روزی قوی تر از این نیست باز هم ازین  
روز جبران کرم باشد و اگر باشد نیک باشد و از هم کسی هشتم است

بر عرض بود

بزرگم سچو روز نام است و خبر دهنده است اندوز است بکم چه بودیم  
 اندرین روز جبران کنز باشد و اگر باشد نیک باشد پانزدهم سچو روز  
 هجدهم است ۱۹ روز جبران است از چهاردهم که نشسته هیچ روز فوی  
 نزل از این نبت سیم روز جبران است لیکن اندر سیم پیش باشد  
 که اندرین روز سیم هم روز جبران نبت ۲۳ روز جبران نبت ۲۴  
 روز جبران است و پس از سیم سچو روز بقون نزل از این روز نبت  
 ۲۵ روز جبران نبت ۲۶ روز جبران نبت ۲۷ روز جبران است  
 و از پس روز سیم چهارم سچو روز فوی نزل از این روز نبت ۲۸  
 روز جبران نبت ۲۹ روز جبران نبت ۳۰ روز جبران نبت ۳۱  
 روز جبران نبت ۳۲ روز جبران نبت ۳۳ روز جبران نبت  
 ۳۴ روز جبران است و اگر باشد ضعیف باشد ۳۵ روز جبران  
 نبت ۳۶ روز جبران نبت ۳۷ روز جبران نبت ۳۸ روز  
 جبران نبت ۳۹ روز جبران نبت ۴۰ روز جبران است  
 و هر جبران که نزل از این پس باشد ضعیف باشد فصل

بغیر از این

بغیر از این که گویم که در وقت سردی بود بگرد بگردم بر بارز بگردم تخم نان خواه  
 و بگردم تخم کز و بگردم صیقل روی و بگردم قرضل و بگردم عودم و بگردم  
 قرفصا همه را بگردم و سیر از جوی کنند با فانیل ستاند و بگردم و در روز  
 دروی بزد و بیک با میزد و فرص بسیار و هر روز سه درم بسنگ نبت  
 صده را فوی کنند و تخم را ببرد روی و من را خوش کنند و آب رفتن  
 لذت آن با نهد و در گرم کشم را بگردم و در آن باشد و کرده را فوی کنند  
 و یک از زمانه پاک کنند کوارین بهر دو ضام با دونه و در موده  
 نبت و شربت بگردم و بگردم را فوی کنند و طعام اندوز کنند بغیر از این  
 گوید عجب کند آنس که آن در کیفیت همه روز سه درم سنگ نزل از این  
 سخن بخورد و از آن که سچو طبیب حاجت نباشد و هیچ باری قوت  
 نکتند و از همه رختها آلوده بود و کرده بزرگ باشد همه را خوشند کند  
 و از همه محبت دیگر و بخورد و نفل از هر یک هفت درم بسنگ نزل از  
 و مصطیقا و سیر الطیب از هر یک درم و درون لبان و بگردم  
 عجز از نبت و عجز را بر روش حل کند و دیگر دارد را بگردم و بگردم کند

فصل

و هم سنگ دارو است که سفید کوفته با هم پیمزد و بوزن سبزه خراگرد  
مجموع رطوبت خراج نرسد و در دم و محروم خراج را بگردم که بکتاب  
مجموع دیگر عسل بروی بگردم و کنگ بلفی فاصل و دانگی فرقت نمودن  
جسمه را خورد بگوید و بخت در زنجیل سر سینه و جها سازد  
مقابل خوردی و بوقت صبح در دهن بگردم و وقت نام و در  
و هیچ ضعف نیارد و قوی است و فایده بسیار و بخت از دهن برآید  
آورد و فرود نشیند فصل از هر طرف نفسانی است دیت و غم خوش  
و لذت و ایمنی و نرسد و بختی و آنرا بشه کارهای مهربان و علفی  
بیک و استبداد میباید که یکی را درین مردم اثری است ظاهر  
و غزالی نیز که از طعام و شراب و فزونی تر از خواب و بسیار  
و صحن و سکون و غیره از آنها که طعام در دوزخ که مردم خوردند  
بسیج قوی اند که بخت و نرسد و در این مردم بسیار است  
و حرارت او را نرسد و درین مضر و فعل آن بیدار نیاید  
و عارض نفسانی با هیچ چیز اثر کند نه هنی از نرسد و بخواند

بکنند

بکنند و دستهای خوش و خوش و جزا بشود از آن در دست و روی بیدار  
و صحن و سکون او دیگر کون کرد و پیش سکون و عارض نفسانی  
از فرون تر از سر دیگر شهبان و در عارض نفسانی با بعضی تر خورد  
که گرم کند و جلاط و احرار را در حرکت آورد و چون چشم و شادی و لذت  
و استبداد و نرسد کارها مهم و بعضی کرد کنده است چون نرسد و غم  
و استبداد کردم کردن چشم تر از گرم کردن شادیت و سرد کردن  
نرسد قوی تر از سرد کردن انزده باشد و چشم که آنرا از باشد سخن با  
قوت دهد در روح حرارت عزیزی در تن بکشد تر از چشم عظیم  
صغیر از بختان و در کون بگرداند و زرد کند و شادی با ناز از روح و حرارت  
عزیز تر از نرسد بکشد تر از نرسد و در نرسد و فزونی کند برین سبب که  
در حرارت دی کاهی اثر بیری که کند اول نرسد تهای خنک و بخت نرسد  
نخوش سیم باز بختی شده ناک چهارم صغیر کردن و نرسد و عکس آن  
تر با مبدیهای قوی و بسماع و آواز زود و ای بخت سیم شراب  
و مضرهای گرم و آنرا غم فصل اول باید دنت که در دوزخ نرسد

یا سردی باشد علامت اورا باز گوئیم بطریق مختصر اول در در که از خون  
باشد علقش آنکه گزاید از زردی برید آید و رنگ روی چشم سرخ باشد  
و سرخ سرش گرم باشد و دانش برین بود و خوش بسیار بود علقه و لبت که در  
قیض کفت بد و کلاب بر که در روغن گل هم به پزند و سر کنند در سر  
همی نهد و غذایش خورد و با عسل معشر کرده و روغن بادام نوعی دیگر  
آنکه اگر از صفرا باشد علقش آن است که رنگ در رویش زرد بود و گزاید  
در سردی و رویش نباشد و طعم در دهان تلخ باشد علقش سنگ اندک الوسیه  
و زنجبین و آب لیمو چنانکه تخم در جانش بود و بزرگ در نیم سرش کشند  
و باز خورد و بر زه فقط ناخنی در در که بسیار ترش باشد پس از در خورد  
و غذا خورده از سر که یا آب عسره یا غر هندک و امه عمی الصواب  
فضل هر گاه با در گوش چشم در روی سرخ و سر سکن بود چنانکه  
سنگ بر سرش نهاده باشد صفد باید کرد رک قیض و عینه تخم سرخ بار  
سکل با میزد و در گوش چکاند و اگر برین مخالفت کن نشود دلیل  
کشند که در از زردی گوش دانه برآمده باشد علقه لعاب حلیه  
لعاب بزر

و لعاب بز زردی در در گوش کشند شیر دختران ناخچه شود علقه کفین  
ان باشد در بریم پیران آید الوقت میگو بود نوعی دیگر لیش با بر کرد اندر  
گوش چون ریم از گوش پیران آید در آید از قنده با انگبین و آب بنم گرم  
در گوش با یک کشت بر قنده با انگبین با رابه و بانزد و دست بر کرد اند  
و در گوش نهد و اگر در توار زردی پس آن نسله که قییم بر نگار باز کرد اند  
و در گوش نهد و اگر گرم جبینه در گوش رود و آب پودنه سرد میزد  
و در گوش چکاند با آب بر کشتا لو یا آب بادبان روی با پاره  
صبر در آن چکانند و در گوش چکاند آن جبینه میزد و پیران آید  
فضل اگر بکحلان بود یا بدست و علقش آن است که در سر تهی  
نیز آید و اگر نه بکحلان بود و نه از پس تهی تیر آید و او دو گونه است یا آنکه  
زیادتی در دود عظیم در رگها و سر با نه بر نایب و نیز با آن بود که خون  
با نوزن گرم و تیر شده باشد اما علقه آنکه گزاید از خون باشد یک در  
آید و آنکه گزاید کیمی آید نه بیک با علقش آن بود که بر ف همین شود  
و ما است که در گرم کرده و آنکه کافور در آن حل کرده در بینی باز کنند

و کعب باید خورد و زرد کلساف میخورد و مغز بادام کشنیز خورد  
فضل آن است که ز املا بسیار است و رکها برتا بد عکاشش آن است کلب  
در سه عظیم است و سرخی روی با آن باشد و سر و چشم سنگین بود و یکبار  
بقوت بنا بد عکاشش آن است که هر روز از هر هر آن را بنهد و کاغذ  
سوخته و ما ز دو خون بسیار آن بگیرد و بساید و از زنی گذارد و قسیده  
بفضله تخم خرغ بمالد و در روی اول ببالاید و در معنی کند که در خون بار است  
و دیگر نمب بد فضل دیگر آن دو نوع بود یا خشک بود یا تر اما آن را که  
خشک بود عکاشش آن بود که موم بنهد و مغز بادام کا و اندر روغن بقیه بادام  
حل کنند و کثیرا اولی ب خطمی در هم کنند و چند روز استمال کن و آنکه تر  
بود بگیرد صاف و بحد آبر قسح و روغن بقیه قمری و کافور در در بخون کند  
و بساید و موم روغن کند و روزی چند استمال کنند که نافع بود فضل  
هر آن وقت که درد دندان از کرمی بد بیاید و بوی حورانه که اندر دندان  
گیرد اگر رحمت با بسکه و کلاب بگیرد و در هم بدان غرغره کند و کل  
عروانه و بیدانه و فلفل و زنجبیل بگیرد و قدری بگوید و با آب کپسین  
مخول کند

مخول کند و قمری در دندان گیرد و در در شش اند که آب سرد و گرم  
رحمت بنا بد قمری بادیا نجا بر و بر دندان نهد در وقت اند و اگر  
درد دندان گرم باشد که تخم کنند و بزرا لبح مقابل بگوید و با موم پرشند  
و دو و کت و دو با آب تیش بنار دتا و دو در برش دندانها رسد و گرم را  
بکشد و پاک کند و لکه دندان خورد شو و پاره پاره پیران آید سماق در دندان  
مالد یک نوعی دیگر اول در آن را با زکند و حشیا ط کند اگر معانی پیدا  
نزدیک باشد بکلیتین و دست کاری پیران آورد و اگر دور باشد و خورد  
نوزان گرفت بر کبچ و خاک متواتر غرغره کنند یا آب چای غرغره کنند  
غایره تمام و سپس اگر با این تربت بگوئند و کجام گرم رود و زما زینک  
مخول کنند و آب سرد و غرغره کنند زوق باشد بناری حلق بگوید که در حی  
بگیرد و در شش نهد و دندان بران دو و بیار و در زمان پیران آید و کرات  
و حیران متخانی کرده باشد و اگر علم علاج و بند قصد با یکدیگر در حقیقت چیزی  
که بر او اندر زره فطونا گرفت که هر کرده تا سه روز صبر کنند و اگر گرم  
بار و غرغره و از آن آب بریزند و بر دندانها بکشند هر روز چهارم بریزند فطونا را



باغزول و انجیر بکوبد و با روغن بز کتان بر سر بر بند رود و بخت  
کند و سر کین ما کبان با زده تخم مرغ و اندک از عنبران طلا کند  
رود و بخت کند و همچنان زنده است فصلی آن علاج خشک است  
که بکوبد رود و آب گرم بشوید و آب چغندر و آب سید و ارد و  
تخمد و تخم ریواج و مغز زرد الو از هر یک یک درم بسنک بکوبد و بریزد  
و بسیر که معجز است و بخت کرده بر سر شد و اندک از طلا کند تا  
سه روز و اگر نماند باشد بکوبد رسم کا و کوهی و ده درم روغن کنجد  
باشد کا و کرم کرده با پر مرغ با لده نافع باشد و اگر علم فصل  
در علاج روغن مرغ با روغن کل با روغن بادام اول با لده پس  
مهرام چغندر آب سیر و اگر سنگ و زرداوند طولیل با موم و روغن  
کل برسد و طلا کند و اگر بچکان در بران مانده باشد روغن  
زیت و پرو بماند و اینها در بر بند کوفه و بخت برسد و بکند ارد  
بچکان بران آید فصد و یک خطین نموده با آرد نخود و بسیر که  
و برسد بر سر طلا کند و بکشد و بکشد پس بشوید و اگر زهره

کوبان

کوبان داخل کنند بهتر باشد و رود بز لوت را پاک کند و در دراز  
کردن موی یا چغندر بشوید و پیوسته موی را با هیکل سیاه بشوید و روغن  
مورد و روغن امله که در ارد و سبب شفافیت موی از خشکی باشد  
و علاج وی چیزی است که تخم و زرد باشد چون آب برگ کهنک بخت  
مفید باشد نوعی دیگر اول آن بیکه رک فیضال بر بند و بکوبد و زرد بخت زهره  
با کشتیز زرد و طلا کند و تخم زرد و مغز بادام تلخ و آرد طلا  
و مغز تخم خرزهره کوفه و بخت با آب معصر برسد معجز است که از کرمایه  
پران آمده باشد علم ناید نوعی دیگر در حمام با در آفتاب یا در نزدیکی  
آتش بکوبد تخم زرد و دانه اس کند کی سبط رخ و تخم خطن در بر بند  
و صبر بنفشه و صندل و مغز بادام است بکوبد و بسیر که طلا کند که نافع  
بود نوعی دیگر بکوبد آرد قیاسلا و آرد نخود و آرد جو و نشاسته  
و کشتیز او تخم زرد و زرد بکوبد و در سینه نازده کند یا کشتیز با قیل  
شبه طلا کند و نایب او بکند ارد و بعد از آن بشوید که روی صافی  
کند در روشن دارد نازده و بر آرد خسته کرد اند نوعی دیگر بکوبد و بر بند

دانند و در کلنا رو در کربک بید و صحت را بشود و در او بیزد  
در یک روز و نوبت نافع بود و خاصیت قضیه و خایه شنان لبر که ز کرده در روز  
در تمام با در آفتاب بنویسد هم خاصیت دارد و چون نیز کباب بر که  
بنویسد اگر بوز جبر و در خون کباب و خرم غرغ طلکند نافع باشد فضل  
در علا و علامت کرم است که رنگ دردی مردم را زرد کند و نیزه شود  
و قوه صغیفه که در خداوند این علت رفود کرسنه شود لذت بهر آنکه هر چه خورد  
که هر چه در بدن است بکرسنه و چش نافع به آب و در خواب بیداری  
لذت بناید و در خواب نهانها هم ساید و علاج ترس و هسلید کابلی  
و فرغفل در زبید با زرده درم و در شیر کشته و بخورد و زرد کنند  
کرم صبا کردد نوعی دیگر که پوست درم صفا و حوز مغز هوش درم و این  
و با هم بگوید و هم برشد و بنا نگاه بخورد و شبیه کرم پاک کنند  
و یک هفته هر روز پنجم نمک با آب کامه بنامش بخورد نافع باشد  
فصل از بهاب موافق است که اگر جمبله بگویم این فصل دراز کرد اما  
بهنصار با آوریم و از آن علاج بگویم که ممکن باشد اول حیوان  
با بر کرد

با بید کرد که مرد وزن و پیکر شسته که هر روز از ذوق تمام باشند و قضا حین بدان  
وقت باید کرد و بعضی باشد و رب غمور و بلسان بخورد و غمور بردارد و اگر زخم  
کرت یا زخم گوش هر کلم که باشد مفید است نوعی دیگر قوری عنبر است و قوری  
مک و زعفران با هم بگوید و آب دهن تر کند و شفاف سازد و از سبب خون  
حیض بر کرد اصل خود و اگر کرسنه مجنون است که قطران بر کرد مفید است  
فضل غیر اینست که شکر او را بر از کاسنی کشته در بیان کرده بخورد و خون  
از شکم فتن باز دارد و بخت ببرد و اگر کسی را صرغنه آید کاسنی با شکر  
بباید و بخورد و دیگر که در بعضی است که کاسنی بخورد و خون را فتن کند  
و جگر نازده دارد و آب زرد است و شکر کانی کنند و اگر با نمک خورد  
آب فتن از دهن باز دارد و اگر کاسنی را با کلاب بر ماله در دهن بناید  
و نهایت مفید باشد ز منان کرسنه خوردن بوی دهن خوش کند و موده  
قوة دهد و غم ببرد و کرسنه با کلاب بچوشاند و در خود ماله کرد و بر  
برود و اگر کرسنه با غسل همچون کشته و بخورد سردیها ببرد و در یک  
لذت شانه پاک کند و سده کشته با و نهوت بنماید و کرده را قوی کند

فصل بفرط حکیم کوبیده اگر کسی سیربز خورد اگر مار او را بکزد زهرش رومی کار کند  
و اگر سیر بر مار کزیده نشد در دیش از بفرط حکیم کوبیده هر که سیر بر میان  
کرده بخورد گرم شکم باشد و باد را برنشاند و اگر دانه سیر بر کرد  
با کنگر دروغن بزرگ در دمه باشد و گرم باشد و هر که سیر خوردن  
عادن کند بوی دهن خوش کند و معده را قوی کند و لغزه را نکند  
و سیر بر میان کرده در دماغ باشد زهر سردی از ممانه میرود و فضا صحت بسیار  
دارد و فصل جالینوس حکیم کوبیده که بجان بسیار بود در دغیفه میرود  
و مغز را سود دارد و چشم را روشن کند و اگر بچونش زد و شیش بویید  
ز کام را میرود و اگر بر خصیه آید اما برنشاند و اگر بر بجان را بچونش زد  
و بازوغن بر بوی ماکه سیاه کند و اگر کسی را خون شکم باشد سه روز هر روز  
بکندم بجان بر میان کرده بازوغن کل صرب کند و بخورد خون را باز دارد  
فصل جالینوس حکیم کوبیده هر که آب پودنه را با نان خورد بلغم را میرود  
و بوی دهن را خوش کند و باد را برنشاند و معده را قوی کند  
و اگر پودنه را با سکر بچونش زد و بر پهلوی چسبند زهر را میرود  
بفرط حکیم کوبیده

بفرط حکیم کوبیده هر که پودنه خشک بکوبد و بخورد و اندوه دل را بربرد و اگر  
با نان خورد معده را قوی کند و باد را برنشاند و گرم اندک شکم باشد  
فصل جالینوس کوبیده هر که ناخواه را بخوابد و در دندان باشد در دیش اند  
و هر که بچونش زد و شیش بخورد ریک از ممانه میرود و هر که را بسیار بچونش  
چسبند آن علق را برید فصل لغمان حکیم کوبیده هر که را مار  
بکزد سه ابراهیم بخورد کهنه در یک انجیر هر سه را بکوبد و بخورد در دسه  
نشاند و بر زخم مانع است و هر که فوری سد آب بچونش زد  
و بخورد و در دمه باشد و هر که را دندان درد کند برک سد آب  
با مغز سیاه بکوبد بر دندان نشاند و در دیش اند و هر که سد آب را برک  
بچونش زد تا مغز ام آید با لایه و در پهلوی چسبند سیر زرا  
ببرد و حکما گفته اند هر که زهر بکشد از بسیاری عفتور است و اعظم حکما

Handwritten notes in the top left corner of the left page, including the number '۱۰' and several lines of cursive script.



Handwritten notes on the left side of the left page, including the number '۱۰۰' and several lines of cursive script.

Main body of handwritten text in cursive script on the right page, arranged in approximately 12 horizontal lines.





۱۳۱۳

۶۰  
 ۷۰  
 ۸۰  
 ۹۰  
 ۱۰۰  
 ۱۱۰

۱۲۰  
 ۱۳۰  
 ۱۴۰  
 ۱۵۰  
 ۱۶۰  
 ۱۷۰  
 ۱۸۰  
 ۱۹۰  
 ۲۰۰

